

نهضت عاشورا

مروری بر سیره و سخنان

حسین بن علی علیه السلام

خداوند ولیّ و سرپرست کسانی است که ایمان
آورده‌اند؛ آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی
می‌برد.
و کسانی که کفر ورزیده‌اند، سرورانشان طاغوتند؛ از
روشنایی به سوی تاریکی‌ها می‌برندشان ...

(سوره‌ی بقره، ۲۵۷)

فهرست منابع

- ❑ الاخبار الطوال، احمد بن داود دینوری، نشر الشریف الرضی
- ❑ الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، شیخ مفید، ترجمه رسولی محلاتی، انتشارات اسلامیة
- ❑ الامامة و السياسة، عبدالله بن مسلم ابن قتیبه، انتشارات دارالاضواء
- ❑ أنساب الأشراف، احمد بن یحیی بلاذری، انتشارات دارالفکر
- ❑ تاریخ الامم و الملوک، محمد بن جریر طبری، انتشارات رابع التراث العربی
- ❑ تحف العقول، ابن شعبه حرّانی، ترجمه صادق حسن‌زاده، انتشارات آل علی(ع)
- ❑ حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، محمدی ری‌شهری، مؤسسه علمی و فرهنگی دارالحدیث
- ❑ زبده‌ی مفاتیح‌الجنان، شیخ عباس قمی، گزینش و ترجمه کریم زمانی، انتشارات اطلاعات
- ❑ سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، محمد صادق نجمی، انتشارات بوستان کتاب قم، چاپ یازدهم
- ❑ شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، محمدی ری‌شهری، مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث
- ❑ الفتوح، ابن اعثم کوفی، انتشارات دارالاضواء
- ❑ فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، پژوهشکده‌ی باقرالعلوم(ع)، ترجمه علی مؤیدی، انتشارات امیرکبیر
- ❑ اللهوف فی قتلی الطفوف، سید بن طاووس، نشر انوار الهدی
- ❑ مشیر الاحزان، ابن نما الحلی، انتشارات مدرسه امام مهدی(عج)
- ❑ معرفی و نقد منابع عاشورا، سید عبدالله حسینی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
- ❑ مقتل الحسین(ع)، موفق بن احمد خوارزمی، نشر انوار الهدی
- ❑ نهضت امام حسین(ع) و قیام کربلا، غلامحسین زرگری‌نژاد، انتشارات سمت

قسمتی از سخنان امام حسین(ع) در منا، در روزگار معاویه

... خداوند می‌فرماید: «مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند، که به کارهای پسندیده وا می‌دارند، و از کارهای ناپسند باز می‌دارند.» [سوره‌ی توبه، ۷۱]. خداوند از امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یک واجب آغاز کرد، زیرا می‌دانست که اگر این [فریضه] ادا شود و بر پا گردد، همه‌ی فریض، از آسان و دشوار، بر پا می‌شوند؛ چرا که امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام است، به همراه بازگرداندن حقوق ستمدیدگان و مخالفت با ستمگر و تقسیم [عادلانه] ثروت‌های عمومی و غنایم و گرفتن زکات از جای خود و صرف آن در موارد بسزای خود.

پس شما ای گروه قدرتمند که به علم شهرت دارید و به نیکی از شما یاد می‌کنند و به خیرخواهی معروف شده‌اید و به خاطر خدا در دل مردم مهابتی پیدا نموده‌اید، مرد مقتدر از شما بیم دارد و ناتوان به تکریم شما برمی‌خیزد و آن کس که هیچ برتری و قدرتی بر او ندارید شما را بر خود مقدم می‌دارد، هر گاه نیازمندان از رسیدن به نیازهای خود محروم مانند شما را واسطه می‌گیرند و در راه‌ها با هیبت شاهان و احترام سران و بزرگان گام برمی‌دارید، آیا همه اینها بدان امید نیست که به استوار داشتن حق خدا قیام کنید؟ اگرچه در [ادای] بیشتر حقوق خداوند کوتاهی کردید.

□ [از نیایش‌های اوست:] خداوندا! هر کس در پی پناهی است و تو پناه منی، و هر کس در پی دل‌آرامی است و تو دل‌آرام منی. خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست، و نیایشم را بشنو و دعایم را اجابت نما، و بازگشت‌گاه و اقامت‌گاه مرا نزد خود قرار ده.
(فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، ص ۸۵۲)

... کوران و گنگان و بیماران زمینگیر در شهرها به حال خود رها شده‌اند و به آن‌ها ترحمی نمی‌شود. [با این حال،] شما به کاری که شایسته‌تان است بر نمی‌خیزید و دیگران را نیز در این راه مدد نمی‌رسانید و با مسامحه و سازش با ظالمان خود را آسوده می‌دارید. این همه، از جمله چیزهایی است که خدا شما را بدان فرمان داده است.

... شما ظالمان را در جای خودتان نشانید و امور خدا را به آنان سپردید تا بر اساس شبهه‌ها کار کنند و به راه شهوت‌ها روند. فرار شما از مرگ و خوش بودن شما به زندگی دنیا که [ناگزیر] ترکتان خواهد کرد، آنان را بر این [جایگاه] چیره کرد.

پس، ناتوانان را به دست ایشان تسلیم کردید که یا همچون برده مقهور باشند و یا همچون مستضعفی برای اداره امور زندگی، [در دست ایشان] اسیر. در کشورداری به اندیشه خود هر چه می‌خواهند می‌کنند و در اقتدای به اشرار و گستاخی نسبت به خدای جبار، با پیروی هوای نفس، کار را به رسوایی می‌کشاند. بر منبر هر شهر از شهرهای ایشان خطیبی است که بانگ برمی‌دارد و آنچه می‌خواهد می‌گوید. کشور در برابر ایشان بی‌معارض است و دست‌های ایشان در آن گشاده.

(تحف العقول، باب سخنان امام حسین علیه‌السلام)

[...] سرورا تویی که منت نهادی؛ تویی که نعمت دادی؛ [...] تویی که کامل گرداندی؛ [...] تویی که پناه دادی؛ تویی که کفایت کردی؛ تویی که ره نمودی؛ تویی که نگه داشتی؛ تویی که پوشاندی؛ تویی که آمرزیدی؛ تویی که [از لغزش‌ها] درگذشتی؛ [...] تویی که یاوروی نمودی؛ تویی که توانایی دادی؛ تویی که پیروزی بخشیدی؛ تویی که شفا دادی؛ تویی که عافیت دادی؛ تویی که گرامی داشتی؛ تویی مبارک و برتر.

[...] معبودی نیست جز تو، پاک و منزّهی تو، همانا من از ستمگرانم. معبودی نیست جز تو، پاک و منزّهی تو، همانا من از آمرزش‌خواهانم. معبودی نیست جز تو، پاک و منزّهی تو، همانا من از یکتاپرستانم. معبودی نیست جز تو، پاک و منزّهی تو، همانا من از بیمناکام. معبودی نیست جز تو، پاک و منزّهی تو، همانا من از هراسندگانم. معبودی نیست جز تو، پاک و منزّهی تو، همانا من از امیدوارانم. معبودی نیست جز تو، پاک و منزّهی تو، همانا من از مشتاقانم. [...] معبودی نیست جز تو، پاک و منزّهی تو، همانا من از درخواست‌کنندگانم. معبودی نیست جز تو، پاک و منزّهی تو، همانا من از نیایشگرانم.

[...] خداوندا! تو نزدیک‌ترین کسی هستی که بخواندش و سریع‌ترین کسی هستی که [دعاها] اجابت کند و گرامی‌ترین کسی هستی که [از گناهان] درگذرد، و بخشنده‌ترین کسی هستی که بخشد و شنواترین کسی هستی که خواهندش. ای بخشاینده در دنیا و آخرت و مهربان در هر دو جهان.

[...] ای منتهای آرمان خواستاران مشتاق و نهایت آرزوی امیدواران؛ ای آنکه دانش او بر هر چیز احاطه دارد و مهر و عطوفتش همه‌ی عذرخواهان را در بر گرفته است.

[...] خداوندا! در این شب از هر خیری که میان بندگان تقسیم می‌کنی برای ما نصیبی عطا فرما و از هر نوری که بدان، خلق را راهنمایی کنی و رحمتی که [بر جهانیان] بگسترانی و برکتی که فرو فرستی و عافیتی که بر بندگان پوشانی و رزق که گسترانی [برای ما هم بهره‌ای قرار ده،] ای مهربان‌ترین مهربانان. (زبدۀ مفاتیح‌الجنان)

فهرست مطالب

در روزگار معاویه..... ۱

نامه‌ای از امام حسین(ع) به معاویه..... ۱

خطبه‌ی منا..... ۵

از مدینه تا مکه..... ۱۱

خطاب به حاکم مدینه..... ۱۱

در پاسخ مروان بن حکم..... ۱۲

در کنار قبر رسول خدا(ص)..... ۱۳

در پاسخ محمد حنفیه..... ۱۴

وصیت امام حسین(ع) به محمد حنفیه..... ۱۵

سخن امام(ع) هنگام خروج از مدینه و هنگام ورود به مکه..... ۱۶

در پاسخ عبدالله بن عمر..... ۱۶

درباره‌ی عبدالله بن عمر..... ۱۷

نامه‌ای به بنی هاشم..... ۱۹

نامه حسین بن علی(ع) در پاسخ نامه‌های مردم کوفه..... ۱۹

نامه حسین بن علی(ع) به مردم بصره..... ۲۱

در پاسخ عبدالله بن زبیر..... ۲۳

سرانجام ابن‌زبیر..... ۲۴

خطبه حسین بن علی(ع) در مکه..... ۲۵

در مسیر کربلا..... ۲۷

در پاسخ به عبدالله بن جعفر و عمرو بن سعید..... ۲۷

با فرزندق..... ۲۸

دومین نامه به مردم کوفه..... ۲۹

در منزل زُروُد، دیدار با زُهَیر بن قَین..... ۳۰

در منزل ثعلبیه، خیر شهادت مسلم بن عقیل..... ۳۱

در منزل ثعلبیه، پاسخ به یک سؤال..... ۳۲

در منزل زُبَاله..... ۳۳

رویارویی با سپاه حرّ..... ۳۴

سخنرانی امام(ع) برای سپاهیان حرّ..... ۳۵

سخنرانی امام(ع) بعد از نماز عصر و گفتگو با حرّ..... ۳۶

در منزل بیضه..... ۳۸

سخنی با عبیدالله بن حرّ جُعی..... ۴۰

در پاسخ عمرو بن قیس و پسر عمویش..... ۴۱

در نزدیکی کربلا..... ۴۲

۴۳.....	در کربلا.....
۴۳.....	هنگام ورود به کربلا.....
۴۴.....	خطبه‌ی امام پس از ورود به کربلا.....
۴۵.....	نامه‌ای به محمد حنفیه.....
۴۵.....	در پاسخ نامه‌ی ابن زیاد.....
۴۶.....	گفتار امام در عصر تاسوعا.....
۴۸.....	سخنان حسین بن علی (ع) در شب عاشورا.....
۵۰.....	قرائت امام(ع) در شب عاشورا.....
۵۱.....	دعای امام در صبح عاشورا.....
۵۲.....	اولین سخنرانی امام(ع) در روز عاشورا.....
۵۶.....	دومین سخنرانی امام(ع) در روز عاشورا.....
۶۰.....	در پاسخ عمرو بن حجاج.....
۶۱.....	خطاب به یاران هنگام شروع جنگ.....
۶۲.....	سخن امام(ع) هنگام شهادت یارانش.....
۶۳.....	گفتاری با مسلم بن عوسجه.....
۶۳.....	خطاب به ابو ثمامه سائدی.....
۶۵.....	خطاب به سعید بن عبدالله حنفی.....
۶۶.....	خطاب به عمرو بن قرظه.....
۶۷.....	به هنگام شهادت حبیب بن مظاهر.....
۶۷.....	با حر بن یزید ریاحی.....
۷۰.....	خطاب به زهیر بن قین.....
۷۲.....	شهادت عابس بن ابی شیب و شوذب.....
۷۳.....	خطاب به حنظله شیبامی.....
۷۵.....	خطاب به سیف بن حارث و مالک بن عبد.....
۷۶.....	هنگام شهادت طفل صغیر.....
۷۶.....	شهادت حضرت ابوالفضل(ع).....
۷۷.....	در شهادت عبدالله بن حسن(ع).....
۷۸.....	امام علیه‌السلام در میدان شهادت.....
۷۹.....	آخرین مناجات حسین بن علی(ع).....
۸۱.....	پیوست ۱: مسلم بن عقیل در کوفه.....
۸۱.....	وارد شدن مسلم به کوفه و بیعت مردم با او.....
۸۲.....	سخنرانی نعمان بن بشیر برای مردم کوفه.....
۸۳.....	انتصاب عبیدالله بن زیاد به حکومت کوفه.....
۸۵.....	تسلط ابن زیاد بر کوفه.....
۸۵.....	شناسایی محل مسلم و دستگیری هانی.....

و زمین با همه‌ی پهناوری‌اش بر من تنگ نماید؛ و اگر مهر و رحمت تو نباشد، هر آینه به ورطه‌ی نابودی افتم؛ و تویی درگذرنده از لغزشم؛ و اگر عیبم نبوشانی از رسوایان خواهم بود.

[...] ای دارنده‌ی احسانی که هرگز گسسته نشود؛ ای فرودآورنده‌ی کاروان برای رهایی یوسف در هامون بی‌آب و علف و برآورنده‌ی او از چاه و رساننده‌ی او به اوج جاه از پس غلامی؛ ای برگرداننده‌ی او به یعقوب از پس نابینا شدن چشمانش از اندوه [و گریه بر او]، که او اندوه دل نهان می‌داشت؛ ای گرداننده‌ی آسیب از ایوب و بازدارنده‌ی دست ابراهیم از ذبح فرزندش به دوران کهن‌سالی و به سر آمدن عمرش؛ ای آنکه دعای زکریا شوند و یحیی را بدو بخشود و او را بی‌کس و ابتر نهاد؛ ای آنکه یونس را از شکم ماهی برون آورد؛ ای آنکه دریا را برای بنی‌اسرائیل شکافت و آنان را رها کنید و فرعون و سپاهیان را غرق کرد؛ ای آنکه بادها فرستد پیش، نوید دهنده به رحمت خویش؛ ای آنکه در کيفر بندگان نافرمان خود نشتابد؛ ای آنکه جادوگران [فرعونی] را پس از خیره‌سری و ستیزه‌گری طولانی [از گمراهی] نجات بخشید، و آنان در حالی که به نعمت خداوند کامروا بودند و رزق او را روزی‌خوار، جز او را می‌پرستیدند و با او می‌ستیزیدند و برای او شریک و انبازی می‌گزیدند و فرستادگانش را انکار می‌کردند.

[...] ای آنکه سپاسش اندک گویم و مرا نومید نگرداند و خطایم بزرگ است و رسوایم نکند؛ و مرا به گناه انجام گناه ببند و پرده‌ی [آبرویم] ندرد.

[...] ای آنکه با من به احسان و نیکی رفتار کند و من با بدی و سرکشی؛ ای آنکه مرا به ایمان هدایت کرد پیش از آنکه راه سپاسگزاریش شناسم؛ ای آنکه به دوران ناخوشی‌ام خواندمش و درمانم بخشید، و برهنه بودم بیوشاندم، و گرسنه بودم سیرم کرد، و تشنه بودم سیراب نمود، و خوار بودم عزیزم کرد، و نادان بودم شناختم داد، و تنها بودم جمعیتم بخشید، و آواره بودم به وطنم بازگردانید، و بینوا بودم توانگرم ساخت، و یاری می‌جستم یاری‌ام داد، و توانگر بودم و آن را از من نستانند؛ ولی با همه‌ی این‌ها [سپاس او نگزاردم]

تاریکی‌ها و ای برون آورنده‌ی فروماندگان در تاریکی به سوی روشنایی. (زبده‌ی مفاتیح‌الجنان)

□ [از نیایش‌های اوست]: خداوندا! شوق آخرت را روزیم فرما تا از بی‌رغبتی‌ام به دنیا به صدق آن [شوق] در دلم پی برم. خداوندا! بصیرت در کار آخرت را روزیم فرما تا از سر شوق، در پی خوبی‌ها بر آیم، و از سر بیم، از بدی‌ها گریزان شوم، ای پروردگار من. (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۱، ص ۵۰۷)

□ [از دعای عرفه]: [خداوندا!] نادانی و گستاخیم بر تو مانع نشد که مرا بدانچه به درگاهت نزدیک کند راهنمایی کنی و بر آنچه مرا به آستانت نزدیک کند توفیقم دهی. اگر خوانمت پاسخم دهی، و اگر خواهمت عطایم کنی، و اگر فرمانت برم پاداشم دهی، و اگر سپاست گویم فرونیم دهی. همه‌ی این‌ها زان‌روست که نعمت‌ها و احسانت را بر من کامل کنی.

[...] خداوندا! مرا بدان مقام ترس و خشیت رسان که گویی تو را بینم و به تقوای خود، نیک‌بختم فرما. [...] برایم مبارکی و فرخندگی مقرر دار تا دوست نداشته باشم شتاب را در هر چه تو پس اندازی و تأخیر نجویم در هر چه تو پیش آری. خداوندا! بی‌نیازی را در جانم نشان و یقین را در دلم گمار و اخلاص را در کردارم بنه و روشنی را به دیده‌ام ده و بینش را در دینم گذار و به اعضای تنم برخوردارم کن.

[...] خداوندا! اندوهم زُدای و زشتیم پوشان و خطایم بخشای و شیطانم بران.

[...] معبودا مرا به کدامین کس واگذاری؟ به خویشاوندی که از من گسلد، یا بیگانه‌ای که بر من روی در هم کشد؟ یا آنان‌که ناتوانیم خواهند؟ حال آنکه تو پروردگار و صاحب اختیار هستی. به سوی تو شکایت آرم از بی‌کسی و دوری از وطن.

[...] ای آنکه با بردباری‌اش از گناهان بزرگ در گذرد؛ [...] ای آنکه به بخشندگی‌اش، دهش فراوان دهد؛ ای برگ و نوای من به گاه افتادیم به سختی‌ها؛ ای همدم من در تنهایی‌ام.

[...] تویی پناه من آنگاه که راه‌های وسیع با همه‌ی وسعت خود مرا خسته و درمانده کنند،

حرکت مسلم بن عقیل به سوی دارالحکومه..... ۸۷
اسارت مسلم بن عقیل..... ۹۰
گفتگوی مسلم بن عقیل با ابن زیاد..... ۹۲
شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه..... ۹۳
نامه‌ی ابن زیاد به یزید بن معاویه..... ۹۴
پیوست ۲: پیام‌آوران عاشورا..... ۹۶
ورود کاروان اسیران به کوفه و خطبه‌ی حضرت زینب(س) برای مردم..... ۹۶
زینب(س) در مجلس ابن زیاد..... ۹۸
امام زین‌العابدین(ع) در مجلس ابن زیاد..... ۹۹
شهادت عبدالله بن عقیل..... ۱۰۰
ورود کاروان اسیران به مجلس یزید..... ۱۰۱
زینب(س) در مجلس یزید..... ۱۰۲
مجموعه‌ای از حکمت‌ها و نیایش‌های امام حسین(ع)..... ۱۰۸
فهرست منابع..... ۱۲۲

بهشتشان و آن گروه را به دوزخشان در می‌آورد. آری، نه دروغ شنیده‌ام و نه دروغ می‌گویم. (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۷۵؛ متن حاضر، ص ۶۲)

□ [در صبح عاشورا چنین دعا فرمود: خداوندا! در هر اندوهی تکیه‌گاه منی، و در هر سختی امید منی، در هر حادثه‌ی ناگواری که بر من آید پشت و پناه و ذخیره‌ی منی. چه بسا غمی که در آن دل ناتوان و چاره ناپاب می‌شد، و دوست وامی گذاشت و دشمن زبان به شماتت می‌گشود، و من آن را نزد تو آوردم و شکوه به درگاه تو کردم، تا از جز تو گسسته و تنها به تو روی آورده باشم، و تو آن را رفع کردی و [در کارم] گشایش دادی. پس تو ولیّ هر نعمت و منتهای هر خواسته‌ای. (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۳۱؛ متن حاضر، ص ۵۱)

□ [از نیایش‌های اوست: خداوندا! من خود را به تو می‌سپارم، و روی خود را به سوی تو می‌دارم، و کارم را به تو وامی‌گذارم، و رستگاری از هر بدی دنیا و آخرت را تنها از تو می‌طلبم. خداوندا! به راستی که تو مرا از هر کس دیگری، بسنده هستی، و هیچ کس مرا از تو کفایت نتواند کرد؛ پس مرا در آنچه از آن می‌ترسم و بیم دارم، از دیگری کفایت فرما، و در کارهایم برایم گشایش و روزنه‌ی خروج قرار ده. به راستی که تو می‌دانی و من نمی‌دانم، و تو می‌توانی و من نمی‌توانم، و تو بر هر چیز توانایی. به رحمتت ای مهربان‌ترین مهربانان. (فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، ص ۸۵۴)

□ [از دعای عشرات: خداوندا! ستایش از آن توست، ستایشی همیشگی به جاودانی تو [...]. و ستایش از آن توست، ستایشی که جز خشنودی تو پاداشی برای گوینده‌اش ندارد. ستایش از آن توست بر بردباری پس از دانایی‌ات، و ستایش از آن توست بر گذشت پس از توانایی‌ات، و ستایش از آن توست ای برانگیزنده‌ی ستایش، و ستایش از آن توست ای وارث ستایش، و ستایش از آن توست ای پدیدآورنده‌ی ستایش، و ستایش از آن توست ای نهایت ستایش، و ستایش از آن توست ای خریدار ستایش ... و ستایش از آن توست ای پاسخ‌دهنده‌ی دعاها، ای بزرگ برکت، ای برون‌آورنده‌ی روشنایی از

ناصوبی داشته باشیم؟ (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۴۵؛ متن حاضر، ص ۵۷)

□ [خطاب به سپاهیان عمر سعد در صبح عاشورا فرمود: شما ناپاک‌ترین درختید، که میوه‌ی آن] برای باغبانش لقمه‌ای گلوگیر و برای غاصب آن شیرین و گواراست. (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۴۵؛ متن حاضر، ص ۵۸)

□ [امام حسین(ع) از پدر بزرگوارش معنای فرومایگی را پرسید، امیرمؤمنان(ع) فرمود: جرات‌ورزی در برابر دوست و بی‌خیالی و بی‌عملی در برابر دشمن است. (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۲، ص ۱۶۳)

□ [خطاب به سپاهیان عمر سعد در صبح عاشورا فرمود: هیئات که ما ذلت را بپذیریم! خداوند، آن را برای ما نمی‌پذیرد، و نیز پیامبرش و مؤمنان، و دامن‌هایی پاک و پاکیزه، و جان‌هایی غیرتمند و خوددار که اطاعت از فرومایگان را بر مرگی کریمانه مقدم نمی‌دارند. (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۴۸؛ متن حاضر، ص ۵۸)

□ [در نامه‌ای که پس از ورود به کربلا خطاب به محمد حنفیه و افرادی از بنی‌هاشم نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم. از حسین بن علی به محمد بن علی و افراد بنی‌هاشم که نزد اویند، اما بعد، گویی دنیا هرگز نبوده است و گویی آخرت هرگز زوال نداشته است. والسلام. (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۹۹؛ متن حاضر، ص ۴۵)

□ [خطاب به یارانش هنگام شروع جنگ فرمود: صبر و شکیبایی، ای بزرگ‌زادگان! همانا مرگ جز پلی نیست که شما را از سختی و رنج به بهشت پهناور و نعمتهای جاودان آن می‌رساند. کدام یک از شماست که دوست نداشته باشد از زندانی به قصری منتقل شود؟ و آن [=مرگ] برای دشمنان شما همانند [وضع] کسی است که از قصری به زندان و [محل] عذاب شکنجه برده شود. پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من نقل نمود که: همانا دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است، و مرگ پلی است که این گروه را به

در روزگار معاویه

نامه‌ای از امام حسین(ع) به معاویه^۱

معاویه، در سال‌های آخر عمر خویش، پسرش یزید را به عنوان ولی‌عهد معرفی کرد و سعی داشت در زمان حیات خود از بزرگان آن زمان برای وی بیعت بگیرد. حسین بن علی علیه‌السلام از جمله مخالفان سرسخت این امر بود.

در همین روزها، عده‌ای به معاویه نامه نوشتند که کسانی از بزرگان عراق نزد حسین بن علی علیه‌السلام رفت و آمد دارند و بیم شورش وی می‌رود. پس معاویه، این نامه را به امام علیه‌السلام نوشت: «أما بعد، فقد انتهت إلیّ منک أمور، لم أکن أظنک بها رغبة عنها، وإن أحقّ الناس بالوفاء لمن أعطی بیعة من کان منلک، فی خطرک و شرفک و منزلتک الّتی أنزلک الله بها، فلا تنازع إلیّ قطیعتک، و اتق الله و لا تردنّ هذه الأمة فی فتنة، و انظر لنفسک و دینک و أمة محمد، و لا یستخفّنک الذین لا یوقنون.» «از طرف تو اخباری به من رسیده است که هرگز از تو انتظار نداشتم بدان گونه مطالب گرایش داشته باشی. شایسته‌ترین مردم در وفاداری، با کسی که همانند تو در شرافت و منزلت و بزرگی است بیعت کرده‌اند. پس برای جدایی نزاع مکن، و از خدا پروا کن و این امت را به فتنه مینداز و متوجه خود و دین خود و امت محمد باش، و زنهات تا کسانی که یقین ندارند تو را به سبکسری و اندازند [سوره‌ی روم، ۶۰].»

امام حسین علیه‌السلام در پاسخ معاویه این نامه را نگاشت:

«أما بعد، فقد جاءنی کتابک تذکر فیہ أنه انتهت إلیک عنی أمور، لم تکن تظننی بها، رغبة بی عنها، و إن الحسنات لا یهدی لها، و لا یسدد إلیها إلا الله تعالی، و أما ما ذکرته أنه رقی إلیک عنی، فإنما رقاہ الملاقون، المشاءون بالنمیمة، المرفوقون بین الجمع، و کذب الغاؤون

۱ الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۲۰۱. این نامه با تغییراتی در انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۲۸ نیز آمده است.

المارقون، ما أردت حربا و لا خلافا، و إني لأخشي الله في ترك ذلك، منك و من حزبك القاسطين المحلين، حزب الظالم، و أعوان الشيطان الرجيم.

«اما بعد، نامهات به من رسید. نوشته بودی که درباره‌ی من، خبرهایی به تو رسیده که هرگز از من انتظار نداشتی که بدان گونه مطالب گرایش داشته باشم. جز خداوند، کسی به سوی نیکی‌ها ره نمی‌نماید و از آن مانع نمی‌شود. اما آنچه گفתי که درباره من به تو رسیده، آن را چاپلوسان سخن چین و تفرقه‌افکنان به تو رسانده‌اند؛ و گمراهان و از راه خارج شدگان دروغ گفتند. من سر جنگ و مخالفت با تو را ندارم، و همانا که از خدا به خاطر ترک آن، در برابر تو و پیروان خروج کرده از حق و پیمان‌شکن تو بیم دارم، آن پیروان ستمکار و یاری‌گران شیطان رجیم.

أ لست قاتل حُجر، و أصحابه العابدین المخبئين، الذين كانوا يستنظعون البدع، و يأمرون بالمعروف، و ينهون عن المنكر، فقتلتهم ظلما و عدوانا، من بعد ما أعطيتهم المواثيق الغليظة، و العهود المؤكدة، جراءة على الله و استخفافا بعهده. أو لست بقاتل عمرو بن الحمق، الذي أخلقت و أبلت وجهه العبادة، فقتلته من بعد ما أعطيت من اليهود ما لو فهمته العصم نزلت من شعف الجبال.

آیا تو قاتل حُجر^۱ و یاران عابد و فروتن او نیستی؟ آنان که بدعت‌ها را ناروا می‌شمردند و به نیکی فرمان می‌دادند و از بدی باز می‌داشتند؟ پس تو آنان را از سرِ ستم و تجاوز کشتی، بعد از آنکه با آنان، پیمان‌های سخت و عهدهای محکم بسته بودی، و این از گستاخی تو بر خدا و کوچک شمردن عهد او بود. آیا تو قاتل عمرو بن حَمق نیستی؟ آن کس که عبادت چهره‌اش را شکسته و فرسوده ساخته بود. او را نیز بعد از آن کشتی که با او عهد و پیمان‌هایی بسته بودی که اگر با آهوان می‌بستی، از فراز کوه‌ها [با اطمینان] پایین می‌آمدند.

أو لست المدعی زیادا فی الإسلام، فزعمت أنه ابن أبی سفیان، و قد قضی رسول الله: *أن الولد للفراش و للعاهر الحجر*، ثم سلطته على أهل الإسلام، يقتلهم و یقطع أیدیهم و أرجلهم من

۱ حُجر بن غدی، از یاران امام علی(ع) بود که در زمان خلافت معاویه توسط وی به شهادت رسید.

مددکار در ادای شکر، و اگر قضا بر خلاف انتظار فرود آید، آن کس که نیتش حق و در نهادش تقوی است ستم نکرده است. (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۱۵؛ متن حاضر، ص ۲۹)

□ ما خاندانی هستیم که خدای سبحان را [به دعا] می‌خوانیم و او به ما عطا می‌کند، و چون آنچه را که ناخوشایند ماست اراده کند، به آنچه او می‌پسندد خوشنود می‌شویم. (فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، ص ۶۹۳)

□ [در پاسخ به زهیر بن قین که گفت: «ای پسر رسول خدا، به خدا که من آینده را سخت‌تر از حال می‌بینم. هم‌اینک جنگ با اینان آسان‌تر است از جنگ با کسانی که پس از این گرد خواهند آمد؛ به جانم سوگند که سپاهیان [بسیار] خواهند آمد که با آنان برابری نتوانیم کرد»، امام(ع) فرمود:] من آغازگر جنگ نخواهم بود. (الارشاد، ج ۲، ص ۸۴؛ متن حاضر، ص ۴۴)

□ [خطاب به سپاهیان عمر سعد در صبح عاشورا فرمود:] آیا من کسی از شما را کشته‌ام که [تقاض] خونش را می‌خواهید؟ آیا مالی از شما را تباه کرده‌ام؟ آیا کسی را زخمی کرده‌ام تا قصاص جوئید؟ (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۴۲؛ متن حاضر، ص ۵۵)

□ [خطاب به سپاهیان عمر سعد در صبح عاشورا فرمود:] شما سخن مرا نمی‌شنوید، چرا که هدایا و پاداش‌هایی به حرام گرفته‌اید و شکم‌هایتان از حرام پر گشته و خدا بر دل‌های شما مهر زده است. وای بر شما! آیا ساکت نمی‌شوید؟ آیا گوش فرا نمی‌دهید؟ (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۴۵؛ متن حاضر، ص ۵۷)

□ [خطاب به سپاهیان عمر سعد در صبح عاشورا فرمود:] همه با هم دشمنِ دوستان خود و یکدست بر علیه آنان شدید تا دشمنان خود را خرسند کنید؟ بدون آنکه آنان عدلی را در میان شما آشکار کرده یا آرزویی از شما برآورده باشند، به جز [مال] حرام دنیا و زندگی بی‌مقداری که در دنیا خواهانش هستید، و بدون اینکه از ما گناهی سر زده یا اندیشه‌ی

- مالت اگر برای تو نباشد، تو مال اوئی. پس آن را باقی مگذار، که برایت باقی نمی ماند و آن را بخور، پیش از آنکه تو را بخورد. (حکمت نامه‌ی امام حسین (ع)، ج ۲، ص ۲۳)
- ای مردم! هر کس ببخشد، سروری می یابد و هر که بخل بورزد، به پستی می گراید. بخشنده ترین مردم کسی است که به فردی ببخشد که امیدی به او ندارد. (حکمت نامه‌ی امام حسین (ع)، ج ۲، ص ۳۷)
- هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرابخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد. (حکمت نامه‌ی امام حسین (ع)، ج ۱، ص ۳۳)
- استدرج خدای سبحان نسبت به بنده‌ی خود این است که نعمت‌های خود را بر او سرشار بارد، و توفیق شکر آن‌ها را از او سلب کند. (فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع)، ص ۸۵۰)
- [به فرزند خود علی بن حسین (ع) فرمود:] پسر، بپرهیز از ستم کردن بر آن کس که در برابر تو یاری کننده‌ای جز خدای عزّ و جلّ نمی یابد. (تحف العقول، باب سخنان امام حسین (ع))
- جمعی خدا را از شوق بهشت می پرستند، این عبادت سوداگران است و گروهی خدا را از بیم دوزخ می پرستند، این عبادت بردگان است و مردمی هم خدا را از سر شکر می پرستند، این عبادت آزادگان و بهترین عبادت است. (فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع)، ص ۸۱۰)
- [در پاسخ به امان نامه‌ی کارگزار یزید در مکه:] همانا بهترین امان‌ها امان خدا است و کسی که در دنیا خوف خدا نداشته باشد در روز قیامت از جانب او امانی نخواهد داشت. پس، از خداوند خوفی در دنیا را خواستاریم که امان او را در روز قیامت برای ما موجب شود. (سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۱۱؛ متن حاضر، ص ۲۸)
- همه‌ی امور در دست خداست و او هر روز در کاری است. اگر قضا بدانگونه که دوست داریم و می پسندیم نازل شود، خدا را بر نعمت‌هایش سپاس می گوئیم و هم اوست

خلاف و یصلبهم علی جذوع النخل، سبحان الله یا معاویه! کأنک لست من هذه الأمة، و لیسوا منک.

آیا تو، بر دین اسلام، درباره‌ی زیاد ادعا نکردی و او را پسر ابوسفیان به شمار نیاوردی؟ در حالی که پیامبر خدا حکم کرده بود: *فرزند از آن زوج است و مرد زناکار را هیچ بهره‌ای نیست*^۱. پس او را بر اهل اسلام مسلط کردی، و او آنان را کشت و دست و پاهایشان را یکی از راست و یکی از چپ قطع کرد و بر تنه‌های خرما به دارشان آویخت. منزه است خدا، ای معاویه! گویی تو از این امت نیستی، و ایشان از تو نیستند.

أو لست قاتل الحضرمیّ الذی کتب إلیک فیه زیاد أنه علی دین علی، و دین علی هو دین ابن عمه، الذی أجلسک مجلسک الذی أنت فیه، و لو لا ذلک کان أفضل شرفک و شرف آبائک تجشم الرحلتین: رحلة الشتاء و الصيف، فوضعها الله عنکم بنا، منة علیکم.

آیا تو قاتل حَضْرَمِی نیستی؟ آن کس که زیاد به تو نوشت که بر دین علی است، حال آنکه دین علی همان دین پسر عمویش است، که تو را به جایگاهی که داری درآورد، و اگر آن [دین] نبود بزرگترین شرف تو و شرف پدرانت، برعهده داشتن [سختی] دو کوچ بود، کوچ زمستانی و تابستانی. پس خدا آن را به وسیله‌ی ما از شما برداشت، و این منتهی بر شما بود.

۱ دستاویز معاویه برای این کار، گفته‌ی ابوسفیان بود که زمانی ادعا کرده بود که زیاد، حاصل زنا‌ی او با مادر زیاد است. درواقع، این عمل معاویه را می توان رشوه‌ی او به زیاد تلقی کرد، چون زیاد از این طریق به بنی امیه که خاندانی محترم محسوب می شدند ملحق می شد. زیاد، که سیاستمداری کاردان و خطیبی ماهر بود و در عین حال طبعی بی رحم داشت، فردی ارزشمند برای معاویه به شمار می رفت، و معاویه از این طریق می توانست یاری او را تضمین کند.

۲ معنی ظاهری سخن پیامبر (ص) چنین است: «فرزند از آن بستر است و بهره‌ی مرد زناکار سنگ است»، که کنایه از این است که مرد زناکار را هیچ بهره‌ای نیست، و فرزند متولد شده، هر چند که از زنا هم باشد، به شوهر زن منتسب می شود. بعضی این سخن پیامبر (ص) را به مجازات سنگسار تعبیر کرده اند، ولی سید رضی این معنا را رد کرده و آن را خارج از حد فصاحت دانسته است. این اثر نیز این سخن پیامبر (ص) را کنایه از جرمان دانسته است، این سخن را مثال آورده که: «ما لک عندی شیء غیر التراب و ما بیدک غیر الحجر». (المجارات النبویة، ص ۱۴۰، النهاية، ج ۱، ص ۳۴۳)

و قلت فيما قلت: لا ترد هذه الأمة في فتنة، و إني لا أعلم لها فتنة أعظم من إمارتك عليها، و قلت فيما قلت: انظر لنفسك و لدينك و لأمة محمد، و إني و الله ما أعرف أفضل من جهادك، فإن أفل فإنه قرابة إلى ربي، و إن لم أفعله فاستغفر الله لديني، و أسأله التوفيق لما يحب و يرضى.

و گفתי در آنچه گفتم: این امت را در فتنه نینداز، همانا که من فتنه‌ای بزرگ‌تر از امارت تو بر ایشان نمی‌شناسم. و گفتم در آنچه گفتم که متوجه خود و دین خود و امت محمد باش، و همانا من، به خدا سوگند، چیزی افضل از جهاد با تو نمی‌بینم. پس اگر به آن دست زنی، نزدیکی‌ای به پروردگارم باشد، و اگر به آن نپردازم، پس از خدا برای دینم آمرزش می‌طلبم، و از او توفیق را در راه آنچه که دوست دارد و می‌پسندد درخواست دارم.

و قلت فيما قلت: متى تكذني أكذك، فكذني يا معاوية فيما بدا لك، فلعمري لقد فيما يكاد الصالحون، و إني لأرجو أن لا تضر إلا نفسك، و لا تمح إلا عملك، فكذني ما بدا لك، و اتق الله يا معاوية، و اعلم أن لله كتابا لا يغادر صغيرة و لا كبيرة إلا أحصاها. و اعلم أن الله ليس بناس لك قتلك بالظنة، و أخذك بالتهمة، و إمارتك صيبا يشرب الشراب، و يلعب بالكلاب، ما أراك إلا و قد أوبقت نفسك، و أهلكت دينك، و أضعت الرعية و السلام.»

و گفتم در آنچه گفتم که اگر با من مکر کنی، با تو مکر می‌کنم! پس، ای معاویه، هر چه می‌خواهی با من مکر کن. به جانم سوگند، از قدیم با صالحان مکر کرده‌اند، و من امید دارم که جز به خود زیان نرسانی، و جز عمل خود را تباه نکنی. اکنون هر چه می‌خواهی مکر کن!

از خدا پروا کن، ای معاویه، و بدان که خداوند را کتابی است که هیچ کوچک و بزرگی را فرو نگذارد جز آنکه به شمارش آورد. و بدان که خداوند آدم‌کشی‌ات بر اساس حدس و گمان، و دستگیر کردن بر اساس تهمت، و امارت دادنت به کودکی که شراب می‌خورد و با

۱ این گفته‌ی معاویه در نامه‌ای که در الامامة و السياسة نقل شده نیامده، ولی در منابع دیگر، از جمله انساب الاشراف، جمله‌ای به این مضمون در نامه‌ی معاویه وجود دارد.

می‌رسم در حالی که دستم خالی است.» (فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، ص ۸۲۶)

□ سخاوت [مایه‌ی] دوستی و بخل [مایه‌ی] دشمنی است، و بهشت بر بخیل حرام است. (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۲، ص ۱۶۳)

□ آن کس که بخشش تو را بپذیرد، تو را در جوانمردی کمک کرده است. (فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، ص ۸۲۶)

□ ناتوان‌ترین مردم کسی است که از دعا باز ماند، و بخیل‌ترین مردم کسی است که بر سلام بخل ورزد. (فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، ص ۸۵۰)

□ شکرگزاری تو بر نعمت پیشین، نعمت تازه را سبب می‌شود. (فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، ص ۸۳۴)

□ امام حسین(ع) دید مردی به غذا دعوت شد، اما به دعوت‌کننده‌ی خود گفت: «مرا عفو کن، [نمی‌خورم].» امام(ع) فرمود: «برخیز، که در پذیرش دعوت عذری نیست. اگر روزه [واجب] نداری بخور، و اگر روزه داری [با دعایت] بدان برکت ده.» (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۲، ص ۱۴۱)

□ نزد امام(ع) نام مردی از بنی‌امیه را بردند که صدقه‌ی زیادی داده است. امام(ع) فرمود: «مثل او مانند کسی است که از حاجیان راهزنی کند، و از آنچه ربوده صدقه دهد. بی‌گمان صدقه‌ی پاکیزه، صدقه‌ی کسی است که در راه به دست آوردن آنچه صدقه می‌دهد، بر پیشانی او عرق نشسته و چهره‌ی او غبار گرفته باشد.» (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۱، ص ۴۰۳)

□ مردی به امام حسین(ع) گفت: «خانه‌ای ساختم که دوست دارم به آن درآیی و خدا را بخوانی.» امام(ع) به آن درآمد و بدان نگریست و سپس فرمود: «خانه‌ی خود را ویران و خانه‌ی غیر خود را آباد کردی. آن که در زمین بود، تو را فریفت و آن که در آسمان بود، از تو متنفر شد.» (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۲، ص ۱۸۹)

مختصر، مرا پندی بده.» امام(ع) به او نوشت: «کسی که از راه نافرمانی خدا در پی چیزی باشد، آنچه را امید دارد زودتر از دست می‌دهد و آنچه را بیم دارد زودتر سر می‌رسد.» (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۲، ص ۲۲۹)

□ [در ضمن خطبه‌ای فرمود:] بدانید، نیازهای مردم به شما، از نعمت‌های خدا بر شماست؛ از نعمت‌های الهی تنگ‌دلی [و بی‌حوصلگی] نشان ندهید، که به کیفرهای او تبدیل شوند. [و نیز، در همین خطبه فرمود:] نهال‌هایی که بر کشت‌گاه خود پایدار مانده‌اند از راه شاخه‌های خود اوج گیرند، پس هر که برای برادر خود در انجام خیری شتاب ورزد، آن را فردا [ی قیامت] که بر او وارد می‌شود، می‌یابد؛ و هر که به وسیله‌ی نیکی به برادر خود، خدای تبارک و تعالی را قصد نموده باشد، خدا پاداش آن را هنگام نیازمندیش عطا فرماید، و از گرفتاری‌های دنیای او بیشتر [از اندازه‌ی احسانش] برطرف فرماید؛ و هر کس اندوه مؤمنی را برطرف کند، خداوند اندوه دنیا و آخرت او را رفع سازد؛ و هر کس که نیکی کند خدا به او نیکی می‌کند، و خدا نیکوکاران را دوست دارد [سوره‌ی آل‌عمران، ۱۳۴]. (فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، ص ۸۱۴)

□ شخصی نزد امام حسین(ع) گفت: «اگر نیکی به نا اهل برسد، تباه می‌شود.» امام حسین(ع) فرمود: «چنین نیست، بلکه نیکوکاری همچون بارانی تند است که به نیک و بد می‌رسد.» (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۲، ص ۱۴۷)

□ [در ضمن خطبه‌ای فرمود:] از کسانی مباش که بر گناهان بندگان خدا بیمناک است و از عقوبت گناه خود آسوده خاطر، که خدای سبحان درباره‌ی بهشتش فریب نمی‌خورد و به آنچه نزد اوست جز به اطاعت او و خواست [و توفیق وی] نتوان رسید. (فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، ص ۸۴۴)

□ روزی، سائلی طلب حاجت می‌نمود. امام حسین(ع) فرمود: «می‌دانید چه می‌گوید؟» گفتند: «نه، ای فرزند رسول خدا.» فرمود: «می‌گوید: من فرستاده‌ی شما [به سوی آخرت] هستم، اگر چیزی به من دادید آن را می‌گیرم و به آنجا می‌رسانم، وگرنه به آنجا

سگان بازی می‌کند را فراموش نمی‌کند. و جز این نمی‌بینم که خود را هلاک کرده، دین خود را نابود ساخته و رعیت را ضایع کرده‌ای. والسلام.»

خطبه‌ی منا^۱

حدود یک سال پیش از مرگ معاویه، بسیاری از اصحاب پیامبر(ص) و علمای اسلام به درخواست امام حسین(ع) در ایام حج در منا جمع شدند و امام(ع) برای ایشان سخنرانی فرمود. در بخش اول خطبه، امام(ع) جایگاه و منزلت خاندان پیامبر(ص)، از جمله امام علی(ع) و امام حسن(ع) و خود را یادآوری می‌کنند، و حاضران به این جایگاه گواهی می‌دهند. این سخنان امام حسین(ع) مقابله‌ای بود با تلاش وسیع معاویه برای تخریب چهره‌ی امام علی(ع) و فرزندان ایشان، و همچنین یادآوری جایگاه امامت در میان مردم.

امام در بخش دوم خطبه، ضمن اشاره به فساد و ظلم موجود در جامعه و ظایف خطیر عالمان را یادآور می‌شود و به‌خصوص بر اهمیت امر به معروف و نهی از منکر تأکید می‌نماید و چنین می‌گوید:

«اعتبروا أيها الناس بما وعظ الله به أوليائه من سوء ثنائه على الأخبار اذ يقول: لولا ينهاهم الرباؤون والأخبار عن قولهم الأثم وقال: لعن الذين كفروا من بني إسرائيل - الی قوله - لبئس ما كانوا يفعلون وإنما عاب الله ذلك عليهم لأنهم كانوا يرون من الظلمة الذين بين أظهرهم المنكر والفساد فلا ينهونهم عن ذلك رغبة فيما كانوا ينالون منهم و رهبة مما يخذرون والله يقول: فلا تخشوا الناس واخشون وقال: المؤمنون والمؤمنات بعضهم أولياء بعض يأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر. فبدأ الله بالأمر بالمعروف والنهي عن المنكر فريضة منه لعلمه بأنها إذا أدبت وأقيمت استقامت الفرائض كلها هيئها وصعبها وذلك أن الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر دعاء إلى الإسلام مع رد الظالم ومخالفة الظالم وقسمة الفياء والغنائم وأخذ الصدقات من مواضعها ووضعها في حقها.

۱ سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۳۵۹-تحف العقول، باب سخنان حسین بن علی(ع)

«ای مردم، از آنچه خدا به اولیای خود پند داده عبرت گیرید، از نگوهری که بر عالمان دینی [یهود] کرده، آنجا که فرموده: چرا الهیون و دانشمندان، آنان را از گفتار گناه [آلود] باز نمی‌دارند؟^۱ [سوره‌ی مائده، ۶۳] و فرموده: از میان فرزندان اسرائیل، آنان که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی بن مریم مورد لعنت قرار گرفتند. این [کیفر] به خاطر آن بود که عصیان ورزیده و [از فرمان خدا] تجاوز می‌کردند. [و] از کار زشتی که آن را مرتکب می‌شدند، یکدیگر را باز نمی‌داشتند. راستی، چه بد بود آنچه می‌کردند [سوره‌ی مائده، ۷۹-۷۸].

خداوند از آن جهت ایشان را مذمت کرد که از ستمگرانی که در میانشان بودند زشتی و فساد را می‌دیدند و نهیشان نمی‌کردند؛ به طمع آنچه از آن ظالمان به ایشان می‌رسید و از بیم آنچه از آن حذر می‌کردند، و [حال آنکه] خداوند فرموده: از مردم نترسید و از من بترسید [سوره‌ی مائده، ۴۴] و فرموده: مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند، که به کارهای پسندیده و امی‌دارند، و از کارهای ناپسند باز می‌دارند [سوره‌ی توبه، ۷۱].

خداوند از امر به معروف و نهی از منکر به عنوان امری واجب از جانب خویش آغاز کرد، زیرا می‌دانست که اگر این [فریضه] ادا شود و بر پا گردد، همه‌ی فرایض، از آسان و دشوار، بر پا می‌شوند؛ چرا که امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام است، به همراه باز گرداندن حقوق ستمدیدگان و مخالفت با ستمگر و تقسیم [عادلان] ثروت‌های عمومی و غنایم و گرفتن زکات از جای خود و صرف آن در موارد بسزای خود.

ثُمَّ أَنْتُمْ أَئْتِيهَا الْعِصَابَةُ عِصَابَةٌ بِالْعِلْمِ مَشْهُورَةٌ وَ بِالْخَيْرِ مَذْكُورَةٌ وَ بِالنَّصِيحَةِ مَعْرُوفَةٌ وَ بِاللَّهِ فِي أَنْفُسِ النَّاسِ مَهَابَةٌ. يَهَابُكُمْ الشَّرِيفُ وَ يُكْرِمُكُمْ الضَّعِيفُ وَ يُؤَثِّرُكُمْ مَنْ لَا فَضْلَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَ لَا يَدَ لَكُمْ عِنْدَهُ، تُشْفَعُونَ فِي الْحَوَائِجِ إِذَا امْتَنَعَتْ مِنْ طُلَّابِهَا وَ تَمْسُونَ فِي الطَّرِيقِ بَهَيْبَةِ الْمُلُوكِ وَ كَرَامَةِ الْأَكَابِرِ أَلَيْسَ كُلُّ ذَلِكَ إِنَّمَا نَلْتَمُوهُ بِمَا يُرْجَى عِنْدَكُمْ مِنَ الْقِيَامِ بِحَقِّ اللَّهِ وَ أَنْ كُنْتُمْ عَنْ

۱ سوره‌ی مائده، ۶۳-۶۲: و بسیاری از آنان را می‌بینی که در گناه و تعدی و حرام‌خواری خود شتاب می‌کنند؛ واقعاً چه بد اعمالی انجام می‌دادند. * چرا الهیون و دانشمندان، آنان را از گفتار گناه [آلود] و حرام‌خواری‌شان باز نمی‌دارند؟ راستی چه بد است آنچه انجام می‌دادند.

مخالفت می‌کند و در میان بندگان خدا بر اساس گناه و تجاوز رفتار می‌کند، آنگاه نه در عمل بر او بشورد و نه با گفتار، بر خداست که [در روز جزا] او را به همان جایگاهی در آورد که آن ستمگر را در می‌آورد.

بدانید، اینان به پیروی شیطان چسبیده‌اند و اطاعت رحمان را ترک گفته‌اند. تباهی‌ها را آشکار ساخته، حدود [خداوندی] را تعطیل کرده، ثروت‌ها را به خویش اختصاص داده و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام ساخته‌اند [...]. (سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۶۱؛ متن حاضر، ص ۳۹)

□ [در پاسخ به عبیدالله بن حرّ که به او گفت: «من از مرگ سخت گریزانم ولی اسب خود، مُلَحِقَه، را به تو می‌دهم، اسبی که با آن دشمنی را تعقیب نکرده‌ام جز اینکه به او رسیده‌ام و هیچ دشمنی مرا تعقیب نموده است مگر اینکه از چنگال او نجات یافته‌ام»، امام (ع) فرمود: اکنون که خود را از ما دریغ داشتی، ما را حاجتی به اسب تو نیست. (الاخبار الطوال، ص ۲۵۰؛ متن حاضر، ص ۴۰)

□ [از امام حسین (ع) در مورد شجاعت پرسیدند، فرمود: قدم پیش نهادن در سختی، شکیبایی ورزیدن در مصیبت و دفاع از برادران. (حکمت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ج ۲، ص ۴۳)

□ آنجا که حق تو را ملزم می‌سازد، بر آنچه نمی‌پسندی شکیبا باش، و آنجا که هوای نفس تو را فرا می‌خواند، از آنچه دوست می‌داری خود را نگه دار. (فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع)، ص ۸۳۷)

□ راستی، عزت است و دروغ، ناتوانی. (فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع)، ص ۸۱۵)

□ [به روایت امام صادق (ع)]: شخصی به امام حسین (ع) نامه نوشت که: «با دو کلمه‌ی

۱ این منبع شامل اغلب سخنان منسوب به امام حسین (ع)، بدون بررسی سند روایات است. از این رو، روایات نامعتبر فراوانی نیز در این کتاب وارد شده‌است. در این بخش، سخنانی از این کتاب نقل شده است که در منابع قابل استناد دیگر نیز یافت می‌شوند و با محکمت قرآن و سنت سازگاری دارند.

معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام است، به همراه باز گرداندن حقوق ستمدیدگان و مخالفت با ستمگر و تقسیم [عادلانه] ثروت‌های عمومی و غنایم و گرفتن زکات از جای خود و صرف آن در موارد بسزای خود.

[...] کوران و گنگان و بیماران زمینگیر در شهرها به حال خود رها شده‌اند و به آن‌ها ترحمی نمی‌شود. [با این حال]، شما به کاری که شایسته‌تان است بر نمی‌خیزید و دیگران را نیز در این راه مدد نمی‌رسانید و با مسامحه و سازش با ستمکاران خود را آسوده می‌دارید. این همه، از جمله چیزهایی است که خدا شما را بدان فرمان داده، [یعنی] نهی [از بدی] و بازداشتن یکدیگر [از زشتی‌ها]، و شما از آن غافلید.

[...] پس، ناتوانان را به دست ایشان تسلیم کردید که یا همچون برده مقهور باشند و یا همچون مستضعفی برای اداره امور زندگی، [در دست ایشان] اسیر. در کشورداری به اندیشه خود هر چه می‌خواهند می‌کنند و در اقتدای به اشرار و گستاخی نسبت به خدای جبار، با پیروی هوای نفس، کار را به رسوایی می‌کشانند. بر منبر هر شهر از شهرهای ایشان خطیبی است که بانگ برمی‌دارد و آنچه می‌خواهد می‌گوید. کشور در برابر ایشان بی‌معارض است و دست‌های ایشان در آن گشاده. مردم بردگان آناند و دست [ستمی] که به ایشان ضربه زند را از خود نرانند. آنانی که برخی زورگو و ستیزه‌جویند، و برخی بر ناتوانان سلطه‌گر و تندخویند، اطاعت‌شوندگانی که [خدای] آغازگر [خلقت] و بازگرداننده [به قیامت] را نمی‌شناسند. (تحف‌العقول، باب سخنان امام حسین (ع)؛ متن حاضر، ص ۵)

❑ [در نامه به مردم کوفه:] به جانم سوگند امام و پیشوا نیست مگر آن‌کس که به قرآن عمل کند و عدل را به پا دارد و حق را اجرا کند و خود را وقف راه خدا سازد. (سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۷۵؛ متن حاضر، ص ۲۱)

❑ ای مردم! همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که فرمانروایی ستمگر را ببیند که حرام‌های خدا را حلال می‌شمرد، پیمان خدا را می‌شکند، با سنت رسول خدا

أَكْثَرَ حَقِّهِ تَقْصُرُونَ فَاسْتَحْفَفْتُمْ بِحَقِّ الْأَيْمَةِ، فَأَمَّا حَقُّ الضُّعْفَاءِ فَضَيَعْتُمْ وَأَمَّا حَقُّكُمْ بِزَعْمِكُمْ فَطَلَبْتُمْ فَلَا مَالَ بَدَلْتُمُوهُ وَلَا نَفْسًا خَاطَرْتُمْ بِهَا لِلَّذِي خَلَقَهَا وَلَا عَشِيرَةً عَادِيْتُمُوهَا فَيَا ذَاتَ اللَّهِ. أَنْتُمْ تَتَمَنَّوْنَ عَلَى اللَّهِ جَنَّتَهُ وَمُجَاوِرَةَ رُسُلِهِ وَأَمَانًا مِنْ عَذَابِهِ؟

پس شما ای گروه قدرتمند که به علم شهرت دارید و به نیکی از شما یاد می‌کنند و به خیرخواهی معروف شده‌اید و به خاطر خدا در دل مردم مهابتی پیدا نموده‌اید، مرد مقتدر از شما بیم دارد و ناتوان به تکریم شما برمی‌خیزد و آن‌کس که هیچ برتری و قدرتی بر او ندارد شما را بر خود مقدم می‌دارد، هر گاه نیازمندان از رسیدن به نیازهای خود محروم گردند شما را واسطه می‌گیرند و در راه‌ها با هیبت شاهان و احترام سران و بزرگان گام برمی‌دارید، آیا همه اینها بدان امید نیست که به استوار داشتن حق خدا قیام کنید؟ اگر چه در [ادای] بیشتر حقوق خداوند کوتاهی کردید و حق امت^۱ را خوار شمردید؛ پس حقوق ضعیفان را تباه ساختید، و در طلب آنچه که حق خود می‌پنداشتید برآمدید. [در راه ادای این حقوق] نه مالی خرج کردید و نه جانی را به خاطر آن که خلقش کرده به خطر انداختید و نه در راه خدا با عشیره‌ای در افتادید. آیا شما از درگاه خداوند، بهشت او و همنشینانی پیامبران و امان از عذابش را آرزو دارید؟

لَقَدْ خَشِيتُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْمُتَمَنَّوْنَ عَلَى اللَّهِ أَنْ تَحِلَّ بِكُمْ نِقْمَةٌ مِنْ نِقْمَاتِهِ لِأَنَّكُمْ بَلَّغْتُمْ مِنْ كَرَامَةِ اللَّهِ فَضَلَّيْتُمْ بِهَا وَمَنْ يَعْرِفُ بِاللَّهِ لَا تُكْرِمُونَ وَأَنْتُمْ بِاللَّهِ فِي عِبَادِهِ تُكْرِمُونَ وَقَدْ تَرَوْنَ عَهْدَ اللَّهِ مَنقُوضَةً فَلَا تَفْرَعُونَ وَأَنْتُمْ لِبَعْضِ ذِمِّ آبَائِكُمْ تَفْرَعُونَ وَذِمَّةُ رَسُولِ اللَّهِ مَخْفُورَةٌ مَخْفُورَةٌ وَالْغُمَى وَالْبُكْمُ وَالزُّمْنَى فِي الْمَدَائِنِ مُهْمَلَةٌ لَا تُرْحَمُونَ وَلَا فِي مَنْزِلَتِكُمْ تَعْمَلُونَ وَلَا مِنْ عَمَلٍ فِيهَا تَعِينُونَ. وَبِالْأَدِهَانِ وَالْمُصَانَعَةِ عِنْدَ الظُّلْمَةِ تَأْمَنُونَ كُلُّ ذَلِكَ مِمَّا أَمَرَكَ اللَّهُ بِهِ مِنَ النَّهْيِ وَالنَّهْيِ وَالنَّهْيِ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ.

ای آرزومندان از درگاه خدا! می‌ترسم کیفری از کیفرهای او بر شما فرود آید، زیرا شما از

۱ در تحف‌العقول این کلمه «ایمة» است، ولی با توجه به متن، احتمالاً این کلمه «امة» بوده و در نسخه برداری اشتباه ثبت شده است.

۲ یا «پیشوایان»، که در این صورت مقصود پیشوایان به حق است. ر.ک. پاورقی قبل.

کرامت خدا به منزلتی دست یافتید که بر دیگران برتری داده می‌شوید. کسی را که به وسیله‌ی خدا به شما شناسانده می‌شود گرامی نمی‌دارید، و خود به سبب خدا در میان بندگان گرامی داشته می‌شوید. می‌بینید که پیمان‌های خدا شکسته می‌شود و باکتان نیست. اگر پاره‌ای از پیمان‌های پدرانان شکسته شود نگران [و پریشان] می‌گردید، و [حال آنکه] پیمان رسول خدا خوار و ناچیز شده است.

کوران و گنگان و بیماران زمینگیر در شهرها به حال خود رها شده‌اند و به آن‌ها ترحمی نمی‌شود. [با این حال،] شما به کاری که شایسته‌تان است بر نمی‌خیزید و دیگران را نیز در این راه مدد نمی‌رسانید و با مسامحه و سازش با ستمکاران خود را آسوده می‌دارید. این همه، از جمله چیزهایی است که خدا شما را بدان فرمان داده، [یعنی] نهی [از بدی] و بازداشتن یکدیگر^۱ [از زشتی‌ها]، و شما از آن غافلید.

وَأَنْتُمْ أَكْثَرُ النَّاسِ مَعْصِيَةً لِمَا تُحِبُّونَ عَلَيْهِ مِنْ مَنَازِلِ الْعُلَمَاءِ لَوْ كُنْتُمْ تَشْعُرُونَ ذَلِكَ بِأَنْ مَجَارَى الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَحَرَامِهِ فَأَنْتُمْ الْمَسْلُوبُونَ تَلْكَ الْمَنْزِلَةَ وَمَا سَلَّيْتُمْ ذَلِكَ إِلَّا بَتَفْرِقِكُمْ عَنِ الْحَقِّ وَ اخْتِلَافِكُمْ فِي السُّنَّةِ بَعْدَ الْبَيِّنَةِ الْوَاضِحَةِ وَلَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْأَذَى وَ تَحَمَّلْتُمُ الْمُؤْتَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرْدٌ وَ عَنْكُمْ تَصَدُّرٌ وَ إِلَيْكُمْ تَرْجِعُ وَ لَكُمْ مَكْتَنُ الظُّلْمَةِ مِنْ مَنَزَلَتِكُمْ وَ اسْتَسَلَّمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ يَعْملُونَ بِالشُّبُهَاتِ وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ سَلَطَهُمْ عَلَى ذَلِكَ فَرَارِكُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَ اعْجَابُكُمْ بِالْحَيَاةِ الَّتِي هِيَ مُفَارِقَتُكُمْ فَاسْلَمْتُمْ الضُّعْفَاءَ فِي أَيْدِيهِمْ فَمِنْ بَيْنِ مُسْتَعْبِدٍ مَقْهُورٍ وَ بَيْنِ مُسْتَضْعَفٍ عَلَى مَعِيشَتِهِ مَغْلُوبٍ يَتَقَلَّبُونَ فِي الْمُلْكِ بَارَائِهِمْ وَ يَسْتَشْعِرُونَ الْخِزْيَ بِأَهْوَانِهِمْ اقْتِدَاءً بِالْأَشْرَارِ وَ جُرْأَةً عَلَى الْجَبَّارِ فِي كُلِّ بَلَدٍ مِنْهُمْ عَلَى مَنْبَرِهِ خَطِيبٌ مَضْعَعٌ فَالْأَرْضُ لَهُمْ شَاعِرَةٌ وَ أَيْدِيهِمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ وَ النَّاسُ لَهُمْ حَوْلٌ لَا يَدْفَعُونَ يَدَ لَامِسٍ، فَمِنْ بَيْنِ جَبَّارٍ عَتِيدٍ وَ ذِي سَطْوَةٍ عَلَى الضُّعْفَةِ شَدِيدٍ، مُطَاعٍ لَا يَعْرِفُ الْمُبْدَأَ الْمُعِيدَ.

۱ در متن عربی «النهى و التناهى» آمده، و تناهی در مورد یک گروه یا جامعه به کار می‌رود که اعضای آن یکدیگر را از بدی‌ها باز می‌دارند.

□ روزی گذر امام حسین(ع) بر عبدالله پسر عمرو عاص افتاد، پس عبدالله گفت: «هر که دوست دارد محبوب‌ترین مردم زمین نزد اهل آسمان را ببیند، پس به این عبور کننده بنگرد، اگر چه من از شب‌های صفین تا کنون با او هم‌سخن نشده‌ام.»

ابوسعید خُدَری [این سخن را شنید و] او را نزد امام حسین(ع) آورد. امام(ع) پرسید: «آیا تو می‌دانستی که من محبوب‌ترین مردم زمین نزد آسمانیانم، با این حال با من و پدرم در صفین به جنگ برخاستی؟ و به خدا سوگند که پدر من بهتر از من بود.»

عبدالله پوزش خواست و گفت: «پیامبر(ص) به من فرمود: از پدرت اطاعت کن.» امام(ع) پاسخ داد: «آیا فرموده‌ی خدای متعال را نشنیده بودی که: ”و اگر پدر و مادرت [تو را وادارند تا درباره‌ی چیزی که تو را بدان دانشی نیست به من شرک ورزی، از آنان فرمان مبر“ [سوره‌ی لقمان، ۱۵]؟! و آیا گفته‌ی رسول خدا را نشنیده بودی که: ”همانا اطاعت از غیر خدا فقط در کارهای نیک است؟!“ و نیز این گفته‌ی او را که: ”هیچ مخلوقی در چیزی که نافرمانی آفریدگار است، نباید اطاعت شود؟!“» (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۲، ص ۱۷۱)

□ شخصی به امام حسین(ع) در نامه‌ای نوشت: «آقای من، مرا از خیر دنیا و آخرت آگاه فرما.» امام(ع) در پاسخ او نوشت: «به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان. اما بعد، حقا که هر کس خشنودی خدا را، [هر چند] با خشم مردم می‌طلبد، خدا او را از کارهایی که در دست مردم است کفایت می‌کند و هر کس خشنودی مردم را با خشم خدا می‌جوید، خدا او را به مردم واگذار می‌کند. والسلام.» (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۲، ص ۱۳۱)

□ آن کس که دوستت دارد، تو را [از بدی] باز می‌دارد و آن کس که تو را دشمن دارد، [به آن] برانگیزاند. (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۲، ص ۱۲۷)

□ [بخش‌هایی از خطبه‌ی امام(ع) در منا:] خداوند از امر به معروف و نهی از منکر به عنوان امری واجب از جانب خویش آغاز کرد، زیرا می‌دانست که اگر این [فریضه] ادا شود و بر پا گردد، همه‌ی فرایض، از آسان و دشوار، بر پا می‌شوند؛ چرا که امر به

مجموعه‌ای از حکمت‌ها و نیایش‌های امام حسین(ع)

□ [امام حسین(ع)]، از پیامبر خدا(ص) روایت نمود: کسی که دینش را از راه تفکر در نعمت‌های خدا، و تدبیر در کتاب او و فهم سنت من به دست آرد، کوه‌ها بجنبند و او از جا نجنبند. و کسی که دینش را از دهان افراد فراگیرد و دنباله‌رو آنان شود، افراد او را به هر سو ببرند و دینش در معرض بزرگ‌ترین زوال است. (گزیده‌ای از سخنان امام حسین(ع)، محمد حکیمی، ص ۴۴)

□ [در نامه به مردم بصره:] شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش فرا می‌خوانم، که همانا سنت میرانده شده و بدعت زنده گشته. (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۷۲؛ متن حاضر، ص ۲۲)

□ [پس از ورود به کربلا در خطبه‌ای فرمود:] همانا دنیا دگرگون شده و زشتی آن آشکار گردیده و نیکی آن پشت کرده و از آن باقی نمانده جز اندکی، همانند اندکی [آب] که ته ظرفی باقی بماند، و زندگی‌ای پر از خواری در چراگاهی پرسنگلاخ. آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل باز داشته نمی‌شود؟ [در این هنگام] شایسته است که مؤمن به دیدار پروردگار رغبت کند. (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۹۵؛ متن حاضر، ص ۴۵)

□ مردم بندگان دنیایند، و دین، بازیچه‌ای بر سر زبان آن‌هاست؛ تا زمانی که زندگی‌شان بچرخد، حول دین می‌گردند، اما چون به بلاها آزموده شوند دینداران اندکنند. (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۹۵؛ متن حاضر، ص ۴۵)

□ [در پاسخ نامه‌ی ابن‌زیاد که، در اطاعت فرمان یزید، او را به انتخاب مرگ یا بیعت مخیر کرده بود، فرمود:] رستگار نشوند مردمی که خشنودی مخلوق را به بهای کسب غضب خالق خریدند. (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۶۰؛ متن حاضر، ص ۴۶)

فِيَا عَجَبًا وَمَا لِي لَا أَعْجَبُ وَالْأَرْضُ مِنْ غَاشٍ غَشُومٍ وَ مُتَّصِدِّقٍ ظُلُومٍ وَ عَامِلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بِهِمْ غَيْرُ رَحِيمٍ، فَاللَّهُ الْحَاكِمُ فِيمَا فِيهِ تَنَازَعْنَا وَ الْقَاضِي بِحُكْمِهِ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَنَا.

و اگر بدانید، مصیبت شما از همه‌ی مردم بزرگ‌تر است، که در حفظ جایگاه عالمان مغلوب شدید. زیرا گذرگاه کارها و احکام به دست عالمان به خداست، که بر حلال و حرام او امینند. این جایگاه را از شما ربودند، و آن از شما ربوده نشد مگر به خاطر پراکندگی شما از [حول] حق، و اختلافتان در سنت [پیامبر(ص)]، با اینکه [بر آن] دلیل روشن داشتید. و اگر بر آزارها شکبیا بودید و در راه خدا هزینه‌ها را تحمل می‌کردید، امور خدا بر عهده‌ی شما در می‌آمد و از جانب شما به جریان می‌افتاد و به شما بازمی‌گشت. ولی شما ظالمان را در جای خودتان نشانید و امور خدا را به آنان سپردید تا بر اساس شبهه‌ها کار کنند و به راه شهوت‌ها روند. فرار شما از مرگ و خوش بودن شما به زندگی دنیا که [ناگزیر] ترکتان خواهد کرد، آنان را بر این [جایگاه] چیره کرد.

پس، ناتوانان را به دست ایشان تسلیم کردید که یا همچون برده مقهور باشند و یا همچون مستضعفی برای اداره امور زندگی [در دست ایشان] اسیر. در کشورداری به اندیشه خود هر چه می‌خواهند می‌کنند و در اقتدای به اشرار و گستاخی نسبت به خدای جبار، با پیروی هوای نفس، کار را به رسوایی می‌کشاند. بر منبر هر شهر از شهرهای ایشان خطیبی است که بانگ برمی‌دارد و آنچه می‌خواهد می‌گوید. کشور در برابر ایشان بی‌معارض است و دست‌های ایشان در آن گشاده. مردم بردگان آنانند و دست [ستمی] که به ایشان ضربه زند را از خود نرانند. آنانی که برخی زورگو و ستیزه‌جویند، و برخی بر ناتوانان سلطه‌گر و تندخویند، اطاعت‌شوندگانی که [خدای] آغازگر [خلقت] و بازگرداننده [به قیامت] را نمی‌شناسند.

شگفتا! و چرا در شگفت نباشم که کشور در اختیار فریبکاری نابکار و مالیات‌گیری ستمگر و فرمانروایی بی‌رحم بر مؤمنان است، پس خدا در آنچه به خاطر آن به منازعه برخاسته‌ایم داور، و در آنچه از ستیزه که بین ما رخ داده به حکم خویش قضاوت‌گر است.

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ وَلَا ائْتِمَاسًا مِنْ فَضُولِ الْخُطَامِ وَلَكِنْ لِنُرَى الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَنُظْهِرَ الْأَصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ وَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَيُعْمَلَ بِفَرَائِضِكَ وَسُنَنِكَ وَأَحْكَامِكَ فَإِنَّكُمْ أَنْ لَا تَنْصُرُونَا وَتَنْصِفُونَا قَوِي الظَّلْمَةَ عَلَيْكُمْ وَعَمِلُوا فِي إِطْفَاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ.»

خدایا! تو می‌دانی که آنچه از ما سر زد، نه برای رقابت در فرمانروایی بود و نه برای دستیابی به اندک مال دنیا؛ بلکه می‌خواهیم نشانه‌های آیین تو را بنمایانیم و اصلاح را در سرزمین‌هایت آشکار کنیم، تا بندگان ستم‌دیده‌ی تو آسوده گردند و به فرائض و سنت‌های تو عمل شود. پس، همانا اگر شما، ما را یاری نرسانید و داد ما را ندهید، ستمگران بر شما نیرو گیرند و در خاموش کردن نور پیامبر شما بکوشند. خدا ما را بس است، بر او توکل کرده‌ایم، به سوی او به انابه رو می‌کنیم، و بازگشت به سوی اوست.»

اگر ما را غنیمت بگیری، به زودی خسارت می‌بینی، آن هنگام که چیزی جز دستاوردهای پیش‌فرست خود، چیزی نمی‌یابی، و خدا/یت بر بندگان ستمکار نیست [سوره‌ی فصلت، ۴۶]. پس شکوه به درگاه خدا باید برد و تکیه بر هموست.

فَكَذِّبَكَ وَاسْعَ سَعِيكَ وَنَاصِبَ جَهْدِكَ، فَوَاللَّهِ لَا تَمُحُونَ ذِكْرَنَا، وَلَا تُمِيتُ وَحْيَنَا، وَلَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا، وَلَا تَرَحُّصُ عَنكَ عَازَهَا، وَهَلْ رَأَيْكَ إِلَّا فَنَدًا، وَأَيَّامَكَ إِلَّا عَدَدًا، وَجَمْعَكَ إِلَّا بَدَدًا، يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادُ: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ. فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَتَمَ لَأَوْلِنَا بِالسَّعَادَةِ وَالْمَغْفِرَةِ، وَلاَ خَرِنَا بِالشَّهَادَةِ وَالرَّحْمَةِ، وَنَسَأَلُ اللَّهَ أَنْ يُكْمِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ وَيُوجِبَ لَهُمُ الْمَزِيدَ، وَيُحْسِنَ عَلَيْنَا الْخِلَافَةَ إِنَّهُ رَحِيمٌ وَدُودٌ، حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.»

حیل‌ها را به کار ببند، تلاشت را بکن و همه‌ی توانت را به کار گیر؛ اما به خدا سوگند، نخواهی توانست یاد ما را پاک کنی و وحی ما را بمیرانی، و به مرتبت ما دست نمی‌یابی و ننگت شسته نمی‌شود. آیا اندیشه‌ات جز دروغ و سستی، و روزگارت جز روزهایی شمردنی و جمعت جز پریشانی است، آن روز که منادی ندا می‌دهد: هان! لعنت خدا بر ستمکاران باد [سوره‌ی هود، ۱۸]؟!؛

ستایش، ویژه‌ی خدایی است که زندگی نخستین از ما را با سعادت و مغفرت به پایان برد، و زندگی آخرین ما را با شهادت و رحمت، ختم نمود! از خدا می‌خواهیم که پاداش آنان را کامل کند و [از رحمت خویش] افزون هم بدهد و [در نبود ایشان] ما را نیکو جانشینی باشد، که او بخشنده و مهربان است و خدا ما را بس است و او نیکو و کیلی است [سوره‌ی آل‌عمران، ۱۷۳].»

به خدا سوگند، جز پوست خود را نبریدی و جز گوشت خود را نشکافتی و بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با بر دوش کشیدن خون‌هایی که از فرزندانش ریخته‌ای و حرمتی که از خاندان و خویشان‌ش هتک کرده‌ای، وارد می‌شوی. در آن جا که خدا، پراکندگی‌شان را گرد می‌آورد و پریشانی‌شان را سامان می‌دهد و حَقَّشان را می‌گیرد؛ و میندازد/ارید کسانی که در راه خدا/کشته شده اند، مُرده هستند؛ بلکه زنده‌اند و نزد خدا/پیشان روزی می‌خورند [سوره‌ی آل‌عمران، ۱۶۹].

وَحَسْبُكَ بِاللَّهِ حَاكِمًا، وَيُحَمَّدُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَصِيمًا وَبِجَبْرِئِيلَ ظَهِيرًا، وَسَيَعْلَمُ مَنْ سَوَّلَ لَكَ وَمَكَّنَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ، بئسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا، وَأَيْكُمْ شَرُّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا. وَلَئِنْ جَرَّتْ عَلَيَّ الدَّوَاهِي مُخَاطَبَتِكَ، إِنِّي لَأَسْتَصْغِرُ قَدْرَكَ، وَأَسْتَعْظِمُ تَقْرِيْعَكَ، وَأَسْتَكْتَرُ تَوْبِيْحَكَ، لَكِنَّ الْعِيُونَ عَبْرِي وَالصُّدُورَ حَرَى. أَلَا فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللَّهِ النَّجْبَاءِ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطُّلُقَاءِ، فَهَذِهِ الْأَيْدِي تَنْضَحُ مِنْ دِمَائِنَا، وَالْأَفْوَاهُ تَتَحَلَّبُ مِنْ لُحُومِنَا، وَتَلِكُ الْجُنْتُ الطَّوَاهِرُ الزَّوَاكِي تَنْتَاهِبُهَا الْعَوَاسِلُ، وَتَعْفُوهَا أُمَهَاتُ الْفِرَاعِلِ. وَلَئِنْ اتَّخَذْتَنَا مَغْنَمًا لَتَجِدُنَا وَشِيكًا مَعْرَمًا، حِينَ لَا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ، وَ مَا رُبُّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ، فَيَا لِي اللَّهُ الْمُشْتَكِي وَعَلَيْهِ الْمُعْوَلُّ.

تو را داوری خدا، طرفِ دعوا بودن محمد صلی الله علیه و آله و پشتمانی جبرئیل، بس است و آن که [جنایت را] برای تو آراست و تو را بر گردن مسلمانان سوار کرد، به زودی خواهد دانست که ستمکاران چه بد جایگزینی بر گرفته‌اند و کدام یک از شما جایگاهی بدتر و سپاهی ناتوان‌تر دارد.

اگرچه پیشامدها مرا به سخن گفتن با تو وا داشته است، ولی من منزلتت را کوچک می‌بینم و سرزنش کردن تو را دون شأن خود می‌دانم؛ اما چشم‌ها اشکبارند و سینه‌ها سوزان. هان! شگفت و بس شگفت که نجیب‌زادگان حزب خدا، به دست آزادشدگان حزب شیطان، کشته می‌شوند! از این دست‌ها، خون ما می‌چکد و دهانشان از [دیدن] گوشت ما آب افتاده است، و آن پیکرهای پاک و پاکیزه را گرگ‌ها دهان می‌زنند و بقیه‌اش را کفتارهای ماده می‌خورند.

از مدینه تا مکه

خطاب به حاکم مدینه^۱

با مرگ معاویه در نیمه‌ی ماه رجب سال ۶۰ هجری، یزید پسر وی به خلافت رسید. او بلافاصله طی نامه‌هایی که به حاکمان نقاط مختلف نوشت مرگ معاویه و جانشینی خویش را به اطلاع آنان رسانید و در ضمن ابقای هریک از آنان در پست خویش، به آن‌ها دستور داد که دوباره از مردم برای او بیعت بگیرند. اما برای حاکم مدینه، ولید بن عتبّه، نامه‌ی کوچک دیگری نیز فرستاد و در آن بر بیعت گرفتن از سه شخصیت معروف که در دوران معاویه حاضر به بیعت با یزید به عنوان ولی عهد نشده بودند، تأکید نمود که: «خُدَّ الْحُسَيْنِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنِ زُبَيْرٍ أَخَذًا شَدِيدًا لَيْسَتْ فِيهِ رُخْصَةٌ حَتَّى يُبَايَعُوا وَالسَّلَامُ» «بر حسین و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر سخت بگیر و هیچ رخصتی به آنها مده تا آنکه بیعت کنند، والسلام.»

ولید شبانه مأموری فرستاد و این سه نفر را به نزد خود دعوت نمود. حسین بن علی علیه‌السلام به عده‌ای از نزدیکان خود فرمود که خود را مسلح کنند و به همراه آن حضرت به سوی ولید حرکت نمایند و در بیرون مجلس آماده باشند که در صورت لزوم از آن حضرت دفاع کنند.

آنگاه که امام علیه‌السلام به مجلس ولید وارد شد مشاهده کرد که مروان بن حکم نیز نزد اوست. ولید پس از آنکه خبر مرگ معاویه را اعلام کرد موضوع بیعت یزید را مطرح نمود. امام در پاسخ وی فرمود: «إِنِّي لَا أَرَاكَ تَقَعُ بِيَعْتِي لِيَزِيدَ سِرًّا حَتَّى أَبَايَعَهُ جَهْرًا، فَيَعْرِفَ النَّاسُ ذَلِكَ» «گمان نمی‌کنم که تو به بیعت پنهانی من قانع شوی بلکه مایلی آشکارا بیعت کنم تا مردم بدانند.» ولید گفت: «بله.» آن‌گاه حسین علیه‌السلام فرمود: «فَتُصِيحُّ وَ تَرَى رَأْيَكَ فَيُذَكِّرُكَ ذَلِكَ» «پس تا فردا در این باره بیندیش.» ولید گفت: «با نام خدا باز گرد تا به همراه

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۲۰۴، ص ۲۰۹

جمعیت مردم نزد ما بیایی.»

در این هنگام، مروان گفت: «به خدا سوگند، اگر اینک حسین از تو جدا شود و بیعت نکند، دیگر چنین فرصتی به دست نخواهی آورد، مگر آن که کشته‌ها بین شما زیاد شوند. وی را حبس کن تا از نزد تو خارج نگردد مگر این که بیعت کند یا گردنش را بزنی.»

حسین علیه‌السلام فرمود: «أَنْتَ - يَا بَنَ الزَّرْقَاءِ - تَقْتُلُنِي أَوْ هُوَ؟ كَذَبْتَ وَاللَّهِ وَأَمِثُ» «تو - ای پسر زرقاء - می‌خواهی مرا بکشی یا او؟ به خدا دروغ گفתי و گناه کردی.» پس، از جا برخاست و از مجلس بیرون آمد.

در پاسخ مروان بن حکم^۱

صبحگاهان، چون حسین علیه‌السلام از منزل بیرون آمد، مروان بن حکم او را دید و گفت: «ای اباعبدالله! من خیرخواه توأم. به حرف من گوش بده تا نجات یابی.» حسین علیه‌السلام فرمود: «وما ذاك؟ فُلْ حَتَّى أَسْمَعَ» «[نصیحت تو] چیست؟ بگو تا بشنوم.» مروان گفت: «با یزید، امیر مؤمنان، بیعت کن که در آن، خیر دنیا و آخرت توست.» حسین علیه‌السلام فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدَ، وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سَفْيَانَ» «انا لله و انا اليه راجعون، پس باید با اسلام وداع کرد آنگاه که امت به فرمانروایی چون یزید گرفتار شوند. به راستی که از جدّم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است.»^۲

۱ «زرقاء» نام مادربزرگ مروان است که از زنان بدنام دوران خویش بود.

۲ شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۲۱۳

۳ در برخی منابع، سخنی به این مضمون به امام حسین(ع) منتسب شده است: «همانا من از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است، پس اگر معاویه را بر منبر من دیدید شکمش را بشکافید. و مردم مدینه او را بر منبر [پیامبر] دیدند و شکمش را نشکافتند، پس خداوند آنان را به یزید فاسق گرفتار نمود.» (ر.ک. سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۳۹ و الفتنوح، ج ۵، ص ۱۷)

را می‌بینند، در حالی که نه سرپرستی از مردانشان با آنان است و نه حمایتگری از حامیان آنها؟ و چگونه به مراقبت کسی امید برده شود که دهانش جگر پاکان را [در جنگ اُحد، گاز زد و] بیرون انداخت و گوشتش از خون شهیدان روییده است؟! و چگونه کسی سایه خود را بر سر ما اندازد، درحالی که با نفرت و دشمنی و حقد و کینه به ما می‌نگرد؟!

سپس بی آن که احساس گناه کنی و یا این سخن را [گناهی] بزرگ بشمری، می‌گویی: [بدرانم] هلهله می‌کردند و فریاد شادی بر می‌کشیدند و می‌گفتند: ای یزید! سر بلند و برقرار باشی! در حالی که با چوب دستی‌ات بر دندان‌های پیشین ابا عبدالله، سرور جوانان بهشت، می‌زنی.

وَكَيْفَ لَا نَقُولُ ذَلِكَ، وَقَدْ نَكَاتَ الْقُرْحَةَ وَاسْتَأْصَلَتِ الشَّافَةَ بِإِرَاقَتِكَ دِمَاءَ ذُرِّيَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنُجُومِ الْأَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ؟ وَتَهْتِفُ بِأَشْيَاخِكَ، وَزَعَمْتَ أَنَّكَ تُتَادِيهِمْ! فَلْتَرِدَنَّ وَشَبِيكَ مَوْرِدَهُمْ، وَلْتَوَدِّنَنَّ أَنْكَ سَلَّتْ وَبِكِمْتِ، وَلَمْ تُكُنْ قُلْتَ مَا قُلْتَ، وَفَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ. اللَّهُمَّ خُذْ بِحَقِّنَا، وَانْتَقِمْ مِمَّنْ ظَلَمْنَا، وَأَحْلِلْ غَضَبِكَ بِمَنْ سَفَكَ دِمَاءَنَا وَقَتَلَ حَمَاتِنَا. فَوَاللَّهِ مَا فَرَيْتُ إِلَّا جِلْدَكَ، وَلَا حَزَزْتُ إِلَّا لِحِمِّكَ، وَلْتَرِدَنَّ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ سَفَكِ دِمَائِ ذُرِّيَّتِهِ، وَأَنْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فِي عَتْرَتِهِ وَوَلَحْمَتِهِ، وَحَيْثُ يُجْمَعُ اللَّهُ شَمْلُهُمْ، وَيُلْمُ شَعْنَهُمْ، وَيَأْخُذُ بِحَقِّهِمْ «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ».

و چگونه این را نگوئی، در حالی که با ریختن خون فرزندان محمد صلی الله علیه و آله و ستارگان زمین از خاندان عبدالمطلب، عقده‌ی دل مجروح خود گشودی و نهال غم خود ریشه‌کن کردی! به شعار و عربده [به زعم خود] با پدرانت سخن می‌گویی و می‌پنداری که آنان را صدا می‌زنی! به زودی، تو هم به جایگاه آنان در خواهی آمد و آن گاه دوست خواهی داشت که اقلیج و گُنگ بودی تا آنچه را گفته‌ای، نمی‌گفتی و آنچه را کرده‌ای، نمی‌کردی. خدایا! حق ما را بستان و از آن که بر ما ستم کرد، انتقام بگیر و خشم را بر کسی که خون‌های ما را ریخت و حامیان ما را کشت، فرود آر.

«ستایش، ویژه‌ی خدای جهانیان است و خداوند بر محمد و خاندانش همگی درود فرستد! خدا، راست می‌گوید و این گونه می‌گوید: سپس فرجام بدکاران این شد که آیات خدا را انکار کردند و آنها را مسخره می‌کردند [سوره‌ی روم، ۱۰].»

ای یزید! آیا گمان بردی که بستن راه‌ها به روی ما و سخت گرفتن بر ما و کشاندن ما به مانند کنیزان به هر کجا نشانه خواری ما نزد خدا و تکریم خدا برای توست؟! و این از بزرگی ارزش تو نزد اوست؟! پس آن گاه که دیدی دنیا به کام توست و کارها به خواست تو می‌چرخد و امور مرتب‌اند و فرمانروایی و حکومتی که از آن ماست به تو رسیده است، به دماغت باد انداختی و از سر شادی و سرمستی سر به این سو و آن سو چرخاندی؟! آرام بگیر و اندکی مهلت ده! آیا سخن خدای متعال را از یاد برده‌ای که فرمود: و کافران نپندارند که مهلت ما به آنان برایشان نیکوست. ما به آنها تنها برای آن مهلت می‌دهیم که برگناهان خود بیفزایند و آنان عذابی خوارکننده دارند [سوره‌ی آل‌عمران، ۱۷۸].»

أَمِنَ الْعَدْلُ - يَا بَنِي الطُّلُقَاءِ - تَخْدِيرُكَ إِمَاءَكَ وَنِسَاءَكَ وَسَوْفُكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَبَابًا، قَدْ هَتَكَتِ سُتُورَهُنَّ وَأَبْدَيْتِ وُجُوهَهُنَّ، تَحْدُوا بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ، وَيَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَنَازِلِ وَالْمَنَاهِلِ، وَيَتَصَفَّحُ وُجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَالْبَعِيدُ، وَالذَّيْفِيُّ وَالشَّرِيفُ، لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَوَلِيُّ، وَلَا مِنْ حُمَاتِهِنَّ حَمِيٌّ؟! وَكَيْفَ تُرْتَجَى مُرَاقَبَةٌ مَنْ لَفِظَ فَوْهُ أَكْبَادَ الْأَرْكَبَاءِ، وَنَبَتْ لِحْمُهُ بِدِمَاءِ الشُّهَدَاءِ؟ وَكَيْفَ يَسْتَظِلُّ فِي ظِلِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ نَظَرَ إِلَيْنَا بِالشَّنَفِ وَالسَّنَانِ وَالْإِحْنِ وَالْأَضْغَانِ؟ ثُمَّ تَقُولُ غَيْرَ مُتَأَثِّمٍ وَلَا مُسْتَعْظِمٍ: لَا هَلْلَاوَا وَاسْتَهْلَاوَا فَرِحَا، ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَسْلُ مُنْتَحِيًا عَلَيَّ ثَنِيَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ تَنَكُّتُهَا بِمَخْصَرَتِكَ.

ای فرزند آزادشدگان [در فتح مکه]! آیا این عدالت است که کنیزان و زنان را در پرده می‌داری و دختران پیامبر خدا علیه‌السلام را به اسارت می‌کشی و پرده‌داری می‌کنی و سیمایشان را آشکار می‌نمایی و دشمنان، آنان را از این شهر به آن شهر می‌برند و اهل هر منزل و آبادی، به تماشای آنان می‌آیند و دور و نزدیک و شریف و پست، صورت‌های آنان

گفتگو بین ایشان و مروان به درازا کشید، تا اینکه مروان با عصبانیت جدا شد.

در کنار قبر رسول خدا(ص)

امام علیه‌السلام تصمیم گرفت که از مدینه خارج شود و به سوی مکه روان گردد. وی قبل از خروج از مدینه چند بار به زیارت جد بزرگوارش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌نایل گردید. بنا به یکی از موارد نقل شده، امام علیه‌السلام به حرم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وارد شد و در کنار قبر آن حضرت با این جملات به زیارت پرداخت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ فَرُخُكَ وَابْنُ فُرْحَتِكَ وَسِبْطُكَ الَّذِي خَلَفْتَنِي فِي أُمَّتِكَ فَاشْهَدْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَنَّهُمْ خَذَلُونِي وَلَمْ يَحْفَظُونِي وَهَذِهِ شَكْوَايَ إِلَيْكَ حَتَّى الْفَاقِ» «درود بر تو ای رسول خدا! این منم حسین، فرزند فاطمه، منم فرزند تو و پسر دختر و نوهی تو که در میان امت خویش به جا گذاشتی. پس گواه باش ای پیامبر خدا که ایشان مرا واگذاشتند و حق مرا رعایت نکردند، و این شکوهی من است نزد تو تا آنگاه که تو را دیدار کنم.»

پیش از حرکت به سوی مکه امام علیه‌السلام باری دیگر به زیارت قبر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌آمد و چنین فرمود: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا قَبْرُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنَا ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَقَدْ حَضَرَنِي مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ عَلِمْتَ اللَّهُمَّ أَنِّي أَحِبُّ الْمَعْرُوفَ وَأُكْرَهُ الْمُنْكَرَ وَأَسْأَلُكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ بِحَقِّ الْقَبْرِ وَمَنْ فِيهِ الْإِخْتِرْتُ لِي مَا هُوَ لَكَ رِضَى وَ لِرَسُولِكَ رِضَى» «خدایا! این قبر پیامبر تو محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌است و من فرزند دختر پیامبر توام، و برای من پیشامدی رخ داده است که خود می‌دانی. خدایا! من معروف و نیکی را دوست دارم

۱ سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۴۳، ص ۴۵

۲ روایت شده که در یکی از دفعاتی که امام(ع) به مسجد پیامبر(ص) وارد شد، ابیات زیر از یزید بن مفرغ را خواند:

«لَا دَعَرْتُ السَّوَامَ فِي فَلَقِ الصُّبْحِ مُغَيَّرًا وَلَا دَعَيْتَ يَزِيدًا
يَوْمَ أُعْطِيَ مَخَافَةَ الْمَوْتِ كَفَاءً وَالْمَنِيَا يَرُضُّنَنِي أَنْ أَحِيدًا»

«ستوران را در دمدام صبح شبیخون‌زنان رماندم، دیگر مرا یزید [بن مفرغ] نخوانند آن روز که از ترس مرگ دست در دست ظلم نهم، هرچند که مرگها در کمین من نشسته‌اند [و منتظرند] تا تنها بمانم.»

و از بدی و منکر بیزارم، ای خدای با شکوه و ارجمند! به احترام این قبر و آن که در آن دفن شده، از تو می‌خواهم چیزی را برای من برگزینی که رضای تو و رضای رسول تو در آن است.»

در پاسخ محمد حنفیه^۱

پس از تصمیم امام علیه‌السلام به خروج از مدینه محمد حنفیه، یکی از فرزندان امیرمؤمنان علیه‌السلام، نزد حسین بن علی علیه‌السلام آمد و چنین گفت: «برادر! تو محبوب‌ترین و عزیزترین مردم نزد من هستی و من باید آنچه را که خیر و صلاح می‌دانم برای تو بگویم. به نظر من فعلاً تا آنجا که امکان‌پذیر است در شهر معینی اقامت نکن و خود و فرزندان در نقطه‌ای دور از یزید و دورتر از این شهرها قرار بگیر و از آنجا نمایندگانی به سوی مردم گسیل دار و حمایت آنان را به سوی خود جلب کن. پس اگر با تو بیعت کردند خدا را سپاس می‌گزارم و اگر دست بیعت به دیگران دادند باز هم لطمه‌ای به تو وارد نگردیده است [...]»

امام علیه‌السلام فرمود: «برادر، به کجا بروم؟» محمد حنفیه گفت: «فکر می‌کنم وارد شهر مکه شوی و اگر در آن شهر اطمینان نداشتی از راه دشت و بیابان از این شهر به آن شهر حرکت کنی تا وضع مردم و آینده‌ی آنان بر تو روشن شود. امیدوارم با درک عمیق و نظر صائبی که در تو سراغ دارم همیشه راه صحیح در برابر تو قرار گیرد و مشکلات را با حزم و احتیاط یکی پس از دیگری برطرف سازی.»

امام علیه‌السلام در پاسخ محمد حنفیه چنین فرمود: «یا اخی لَوْلَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلْجَأٌ وَلَا مَأْوَى لَمَا بَايَعْتُ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ» «برادر اگر در تمام این دنیای وسیع هیچ پناهگاه و ملجأ و مأوایی نباشد باز هم هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد.»

چون سخن به اینجا رسید محمد حنفیه گریست و امام علیه‌السلام به او فرمود: «یا اخی

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۵۲

می‌کنم.»

زینب علیها‌السلام گفت: «كَلَّمَ وَاللَّهِ، مَا جَعَلَ اللَّهُ لَكَ ذَلِكَ، إِلَّا أَنْ تَخْرُجَ مِنْ مَلْتِنَا وَتَدِينَ بِغَيْرِهَا» «به خدا سوگند، هرگز! خداوند، این حق را برای تو ننهاده است، مگر آن که از امت ما خارج شوی و به دین دیگری بگروی.»

یزید با خشم فراوان گفت: «با این گونه سخن، با من رویارو می‌شوی؟! آنانی که از دین خارج شده‌اند، پدر و برادرت هستند.»

زینب علیها‌السلام گفت: «بِدينِ اللَّهِ ودينِ أبي ودينِ أخي اهتديت أنت و جدك و أبوك إن كنت مسلماً» «تو و جد و پدرت، اگر مسلمان باشید، به دین خدا و دین پدرم و دین برادرم، هدایت شده‌اید.»

یزید گفت: «ای دشمن خدا! دروغ گفتی!»

زینب علیها‌السلام گفت: «أنت أميرٌ تشتم ظالماً وتقهّرُ بسُلطانك» «تو امیری و به ستم، ناسزا می‌گویی و به قدرتت، [نه برهانت،] چیره‌ای.»

یزید ساکت شد. آن شامی دوباره گفت: «این دختر را به من ببخش.» یزید به او گفت: «دور شو! خداوند به تو مرگی دهد که کارت را تمام کند!»

الملهوف: [پس از مشاهده‌ی رفتار یزید با سر بریده‌ی حسین علیه‌السلام و شعر خواندنش] زینب دختر علی برخاست و چنین گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ، صَدَقَ اللَّهُ كَذَلِكَ يَقُولُ: ثُمَّ كَانَ عَقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَى أَنْ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ. أَظَنَنْتَ يَا يَزِيدُ، حَيْثُ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَأَفَاقَ السَّمَاءِ فَأَصْبَحْنَا نُسَاقُ كَمَا تُسَاقُ الْإِمَاءُ، أَنْ بِنَا عَلَى اللَّهِ هَوَانًا وَبِكَ عَلَيْهِ كِرَامَةٌ! وَأَنَّ ذَلِكَ لِعَظْمِ خَطْرِكَ عِنْدَهُ! فَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ وَنَظَرْتَ فِي عَظْفِكَ جَذَلًا مَسْرُورًا، حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْسِقَةً، وَالْأُمُورَ مُتَسَقَّةً، وَحِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَسُلْطَانُنَا. فَمَهْلًا مَهْلًا، أَنْسَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّنا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرًا لِنَفْسِهِمْ إِنَّما نُمَلِّى لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ؟

ندان‌های پیشینِ امام حسین علیه‌السلام می‌زد و می‌خواند:

هاشمیان با سلطنت بازی کردند، وگرنه

نه خبری آمده و نه وحیی نازل شده است.

کاش پدرانم در بدر، اکنون بودند

و بی‌تابی خزرچ را از زخم سلاح می‌دیدند!

هلله می‌کردند و از شادی فریاد می‌کشیدند

و می‌گفتند: ای یزید! پاینده و سربلند باشی.

ما جزای بدر را به آنها دادیم

و مانند آن را بر سرشان آوردیم و اکنون برابریم.

من از خندف^۲ نیستم، اگر

انتقام آنچه را خاندان احمد کرده‌اند، از آنها نگیرم.

زینب(س) در مجلس یزید^۳

الإرشاد، به نقل از فاطمه دختر امام حسین علیه‌السلام: [در مجلس یزید،] مردی سرخ‌رو از شامیان برخاست و گفت: «ای امیرمؤمنان! این دختر را (منظورش من بودم) به من ببخش.» من بر خود لرزیدم [...] و لباس عمّام زینب را گرفتم.

عمّام به آن مرد شامی گفت: «به خدا سوگند، خطا کردی و پستی نشان دادی. به خدا سوگند، این، نه حقّ توست و نه حقّ یزید.»

یزید، خشمگین شد و گفت: «تو خطا کردی. این، حقّ من است و اگر بخواهم چنین کنم،

۱ شاعر اصلی این ابیات، عبدالله بن الزبیری است که این شعر را پس از جنگ احد سروده و یزید ابیاتی را از خود اضافه کرده است.

۲ خندف، تیره‌ای از قبیله‌ی مُضَر و لقب یکی از اجداد شاعر است.

۳ شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۷۸۸، ص ۷۹۳

جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا لَقَدْ نَصَحْتَ وَأَشْرْتَ بِالصَّوَابِ وَأَنَا عَازِمٌ عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى مَكَّةَ وَقَدْ تَهَيَّأْتُ لَذَلِكَ أَنَا وَاخْوَتِي وَبُنُو أَخِي وَشَبِيعَتِي وَأَمْرُهُمْ أَمْرِي وَرَأْيُهُمْ رَأْيِي وَأَمَّا أَنْتَ فَلَا عَلَيْكَ أَنْ تُقِيمَ بِالْمَدِينَةِ فَتَكُونَ لِي عَيْنًا عَلَيْهِمْ لَا تُخْفِي عَنِّي شَيْئًا مِنْ أُمُورِهِمْ.» «برادر! خدا تو را پاداش خیر دهد، خیرخواهی کردی و شایسته پند دادی. من آهنگ مکه دارم و خود و برادران و برادرزادگان و پیروان خود را برای رفتن مهیا کرده‌ام؛ امر آنان امر من و رأی آنان رأی من است. و اما تو، باکی نیست که در مدینه بمانی تا در میان این مردم چشم [و خبررسان] من باشی [پس] هیچ کار آنان را از من پوشیده مدار.»

وصیت امام حسین(ع) به محمد حنفیه^۱

امام علیه‌السلام پس از گفتگو با محمد حنفیه، این وصیت را نوشت و به وی سپرد: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هذا ما أوصى به الحسين بن علي إلى أخيه محمد بن الحنفية، أن الحسين يشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأن محمداً عبده ورسوله جاء بالحق من عنده وأن الجنة حق والنار حق والساعة آتية لا ريب فيها وأن الله يبعث من في القبور وأني لم أخرج أشراً ولا بطراً ولا مفسداً ولا ظالماً وإنما خرجت لطلب الإصلاح في أمة جدي صلى الله عليه وآله أريد أن أمر بالمعروف وأنهاى عن المنكر وأسير بسيرة جدي وأبي علي بن أبي طالب فمن قبلني بقبول الحق فالله أولى بالحق ومن رد علي هذا أضرب حتى يقضى الله بيني وبين القوم وهو خير الحاكمين وهذه وصيتي إليك يا أخى وما توفيقى إلا بالله عليه توكلت وأليه أنيب» «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، این وصیت حسین بن علی است به برادرش محمد حنفیه؛ همانا حسین شهادت می‌دهد که هیچ معبودی جز خدای یگانه‌ی بی‌انبار نیست، و محمد بنده و فرستاده‌ی اوست که حق را از جانب او آورده است. و [شهادت می‌دهد که] همانا بهشت حق است، و دوزخ حق است و قیامت بی‌هیچ تردیدی خواهد آمد و خدا هر که در قبرهاست را برانگیزد. من از روی هوس و سرکشی و تبهکاری و ستمگری قیام نکردم. من

۱ سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۵۵. با وجود شهرت بسیار این وصیت‌نامه، در صحت انتساب آن به امام(ع) تردیدهایی وجود دارد؛ ر.ک. به معرفی و نقد منابع عاشورا، ص ۱۷۸

به طلب اصلاح در امت جد خود برخاستم، می‌خواهم به نیکی‌ها فرمان دهم و از بدی‌ها باز دارم و روش جد خود و پدرم علی بن ابی‌طالب را دنبال کنم. هر کس [دعوت] مرا از سر پذیرش حق پذیرفت، پس خداوند به حق سزاوارتر است، و هر کس نپذیرفت صبر می‌کنم تا خدا میان من و این مردم به حق داوری کند که او بهترین داوران است. برادرم! این وصیت من به توست و توفیق من جز به [یاری] خدا نیست، بر او توکل کرده‌ام و به سوی او باز می‌گردم [سوره هود، ۸۸].»

سخن امام (ع) هنگام خروج از مدینه و هنگام ورود به مکه^۱

حسین بن علی علیه‌السلام روز یکشنبه، دو روز به آخر ماه رجب، به همراه فرزندان و افراد خانواده‌اش به سوی مکه حرکت کرد. آنگاه که شهر مدینه را پشت سر می‌گذاشت، این آیه شریفه، که توصیف وضع و سخن موسی علیه‌السلام به هنگام خروج از مصر است، را قرائت نمود: «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الظَّالِمِينَ» [موسی] ترسان و نگران از آنجا بیرون رفت [در حالی که می‌گفت: پروردگارا مرا از گروه ستمکاران نجات بخش.» [سوره قصص، ۲۱]

امام علیه‌السلام در مدت پنج روز فاصله‌ی مدینه تا مکه را پیمود و در شب جمعه سوم ماه شعبان به شهر مکه وارد گردید. به هنگام ورود به شهر، آن حضرت این آیه را که به نزدیک شدن موسی علیه‌السلام به مدین مربوط است قرائت نمود: «وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ» «و چون به سوی [شهر] مدین رو نهاد گفت: امید است پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند.» [سوره قصص، ۲۲]

در پاسخ عبدالله بن عمر^۲

در همان روزهای نخستین ورود حسین بن علی علیه‌السلام، عبدالله بن عمر نزد وی آمد و

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۵۸ و ص ۶۰

۲ مشیر الاحزان، ص ۴۱، سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۶۲

کردی.»

در آن روز، هفتصد جنگجو از قبیله اُزد در کوفه بودند. جوانانی از اُزد به سوی او جستند و او را از دست پاسبانان در آوردند و به خانواده‌اش سپردند.

عبدالله بن زیاد، [شب هنگام] کسی را [به همراه گروهی مسلح] به سراغ او فرستاد. او را کُشت و فرمان داد تا او را در جایگاه خاکروبه‌ها به صلیب کشیدند.

ورود کاروان اسیران به مجلس یزید^۱

أنساب الأشراف: عبدالله بن زیاد مدتی سر حسین بن علی علیه‌السلام را در کوفه نصب کرد، سپس زحر بن قیس را خواند و سر حسین علیه‌السلام و دیگر شهیدان را با او برای یزید فرستاد.

هنگامی که آنان بر یزید وارد شدند، او گفت: «من از اطاعتتان، بدون کشتن حسین هم راضی می‌شدم. خدا پسر سمیه را لعنت کند! هان! به خدا سوگند اگر من بودم از حسین می‌گذشتم!» [۱] خدا حسین را رحمت کند، که مردی او را کشته که پیوند خانوادگی بین خود و او را بریده است [۱]!»

أنساب الأشراف: عبید الله بن زیاد، فرمان داد تا علی بن حسین علیه‌السلام را تا گردن در بند کنند و زنان و کودکان امام حسین علیه‌السلام را آماده کرد و آنگاه، آنان را با مُحفَّز بن ثعلبه و شمر بن ذی الجوشن روانه [شام] کرد. هنگامی که [اسیران] در درگاه یزید ایستادند، مُحفَّز، صدایش را بلند کرد و گفت: «ای امیر مؤمنان! این، مُحفَّز بن ثعلبه است که فرومایگان تبهکار را برایت آورده است!»

الاحتجاج: هنگامی که زین‌العابدین علیه‌السلام و اهل حرمش بر یزید وارد شدند، سر امام حسین علیه‌السلام پیش روی یزید در تَشْت گذاشته شد و وی با چوب‌دستی‌اش بر

۱ أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۴۱۵، شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۷۷۲

نگذاشته‌ای. اگر می‌خواهی او را بکشی، مرا هم با او بکش.»

علی [بن‌الحسین] علیه‌السلام به عمه‌اش گفت: «ای عمه! سخنی مگو تا من با او سخن بگویم.» آن‌گاه به او رو کرد و گفت: «ای ابن‌زیاد! آیا مرا به کشتن تهدید می‌کنی؟ آیا نمی‌دانی که کشته شدن، عادت ما و شهادت، کرامت ماست؟»

[ابن‌زیاد از کشتن علی بن‌الحسین علیه‌السلام منصرف شد.]

شهادت عبدالله بن عقیف^۱

تاریخ الطبری: ندای نماز جماعت داده شد و مردم در مسجد اعظم کوفه، گرد آمدند. ابن‌زیاد، از منبر بالا رفت و گفت: «ستایش، خدایی را که حق و اهلش را چیره کرد و امیر مؤمنان یزید بن معاویه و حزبش را یاری داد و دروغگو پسر دروغگو، حسین بن علی و پیروانش را کُشت!»

ابن‌زیاد، سخنش را به پایان نبرده بود که عبدالله بن عقیف آزادی برخاست و بر او فریاد کشید. او از شیعیان علی علیه‌السلام بود و چشم چپش را در جنگ جمل، همراه علی علیه‌السلام از دست داده بود و چون پیکار صفین شد، ضربه‌ای بر سرش و ضربه‌ای هم بر ابرویش زدند و چشم دیگرش هم نابینا شد. از این رو، از مسجد اعظم کوفه جدا نمی‌شد، تا شب که در آن نماز می‌خواند و سپس به خانه باز می‌گشت.

عبدالله، هنگامی که سخن ابن‌زیاد را شنید، گفت: «ای پسر مرجانه! دروغگو پسر دروغگو، تو و پدرت هستی و نیز کسی است که به تو حکومت داد و پدرش. ای پسر مرجانه! آیا پسران پیامبران را می‌کشید و سخن صدیقان را بر زبان می‌آوردید؟!»

ابن‌زیاد گفت: «او را برایم بیاورید.» پاسبان‌ها دور او را گرفتند و او را دستگیر کردند.

عبدالله، شعار قبيله اَزْد را سر داد: «یا مبرور (ای آمرزیده)!»

عبد الرحمان بن مخنف اَزْدی، نشست به نوشتن. گفت: «وای بر تو! خودت و قومت را تباه

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۷۵۳

امام علیه‌السلام را از عواقب مخالفت با یزید برحذر داشت و به آن حضرت صلح و سازش و بیعت با یزید را توصیه نمود.^۱

امام علیه‌السلام در مقابل پیشنهاد عبدالله بن عمر این چنین پاسخ داد: «يَا عَبْدَ اللَّهِ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنْ رَأْسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا أُهْدِيَ إِلَيَّ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانُوا يَقْتُلُونَ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ سَبْعِينَ نَبِيًّا ثُمَّ يَبِيعُونَ وَيَسْتُرُونَ كَأَن لَمْ يَصْنَعُوا شَيْئًا فَلَمْ يُعَجِّلِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بَلْ أَخَذَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ أَخْذًا عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ ذِي انْتِقَامٍ» «ای عبدالله، آیا ندانستی که از نشانه‌های حقارت دنیا نزد خدا این است که سر یحیی بن زکریا به شخص ناپاک و زناکاری از ناپاکان بنی اسرائیل هدیه شد؟ آیا ندانستی که بنی اسرائیل از هنگام فجر تا طلوع آفتاب هفتاد پیامبر را می‌کشتند و سپس به خرید و فروش مشغول می‌شدند، گویی که کاری نکرده‌اند؟ پس خداوند در عذاب آنها شتاب نکرد، بلکه [به ایشان مهلت داد و] پس از آن چون زبردستی مقتدر و صاحب انتقام آنان را فروگرفت.» امام علیه‌السلام، سپس فرمود: «اتَّقِ اللَّهَ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَلَا تَدْعَنَّ نَصْرَتِي» «ای ابو عبدالرحمان، پروای خدا پیشه کن و یاری مرا فرو مگذار.»

درباره‌ی عبدالله بن عمر

پس از عثمان، که قریب به اتفاق مهاجرین و انصار با پیشنهاد خلافت به علی علیه‌السلام و

۱ در الفتوح گفته شده که ابن‌عمر در ترغیب امام (ع) به بیعت با یزید چنین گفت: «یا عبدالله! خدا تو را رحمت کند، از خدا - که بازگشت به سوی اوست - پروا کن! تو از دشمنی و ظلم مردم این دیار با شما (خاندان پیامبر) آگاهی. این مردم با یزید بن معاویه بیعت کرده‌اند. من نگرانم به سبب این پول‌های زرد و سفید به او گرایش بیابند و تو را بکشند و به خاطر تو مردم زیادی کشته شوند. من از رسول خدا شنیدم که فرمود: حسین کشته می‌شود و اگر او را بکشند و تنها بگذارند و یاری نرسانند، خداوند تا قیامت آنان را به ذلت مبتلا خواهد کرد. اندرز می‌دهم همچون مردم سازش کنی. چنان‌که قبلاً برای معاویه صبر کردی، شکیباً باش. امید است خدا میان تو و این قوم مستمرگ داورى کند.» (الفتوح، ج ۵، ص ۲۴)

ولی ادامه‌ی این خبر حاوی مطالبی متعارض و ضعیف است، از این رو در صحت انتساب این سخن به ابن‌عمر تردید است.

اصرار به او، با وی بیعت نمودند، عبدالله بن عمر حاضر به بیعت نشد. او در مورد این مخالفت گفت که هروقت همه‌ی مسلمانان بیعت کردند، من نیز بیعت خواهم نمود و من باید آخرین کسی باشم که با علی بیعت می‌نماید. علی(ع) نیز او را مجبور به بیعت نکرد. اما پس از شهادت امام علی(ع)، ابن عمر با معاویه بیعت کرد و حکومت او را به رسمیت شناخت.

هنگامی که معاویه برای فرزندش یزید از مردم بیعت می‌گرفت، عبدالله بن عمر به گروه مخالفان پیوست، ولی نه معاویه از مخالفت وی بیمناک بود و نه یزید. معاویه آنگاه که با پسرش درباره مخالفتان سخن می‌گفت چون نام عبدالله بن عمر به میان آمد چنین گفت: «فَأَمَّا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ فَهُوَ مَعَكَ فَالْزَمَهُ وَلَا تَدَعُهُ» «و اما عبدالله بن عمر، پس او با تو است، با او باش و او را از خود مران.» نیز در توصیه‌ای که پیش از مرگ به یزید کرد چنین گفت: «عبدالله بن عمر مردی است که عبادت او را به خود مشغول داشته و خواهان حکومت نیست مگر آنکه بی‌هیچ زحمتی برای او پیش آید.»

عبدالله پس از ملاقات با حسین علیه‌السلام - که ذکر آن رفت - راهی مدینه شد. در آنجا نامه‌ای به یزید نوشت و گفت که حکومت و خلافت او را با جان و دل می‌پذیرد. او در این بیعت آنچنان استوار بود که چون مردم مدینه پس از شهادت حسین بن علی علیه‌السلام بر ضد یزید شوریدند و حاکم وی عثمان بن محمد را بیرون راندند، عبدالله اقوام و عشیره و غلامان و فرزندان خویش را جمع کرد و سخنانی در پشتیبانی از حکومت یزید گفت و سپس تأکید کرد که: «من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: در روز قیامت برای هر فرد پیمان‌شکن پرچمی برافراشته خواهد شد که معرف پیمان‌شکنی او گردد. و من بالاتر از این غدر و پیمان‌شکنی نمی‌دانم که با کسی بیعت کنند و سپس به جنگ او برخیزند. لذا اگر بدانم هریک از شما دست از بیعت یزید برداشته و از مخالفین او حمایت کرده‌اید رابطه‌ی خود را با او قطع می‌کنم.»

پس از یزید بن معاویه، عبدالملک مروان به خلافت رسید و برای سرکوبی ابن زبیر، حجاج بن یوسف را به مکه گسیل داشت. حجاج در راه مکه به مدینه وارد شد. عبدالله بن عمر

زودی، خداوند، تو و ایشان را گرد هم می‌آورد، و نزد او حجت گویند و از او داوری خواهید.»^۱ ابن‌زیاد به خشم آمد و برافروخته شد [و آهنگ مجازات زینب علیها‌السلام را کرد].

عمرو بن حُرَیث گفت: «ای امیر! این زن است؛ زن را به سخنش نمی‌گیرند و بر خطایش سرزنش نمی‌کنند.» [...]

ابن زیاد گفت: «این، سجع گو است. به جانم سوگند که پدرش نیز سجع‌گو و شاعر بود.» زینب فرمود: «مَا لِلْمَرْأَةِ وَالسَّجَاعَةَ! إِنَّ لِي عَنِ السَّجَاعَةِ لَشُغْلًا، وَلَكِنْ صَدْرِي نَفَثَ لِمَا قُلْتَ» «زن را به سجع چه کار؟! مرا مشغله‌ای است که از سجع‌بردازی باز می‌دارد. لیکن آنچه می‌گویم از سینه‌ام می‌جوشد.»

امام زین‌العابدین(ع) در مجلس ابن زیاد^۲

الملهوف: ابن زیاد - که خدا لعنتش کند - به علی بن الحسین (زین‌العابدین) علیه‌السلام توجه کرد و گفت: «این کیست؟»

گفتند: «علی بن الحسین است.» ابن زیاد گفت: «مگر خدا علی بن الحسین را نکشت؟» علی [بن الحسین] علیه‌السلام به او فرمود: «برادری داشتم که [او نیز] علی بن الحسین نامیده می‌شد و مردم او را کُشتند.»

ابن زیاد گفت: «بلکه خدا او را کُشت.» علی [بن الحسین] علیه‌السلام فرمود: «خداوند، جان‌ها را هنگام مرگشان می‌گیرد [سوره‌ی زمر، ۴۲].»

ابن زیاد گفت: «تو جرئت جواب دادن به من را داری؟! او را بپرید و گردنش را بزیندا!» عمّه او زینب علیها‌السلام، این را شنید و گفت: «ای ابن‌زیاد! تو یک تن هم از ما باقی

۱ در روایت فتوح سخن زینب(س) چنین آغاز می‌شود: «ما رأیت إلا جمیلاً، هؤلاء القوم كتب الله عليهم القتل فبرزوا إلى مضاجعهم...» «جز زیبایی ندیدم؛ ایشان گروهی بودند که خداوند کشته شدن را برایشان مقدر کرد، و آنان هم به سوی قتلگاهشان شتافتند...» (فتوح، ج ۵، ص ۱۲۲)

۲ شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۷۵۲

[سوره‌ی فصلت، ۱۶]. مهلت خدا، سُبُکسرتان نکند، که خدا عجله‌ای ندارد و از دست دادن فرصت انتقام، نگرانش نمی‌کند. هرگز! به راستی که پروردگارت در کمین‌گاه است [سوره‌ی فجر، ۱۴].»

آن‌گاه زینب علیها السلام خاموش شد. مردم را حیران و انگشت به دهان دیدم و پیرمردی گریان را دیدم که محاسنش خیس شده بود.

زینب(س) در مجلس ابن زیاد^۱

الارشاد: خانواده‌ی حسین علیه السلام را بر ابن‌زیاد وارد کردند. پس زینب خواهر حسین علیه السلام در میان ایشان بطور ناشناس با کهنه‌ترین جامه‌های خود بدان مجلس در آمد و در کناری نشست و کنیزان آن جناب دورش را گرفتند. ابن زیاد گفت: «این زن که بود که کناره گرفت و در گوشه نشست و زنان همراه اویند؟» زینب پاسخش نداد. ابن‌زیاد سؤال خویش را تکرار کرد. یکی از کنیزان گفت: «این زن زینب دختر فاطمه دختر رسول خدا(ص) است.»

ابن زیاد رو به زینب کرد و گفت: «ستایش، خدایی را که شما را رسوا کرد و شما را کُشت و سخن دروغتان را آشکار کرد!» زینب علیها السلام گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِمُحَمَّدٍ وَ طَهَّرَنَا مِنَ الرَّجْسِ تَطْهِيرًا، إِنَّمَا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ، وَيُكْذِبُ الْفَاسِقُ، وَ هُوَ غَيْرُنَا، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ» «سپاس خداوندی را که ما را بوسیله‌ی محمد(ص) گرامی داشت، و ما را از هر پلیدی پاک و پاکیزه کرد. تنها فاسق است که رسوا می‌شود و تنها تبهکار است که تکذیب می‌شود، و او جز ماست، و ستایش خدای را.»

ابن زیاد گفت: «کار خدا را با خاندانت چگونه دیدی؟» زینب فرمود: «كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ، فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ، وَ سَيِّجَعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ، فَتَحَاجُونَ إِلَيْهِ، وَ تَخَاصُمُونَ عِنْدَهُ» «خداوند، کشته شدن را برایشان مقدر کرد، و آنان هم به سوی قتلگاهشان شتافتند و به

۱ الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۹

شبانه دیر هنگام به منزلگاه حجاج رفت و گفت: «امیر! دستت را بده تا برای خلیفه بیعت کنم.» حجاج گفت: «عبدالله! این عجله برای چیست؟ می‌توانستی این بیعت را به فردا موکول کنی.» عبدالله گفت: «از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ شنیده‌ام که فرمود: هرکس بمیرد در حالی که امام و پیشوایی نداشته باشد مانند مردمان جاهلیت مرده است. ترسیدم که شب‌هنگام مرگم فرا رسد و به خاطر نداشتن امام مشمول گفتار پیامبر شوم و از مردگان جاهلیت محسوب گردم!» پس حجاج پای خود را از لحاف بیرون آورد و گفت: «بیا [به جای دست] با پایم بیعت کن.» و عبدالله بن عمر چنین کرد!

نامه‌ای به بنی هاشم^۱

حسین بن علی علیه السلام از مکه برای برادرش محمد حنفیه و سایر افراد بنی‌هاشم این نامه را فرستاد: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَمَنْ قَبْلَهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ مَنْ لَحِقَ بِي اسْتَشْهَدَ وَمَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يُدْرِكِ الْفَتْحَ، وَالسَّلَامُ» «بسم الله الرحمن الرحيم، از حسین بن علی به محمد بن علی و افراد دیگر خاندان هاشم که نزد اویند. اما بعد، هر کس به من پیوندد به شهادت خواهد رسید، و هر که از همراهی من خودداری ورزد به فتح و پیروزی دست نخواهد یافت. والسلام.»

نامه حسین بن علی(ع) در پاسخ نامه‌های مردم کوفه^۲

چون شیعیان کوفه از مرگ معاویه آگاه شدند در منزل سلیمان بن صُرد گرد آمدند. سلیمان گفت: «معاویه مرده است و حسین(ع) از بیعت خودداری کرده و رهسپار مکه شده است. شما شیعیان پدر اوید، اگر مطمئنید که او را یاری می‌کنید و با دشمنش می‌جنگید به او نامه بنویسید [و او را به کوفه دعوت کنید]، اما اگر از ترس و سستی خود بیم دارید او را فریب ندهید.» گفتند: «نه، بلکه با دشمن او می‌جنگیم و خود را فدای او می‌کنیم.» پس نامه‌ای

۱ سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۷۰

۲ سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۷۵، شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۲۲۳

بدین مضمون برای حسین علیه السلام فرستادند: «بسم الله الرحمن الرحيم. از سلیمان بن سرد، مسیب بن نجبه، رفاعه بن شداد، حبیب بن مظاهر و پیروان مؤمن و مسلمان کوفی او. سلام بر تو باد. در ستایش خدایی که هیچ معبود به حقی جز او نیست با تو همزیانیم. اما بعد، ستایش خدایی راست که دشمن بیدادگر کینه توز تو را در هم شکست. همان کسی که بر این امت چیره گشت و با نیرنگ امر [خلافت] آنان را ربود. بیت المال امت را غصب کرد و بدون رضایت آنان بر آنان فرمان راند، سپس نیکان امت را کشت و بدانشان را نگه داشت و مال خدا را به دست ستمگران و توانگران سپرد. خدایش از رحمت خویش دور دارد چنانکه قوم ثمود را دور داشت. اکنون ما مردم عراق پیشوایی نداریم. به سوی ما رهسپار شو، امید است خدای متعال به وسیله‌ی تو ما را به حق فراهم آورد. ما در نمازهای جمعه و عید با نعمان بن بشیر^۱ - که در قصر زمامداری خود است - کاری نداریم و اگر خبر یابیم که به سوی ما رهسپار شده‌ای بیرونش کرده، به خواست خدا تا شام تعقیبش می‌نماییم. سلام و رحمت خدا بر تو باد.»

این نامه به وسیله‌ی دو نفر به مکه فرستاده شد و دهم ماه رمضان به دست حسین بن علی علیهم السلام رسید. دو روز بعد نزدیک به پنجاه نامه که هر کدام از جانب یک یا چند نفر بود توسط سه نفر از کوفه به مکه آورده شد. در نامه‌ای چنین نوشته شده بود: «بسم الله الرحمن الرحيم. به حسین بن علی، از طرف پیروانش از مؤمنان و مسلمانان. اما بعد، به سوی ما بشتاب. به راستی که مردم انتظار تو را می‌کشند و نظری به غیر تو ندارند. پس بشتاب، بشتاب. و سلام بر تو باد!» شَبَّثَ بن ربیع، حَجَّار بن أبجر، یزید بن حارث و چند تن دیگر نیز این نامه را نوشتند: «اما بعد، آستانه شهر، سرسبز است و میوه‌ها رسیده و آب‌ها فراوانند. پس هر گاه اراده کردی، بر لشکری آماده فرود آی. سلام بر تو باد!»

حسین (ع) نامه‌ها را خواند، از فرستادگان در مورد وضعیت کوفه و نظر مردم پرس‌وجو نمود، و در نهایت تصمیم گرفت مسلم بن عقیل را برای بررسی احوال کوفه به آنجا بفرستد.^۲ پس

۱ نعمان بن بشیر در آن زمان از جانب یزید حاکم کوفه بود.

۲ ماجرای مسلم در کوفه را می‌توانید در پیوست ۱ پیگیری نمایید.

وَشَارِهَا ، وَلَنْ تَغْسِلُوا دَنَسَهَا عَنْكُمْ أَبَدًا . فَسَلِّلِ خَاتِمَ الرِّسَالَةِ ، وَسَيِّدَ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، وَمَلَأْ خَيْرَتِكُمْ ، وَمَفْرَعِ نَارِلِنِّكُمْ ، وَأَمَارَةَ مَحَجَّتِكُمْ ، وَمَدْرَجَةَ حَجَّتِكُمْ خَذَلْتُمْ ، وَلَهُ قَتَلْتُمْ ! أَلَا سَاءَ مَا تَزُرُونَ ، فَتَعَسَا وَنُكْسَا ، فَلَقَدْ خَابَ السَّعْيُ ، وَتَرَبَّتِ الْأَيْدِي ، وَخَسِرَتِ الصَّفْقَةُ ، وَبُؤْتُمْ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ، وَضُرِبَتْ عَلَيْكُمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ .

هان! آیا جز لاف‌زنانِ گزافه‌گو و سینه‌های کینه‌جو میان شما هست؟ به گاه دیدارِ نرم، و در برابر دشمنِ ناتوان، و شکننده‌ی پیمان و تباه‌کننده‌ی تعهدید. چه بد چیزی برای خود پیش فرستاده‌اید که موجب خشم خدا بر شما و عذاب همیشگی می‌شود! گریه می‌کنید؟! آری به خدا سوگند، باید فراوان بگریید و کم بخندید، که به ننگ و عار آن رسیده‌اید و هرگز از آلودگی آن پاکیزه نخواهید شد. نگینِ مهرِ پیامبری و سرورِ جوانان بهشتی، پناهگاهِ نیکوکارانِ تان و جان‌پناهِ پیشامدهایتان و نشانه‌ی روشنِ راهتان و نردبانِ پیروزی‌تان را تنها گذاشتید و او را کشتید. چه بد باری را بر دوش می‌کشید! سرنگون و نگونسار باشید، که تلاشتان ناکام و دستانتان خالی ماند و بازی را باختید و در [جایگاه] خشم خدا خانه کردید و مهرِ خواری و درماندگی بر پیشانی‌تان زده شد!

وَيَلِكُمْ ، أَتَدْرُونَ أَيَّ كَيْدٍ لِمُحَمَّدٍ فَرَيْتُمْ؟ وَأَيَّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ؟ وَأَيَّ كَرِيمَةٍ لَهُ أَصَبْتُمْ؟ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذًا ، تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَنْفَطِرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا ، وَلَقَدْ آتَيْتُمْ بِهَا خَرْقَاءَ شَوْهَاءَ ، طِلَاعَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ . أَفَعَجِبْتُمْ أَنْ قَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا ! وَكَعْدَابُ الْآخِرَةِ أَحْزَى ، فَلَا يَسْتَخْفِنُكُمْ الْمَهْلُ ، فَإِنَّهُ لَا يُحْفَرُ الْبِدَارُ ، وَلَا يُخَافُ عَلَيْهِ فَوْتُ الشَّارِ ، كَلَّا إِنَّ رَبَّكَ بِالْمُرْصَادِ .

وای بر شما! آیا می‌دانید چه جگری از محمد صلی الله علیه و آله خستید؟! و چه خونی از او ریختید؟! و چه دُرْدانه‌ای را از او گرفتید؟! بی‌گمان، کاری ناروا کردید. نزدیک است که آسمان‌ها از آن بشکافتند و زمین دهان باز کند و کوه‌ها فرو ریزند! [سوره‌ی مریم، ۹۰-۸۹] به سانِ احمقانِ زشتکار، بر سرِ دُرْدانه‌ی او ریختید و زمین و آسمان را از سیاهی لشکر پُر کردید. آیا از خونِ بارشِ آسمان، به شگفت می‌آیید؟! همانا عذابِ آخرت رسول‌کننده‌تر است

پیوست ۲: پیام آوران عاشورا^۱

ورود کاروان اسیران به کوفه و خطبه‌ی حضرت زینب(س) برای مردم^۲

الإرشاد: عمر بن سعد، بقیه روز عاشورا و نیز تا ظهر روز بعد را [در کربلا] ماند و سپس به لشکر، فرمان حرکت داد و در حالی که دختران و خواهران حسین علیه السلام و همه زنان و کودکان کاروان [اسیران] با او بودند، رو به کوفه نهاد. در میان اسیران، زین العابدین علیه السلام نیز بود. ایشان بیمار و نزدیک به مرگ بود.

الأمالی، مفید - به نقل از حدّلم بن ستیر - : زینب دختر علی علیه السلام را [پس از عاشورا و به هنگام ورود به کوفه] دیدم و زن باحیایی سخنورتر از او ندیده‌ام، گویی با زبان [پدرش] امیرمؤمنان علیه السلام سخن می‌گفت.

او در آغاز به مردم اشاره کرد که: «ساکت شوید.» نفس‌ها در سینه‌ها حبس شدند و آواها فروختند. زینب علیها السلام گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ عَلَى أَبِي رَسُولِ اللَّهِ، أَمَا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا أَهْلَ الْخَيْلِ وَالْخِذْلِ، فَلَا رَقَاتِ الْعَبْرَةَ، وَلَا هِدَاةِ الرَّتَّةِ، فَمَا مَثَلُكُمْ إِلَّا كَأَنَّي تَقَضَّتْ غَزَلُهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةِ أَنْكَا تَتَخَذُونَ أَيْمَتَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ»

«ستایش خدای راست و بر پدرم پیامبر خدا، درود! اما بعد، ای کوفیان و ای دغلكاران بی‌وفا! اشکتان هرگز خشک مباد! و ناله‌تان هیچ‌گاه فروخته مباد! مثل شما، مثل زنی است که رشته‌ی خود را، پس از محکم بافتن، از هم می‌گسست. [شما که] سوگندهایتان را دستاویز فریب قرار می‌دهید [سوره نحل، ۹۲].»

أَلَا وَهَلْ فِيكُمْ إِلَّا الصَّلْفُ التَّنَطُّفُ، وَالصَّدْرُ الشَّفَفُ، خَوَارُونَ فِي اللَّفَاءِ، عَاجِزُونَ عَنِ الْأَعْدَاءِ، نَاكُثُونَ لِلْبَيْعَةِ، مُضْبِعُونَ لِلذَّمَّةِ، فَبَيْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَنْ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ، وَفِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ. أَتَبْكَونَ! إِي وَاللَّهِ فَبَاكُوا كَثِيرًا وَأَضْحَكُوا قَلِيلًا، فَلَقَدْ فُزْتُمْ بِعَارِهَا

۱ این بخش شامل مجموعه‌ای از گزارش‌ها، از منابع مختلف، است. در ابتدای هر گزارش نام منبع آن آمده است.

۲ شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۷۳۳، ص ۷۳۸

این پاسخ را برای مردم کوفه نوشت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى الْمَلَأِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ. أَمَا بَعْدُ؛ فَإِنَّ هَانِيًا وَسَعِيدًا قَدِمَا عَلَيَّ بِكُنُوبِكُمْ وَكَانَا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَيَّ مِنْ رُسُلِكُمْ وَقَدْ فَهَمْتُ كُلَّ الَّذِي قَصَصْتُمْ وَذَكَرْتُمْ وَمَقَالَةَ جُلُكُمُ أَنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ فَأَقْبِلْ لَعْلَ اللَّهُ يَجْمَعُنَا بِكَ عَلَى الْهُدَى وَالْحَقِّ. وَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ أَخِي وَابْنَ عَمِي وَتَقَسْتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَأَمْرَتُهُ أَنْ يَكْتُبَ إِلَيَّ بِحَالِكُمْ وَأَمْرُكُمْ وَرَأْيِكُمْ فَإِنَّ كَتَبَ أَنَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ رَأْيُ مَلَائِكُمْ وَدَوَى الْفَضْلِ وَالْحِجَى مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ مَا قَدِمَ عَلَيَّ بِهِ رُسُلِكُمْ وَقَرَّاتُ فِي كُتُبِكُمْ أَقْدَمُ عَلَيْكُمْ وَشَيْكَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ. فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ وَالْأَخِذُ بِالْقِسْطِ وَالِدَائِنُ بِالْحَقِّ وَالْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ وَالسَّلَامُ» «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. از سوی حسین بن علی به بزرگان مؤمنان و مسلمانان. اما بعد، هانی و سعید آخرین فرستادگان شما نامه‌های شما را آوردند و از مضمون این نامه‌ها آگاهی یافتیم. سخن بیشتر شما این بود که ما پیشوایی نداریم، به سوی ما بیا، امید است خدای متعال به وسیله‌ی تو ما را بر هدایت و حق فراهم آورد. اکنون برادر، پسرعمو و شخص مورد وثوق خاندانم را نزد شما می‌فرستم. از او خواسته‌ام تا احوال و امور و افکار شما را برایم بنویسد. اگر نوشت که بزرگان و اندیشمندان و خردمندان شما بر آنچه فرستادگان شما می‌گویند و در نامه‌هایتان خوانده‌ام همداستانند، به زودی نزد شما خواهم آمد، ان شاء الله.

به جانم سوگند امام و پیشوا نیست مگر آن‌کس که به قرآن عمل کند و عدل را به پا دارد و حق را اجرا کند و خود را وقف راه خدا سازد. والسلام.»

نامه حسین بن علی(ع) به مردم بصره^۱

امام علیه السلام پس از ورود به مکه این نامه را به سران قبايل شهر بصره مانند مالک بن مسمع بکری، مسعود بن عمرو و مُنذِر بن جَارود نوشت: «أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى مُحَمَّدًا مِنْ خَلْقِهِ وَأَكْرَمَهُ بِنُبُوَّتِهِ وَأَخْتَارَهُ لِرِسَالَتِهِ ثُمَّ قَبَضَهُ إِلَيْهِ وَقَدْ نَصَحَ لِعِبَادِهِ وَبَلَغَ مَا أُرْسِلَ بِهِ وَكُنَّا أَهْلُهُ وَأَوْلِيَاءَهُ وَأَوْصِيَاءَهُ وَوَرَثَتَهُ وَأَحَقُّ النَّاسِ بِمَقَامِهِ فِي النَّاسِ فَاسْتَأْثَرَ عَلَيْنَا قَوْمُنَا بِذَلِكَ

۱ سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۷۲

فَرَضِينَا وَكَرِهْنَا الْفُرْقَةَ وَأَحْبَبْنَا الْعَاقِبَةَ وَنَحْنُ نَعْلَمُ أَنَا أَحَقُّ بِذَلِكَ الْحَقِّ الْمُسْتَحَقِّ عَلَيْنَا مِمَّنْ تَوَلَّاهُ وَقَدْ بَعَثْتُ رَسُولِي إِلَيْكُمْ بِهَذَا الْكِتَابِ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِّتَتْ وَالْبِدْعَةَ قَدْ أُحْبِيتْ فَإِنْ تَسَمَّعُوا قَوْلِي أَهْدِكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ وَالسَّلَامِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» «اما بعد، خداوند محمد (صلی الله علیه و آله) را از میان خلائق خویش برگزید و او را به نبوت خود گرامی داشت و برای پیامبری خویش انتخاب کرد. سپس او را نزد خود برد در حالی که برای مردم خیرخواهی کرده و آنچه را که بدان فرستاده شده بود به درستی ابلاغ کرده بود. و ما خاندان و اولیا و اوصیا و وارشان او و سزاوارترین مردم به جانشینی او بودیم. پس دیگران بر ما پیشی جستند، و ما پذیرفتیم و تفرقه را نخواستیم و عاقبت را [برای امت] پسندیدیم، در حالی که می دانستیم که ما بر این حق از متولیان آن سزاوارتریم. اکنون این نامه را توسط فرستاده‌ی خود نزد شما می فرستم و شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش فرا می خوانم، که همانا سنت میرانده شده و بدعت زنده گشته. اگر سخنم را بشنوید، شما را به راه راست هدایت کنم؛ و سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد.»

امام علیه السلام این نامه را به وسیله یکی از دوستانش به نام سلیمان به بصره فرستاد. سلیمان به نزد بزرگان بصره رفت و نامه‌ی امام علیه السلام را خواند و پیام را رساند. همه‌ی بزرگان این نامه را مخفی داشتند مگر منذر بن جارود که آن را دسیسه‌ی عبیدالله بن زیاد^۱ پنداشت. از این رو فرستاده‌ی امام علیه السلام و نامه‌اش را نزد عبیدالله آورد. ابن زیاد چون نامه را خواند، فرستاده‌ی امام علیه السلام را به دار آویخت. سپس بر منبر شد و خطبه خواند و مردم را از مخالفت با یزید بر حذر داشت و بیم داد و چون صبح شد، برادر خود عثمان بن زیاد را بر جای خویش نشاند و خود شتابان رهسپار کوفه شد.

۱ عبیدالله بن زیاد در آن هنگام حاکم بصره بود و به تازگی فرمان یزید را برای امارت بر کوفه و کنترل ناراضیان و انقلابیون آن شهر دریافت کرده بود. دختر منذر بن جارود همسر عبیدالله بود.

خدا، یزید بن معاویه، امیر مؤمنان، از عبید الله بن زیاد. ستایش، خدایی را که حق امیر مؤمنان را ستاند و او را از شر دشمنش رها کرد! به امیر مؤمنان - که خداوند او را تأیید کند - خبر می‌دهم که مسلم بن عقیل، آن برهم زنده‌ی وحدت، وارد کوفه شد و در خانه‌ی هانی بن عروه مدحی فرود آمد. من بر آن دو، جاسوسانی را گماردم، تا این که آنسان را از خانه بیرون آوردم و پس از نبرد و درگیری، خداوند مرا بر آنان مسلط ساخت. گردن آنها را زدم و سرهایشان را به همراه هانی بن ابی حیه و ادعی و زبیر بن اروح تمیمی، برای شما فرستادم. این دو، گوش به فرمان و به سنت و جماعت [مسلمانان] ملتزم هستند و امیر مؤمنان، هر چه [از اخبار کوفه که] می‌خواهد، از آنان بپرسد. آن دو، اهل خرد و فهم و صداقت‌اند.»

وقتی نامه و دو سر به یزید بن معاویه رسید، آن را خواند و دستور داد سرها بر دروازه‌ی شهر دمشق، نصب گردند.

[ی قصر] برو. باید تو گردنش را بزنی.»

او مسلم را بالا [ی قصر] بُرد، در حالی که مسلم تکبیر می‌گفت، استغفار می‌کرد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود می‌فرستاد و می‌گفت: «خداوندا! میان ما و قومی که ما را فریفتند و تکذیب کردند و خوار ساختند، داوری فرما.» مسلم را به بالای محلی که امروزه جایگاه کفشدارها نامیده می‌شود، بردند و گردنش را زدند و بدنش را به دنبال سرش پایین انداختند.

تاریخ الطبری: وقتی مسلم بن عقیل به شهادت رسید، ابن زیاد، دستور داد هانی بن عروه را به بازار ببرند و سرش را از بدنش جدا کنند. هانی را با دستان بسته به بازار خرید و فروشِ گوسفند بردند و او پیوسته می‌گفت: «ای قبیله مَدَحِج! امروز برای من، مَدَحِجی نیست! ای قبیله مَدَحِج! قبیله مَدَحِج کجاست؟» آن‌گاه چون دید کسی او را یاری نمی‌کند، دستش را کشید و از طناب، بیرون آورد و گفت: «آیا عصابی، کاردی، سنگی، استخوانی یافت نمی‌شود تا آدمی از جان خود، دفاع کند؟» بر او حمله بردند و او را محکم بستند.

آن‌گاه به وی گفتند: «گردنت را دراز کن.» گفت: «من نسبت به گردنم، سخاوتمند نیستم و شما را بر کشتن خویش یاری نمی‌کنم.»

غلام عبید الله بن زیاد [...] با شمشیر، ضربتی بر او زد؛ ولی اثر نکرد. هانی گفت: «إِلَى اللَّهِ الْمَعَادُ، اللَّهُمَّ إِلِي رَحْمَتِكَ وَرِضْوَانِكَ» [بازگشت، به سوی خداست. خدایا! به سوی رحمت تو و رضوان تو.] آن‌گاه [آن غلام]، ضربه‌ای دیگر زد و او را کشت.

نامه‌ی ابن زیاد به یزید بن معاویه^۱

الفتوح: عبید الله بن زیاد، دستور داد مسلم بن عقیل و هانی بن عروه - که خداوند، آن دو را رحمت کند - را وارونه به دار کشند و تصمیم گرفت سرهای آنان را نزد یزید بن معاویه بفرستد....

سپس نامه‌ای این چنین برای یزید بن معاویه نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان. به بنده

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۳۰۸

در پاسخ عبدالله بن زبیر^۱

پس از مرگ معاویه و تلاش حکومت برای بیعت گرفتن از چند مخالف شاخص، عبدالله بن زبیر، که یکی از ایشان بود، از مدینه خارج شد و در مکه اقامت گزید. او پس از ورود امام علیه‌السلام به مکه گاهی هر روز و گاهی یک روز در میان - مانند بسیاری دیگر از مردم - به سکونتگاه آن حضرت رفت و آمد داشت.

آنچه دلخواه ابن زبیر بود این بود که امام علیه‌السلام از مکه خارج شود و حجاز را برای او بگذارد تا خود بتواند بر مردم فرمان براند، اما سعی او این بود که این خواسته را آشکار نکند. چون ابن زبیر از تصمیم امام برای سفر به عراق مطلع گردید نزد آن حضرت آمد و در سخنانی چنین گفت: «ای پسر رسول خدا! اگر من هم در عراق شیعیانی مانند شیعیان شما داشتم آنجا را به هر مکان دیگر ترجیح می‌دادم.» اما گویی که ترسید متهم شود، گفتارش را این چنین ادامه داد: «البته اگر شما در حجاز هم بمانید و بخواهید که حاکم شوید به خواست خدا کسی با شما مخالفت نخواهد کرد.»

سخنانی از امام علیه‌السلام در پاسخ وی نقل شده است، از جمله اینکه فرمود: «إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي أَنَّ بَيْكَةَ كَيْشًا بِهِ تُسْتَحَلُّ حُرْمَتُهَا فَمَا أَحَبُّ أَنْ أَكُونَ ذَلِكَ الْكَيْشَ» [پدرم به من خبر داد که به سبب وجود قوچی در مکه احترام آن شهر درهم شکسته خواهد شد و نمی‌خواهم آن قوچ من باشم!] و اینکه فرمود: «وَلَيْتَ أُقْتَلُ خَارِجًا مِنْهَا بِبَشِيرٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُقْتَلَ فِيهَا وَلَيْتَ أُقْتَلُ خَارِجًا مِنْهَا بِبَشِيرَيْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُقْتَلَ خَارِجًا مِنْهَا بِبَشِيرٍ وَأَيُّمُ اللَّهِ لَوْ كُنْتُ فِي جُحْرِ هَامَّةٍ مِنْ هَذِهِ الْهُوَامِ يَسْتَخْرِجُونِي حَتَّى يَقْضُوا بِي حَاجَتَهُمْ وَاللَّهِ لَيُعْتَدَنَّ عَلَيَّ كَمَا اعْتَدَتْ الْيَهُودُ فِي السَّبْتِ.» [اگر یک وجب بیرون از حرم کشته شوم برایم محبوب‌تر است تا درون آن، و اگر دو وجب خارج از آن کشته شوم در نزد محبوب‌تر است تا یک وجب خارج از آن! به خدا سوگند، اگر در آشیانه‌ی جانوری نیز باشم آنان مرا بیرون آورند تا به مراد خود

۱ سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۹۱

برسند، آنان همچون قوم یهود که حرمت روز شنبه^۱ را شکستند بر من تعدی خواهند نمود.»
در نقل دیگری است که امام علیه السلام فرمود: «يَا اِبْنَ الزُّبَيْرِ لَئِنْ اُذْفَنْ بِشَاطِئِ الْفُرَاتِ اَحَبُّ اِلَيَّ مِنْ اَنْ اُذْفَنْ بِفَنَاءِ الْكَعْبَةِ.» «پسر زبیر! اگر در کنار فرات دفن بشوم برایم محبوب تر است از اینکه در آستانه‌ی کعبه دفن شوم.»

سرانجام ابن زبیر

اصرار ابن زبیر در استفاده از حرم خداوند به عنوان پناهگاه باعث شد در آینده‌ای نه چندان دور خانه‌ی خدا دو مرتبه سنگباران گردد.

سه سال از شهادت حسین بن علی علیه السلام گذشته بود. از آنجا که ابن زبیر حاضر نبود با یزید بیعت کند، یزید لشکریان خود را پس از جنگ «حَرَّة» و کشتار و غارت مردم مدینه، در سال ۶۴ هجری به سوی مکه روانه کرد تا ابن زبیر را سرکوب کند. چون لشکریان یزید شهر را به محاصره‌ی خویش در آوردند، ابن زبیر برای حفظ جاننش به کعبه پناهنده شد. سرانجام کار به جایی کشید که لشکریان یزید از بالای کوه ابوقییس داخل مسجدالحرام و خود کعبه را با منجنیق سنگباران نمودند و گوی‌های مشتعلی نیز به درون کعبه پرتاب کردند. در اثر این سنگباران قسمتی از خانه کعبه خراب شد. در گرماگرم این حمله خبر مرگ یزید به مکه رسید و لشکریانش متفرق شدند و ابن زبیر خانه‌ی کعبه را تجدید بنا نمود.

پس از مرگ یزید ابن زبیر مردم مکه را به بیعت با خود دعوت کرد و گروهی نیز با او بیعت نمودند. در سال ۷۳ در دوران خلافت عبدالملک، حجاج بن یوسف مأمور سرکوبی ابن زبیر گردید و با چند هزار نفر شهر مکه را به محاصره خویش درآورد. در این محاصره، که چند ماه به طول انجامید، نیز ابن زبیر به کعبه پناهنده گردید. بالاخره کار به جایی کشید که به دستور حجاج از پنج نقطه‌ی شهر به وسیله منجنیق داخل مسجدالحرام سنگباران شد و قسمت‌هایی از کعبه ویران گردید. ابن زبیر در این جنگ کشته شد و حجاج بن یوسف کعبه را

۱ ماجرای قوم یهود و سبت (روز شنبه) در سوره‌ی اعراف، آیات ۱۶۳ تا ۱۶۶ آمده است.

قبیله ثقیف بود^۱ - کاشتید. من امیدوارم که خداوند، شهادت را به دست بدترین بندگانش، روزی ام گرداند.»

ابن زیاد گفت: «نُفست، آرزوی چیزی داشت که خداوند، آن را از تو دریغ کرد و تو را شایسته آن ندانست و آن را به اهلش سپرد!» مسلم گفت: «اهل آن کیست، ای پسر مرجانه؟» ابن زیاد گفت: «اهل آن، یزید بن معاویه است.» مسلم گفت: «ستایش خدا را! ما به حکمیت خداوند در میان ما و شما، راضی هستیم.» ابن زیاد گفت: «گمان می‌کنی که در حکومت، سهمی دارید؟» مسلم گفت: «به خدا سوگند، گمان که نه، بلکه یقین دارم.»

ابن زیاد گفت: «ای مسلم! به من بگو که چرا به این شهر آمدی، با این که کارهایشان به سامان بود؛ ولی تو آن را بر هم زدی و وحدت آنان را در هم شکستی؟»

مسلم گفت: «برای تفرقه و بر هم زدن نظم نیادم؛ بلکه شما زشتی‌ها را آشکار و خوبی‌ها را دفن کردید، بدون رضایت مردم، بر آنان حکومت کردید، آنان را به غیر آنچه خدا دستور داده بود، وا داشتید و مانند کسرا و قیصر با آنان رفتار کردید. ما آمدیم تا در میان آنان، امر به معروف و نهی از منکر کنیم، به حکم کتاب و سنت فرا بخوانیم و ما، شایسته این امور هستیم، چنان که پیامبر خدا دستور داد.»

ابن زیاد - که خداوند، او را لعنت کند - شروع به دشنام دادن به مسلم و علی علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام کرد. مسلم به وی گفت: «تو و پدرت، شایسته این دشنام‌ها هستید. هر چه می‌خواهی بکن، ای دشمن خدا!»

شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه^۲

الارشاد: [ابن زیاد پس از گفتگو با مسلم، خشمگین شد و] گفت: «کجاست کسی که ابن عقیل بر سرش ضربت زد؟» بکر بن حمران احمری را آوردند. ابن زیاد به وی گفت: «بالا

۱ این سخن طعن‌های است به نسب دروغین عبیدالله. همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، معاویه، زیاد پدر عبیدالله را بر اساس ادعای واهی ابوسفیان، پسر ابوسفیان و برادر خود اعلام کرد.

۲ شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۳۰۲، ص ۳۰۵

گرچه مرگ را ناخوش بینگارم.

خوش ندارم که به من نیرنگ بزنند یا فریب بخورم،

و با آب گوارا، آب گرم و تلخ را مخلوط کنم.

هر کسی روزی، مرگ را ملاقات می کند.

با شما نبرد می کنم و از سختی، هراسی ندارم.

به وی گفتند: «به راستی که نیرنگ و فریبی نیست.» ولی مسلم، بدان توجه نکرد و پس از

دیدن جراحت های سنگین، جمعیت بر او هجوم آوردند و مردی از پشت به وی ضربتی زد و

به زمین افتاد و به اسارت گرفته شد.

گفتگوی مسلم بن عقیل با ابن زیاد^۱

المهلوف: چون مسلم بن عقیل را بر عبیدالله بن زیاد وارد کردند، بر او سلام نکرد. نگهبان به

وی گفت: «بر امیر، سلام کن.» مسلم به او گفت: «وای بر تو! ساکت شو! به خدا سوگند که

او برای من، امیر نیست.»

ابن زیاد گفت: «مانعی ندارد. سلام کنی یا نکنی، کشته خواهی شد.»

مسلم به وی گفت: «اگر مرا بکشی، به راستی که بدتر از تو، بهتر از مرا کشته است و تو

هیچ گاه بد کشتن و زشت مُثله کردن و بدسرشتی و پیروزی دنائت آمیز را رها نخواهی

ساخت و کسی به این کارها، سزاوارتر از تو نیست.»

ابن زیاد به وی گفت: «ای نافرمان و ای تفرقه افکن! بر امام خویش، خروج کردی و اتحاد

مسلمانان را بر هم زدی و بذر فتنه در میان آنها پاشیدی!»

مسلم گفت: «دروغ می گویی، ای پسر زیاد! همانا معاویه و پسرش یزید، اتحاد مسلمانان را

بر هم زدند و بذر فتنه را تو و پدرت زیاد پسر عبید - عبیدی که بنده طایفه بنی علاج از

۱ شهادت نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۲۹۷. روایت ارشاد با این روایت اختلاف‌هایی دارد؛ ر.ک. به

الارشاد، ج ۲، ص ۶۲.

تجدید بنا کرد.

خطبه حسین بن علی(ع) در مکه^۱

با نزدیک شدن موسم حج مسلمانان و حاجیان گروه گروه وارد مکه می شدند. در اوایل ماه

ذیحجه امام علیه السلام مطلع گردید که به دستور یزید بن معاویه، عمرو بن سعید بن عاص به

ظاهر به عنوان امیر حاج وارد مکه شده، اما در نهران دستور گرفتن بیعت از امام یا قتل آن

حضرت را دارد. آن حضرت تصمیم گرفت بدون شرکت در مراسم حج و با تبدیل اعمال

حج به عمره‌ی مفرده در روز سه شنبه هشتم ذیحجه از مکه به سوی عراق حرکت کند.

امام قبل از حرکت افراد خاندان بنی هاشم و گروهی از شیعیان خویش را که در مدت اقامت

آن حضرت در مکه بدو پیوسته بودند جمع کرد و در جمع آنان فرمود: «خَطُّ الْمَوْتِ عَلَيَّ

بَنِي آدَمَ كَخَطِّ الْقِلَادَةِ عَلَيَّ جِيدِ الْفِتَاةِ، مَا أَوْلَعَنِي بِالشُّوقِ إِلَى أُسْلَافِي اِشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ

عَلَيْهِ السَّلَامِ إِلَى يُوسُفَ وَأَخِيهِ، وَإِنِّي لِي مَصْرَعًا أَنَا لِأَقِيهِ، كَأَنِّي أَنْظَرُ إِلَى أَوْصَالِي تُقَطِّعُهَا

وَحُوشُ الْفُلُواتِ غَيْرًا وَعَفْرًا، قَدْ مَلَأَتْ مِنِّي أَكْرَاشَهَا، رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ، نَصِيرُ

عَلَيَّ بَلَاءُهُ لِيُؤَفِّقَنَا أُجُورَ الصَّابِرِينَ، وَلَنْ تَشُدَّ عَن رَسُولِ اللَّهِ حُرْمَتُهُ وَعِزَّتُهُ، وَلَنْ تُفَارِقَهُ

أَعْضَاؤُهُ، وَهِيَ مَجْمُوعَةٌ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ، تَقَرُّ بِهِمْ عَيْنُهُ، وَتُنَجِّزُ لَهُمْ عِدَّتَهُ، أَلَا مَنْ كَانَ فِينَا

بِأَذَلِّ مُهْجَتِهِ فَلْيَرَحِلْ، فَإِنِّي رَاحِلٌ غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ» «مرگ همچون گردنبند دختران آویزده‌ی

گلوی بنی آدم است. دیدار گذشتگان خود را چه مشتاقم، اشتیاقی همچون اشتیاق یعقوب به

دیدار یوسف و برادرش! برای من شهادت گاهی برگزیده‌اند که آن را دیدار خواهم کرد. گویا

به بندبندم می نگرم که درندگان بیابان‌ها، آنها را از هم می گسلند و شکم‌های خود را از آن

می آکنند. خشنودی خدا خشنودی ما خاندان پیامبر است. بر بلای او شکیبایی می کنیم تا

پاداش صابران را به ما عطا کند. حرم و خاندان رسول خدا از او جدا نیستند و در میان

۱ شهادت نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۳۴۶. سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۸۱

۲ خوارزمی این خطبه را با اندکی تغییر و بدون ذکر جمله‌ی آخر در زمره سخنان امام(ع) خطاب به

اصحاب خویش در روز عاشورا آورده است.

پیامبر و پاره‌های تن وی هرگز جدایی نخواهد افتاد. آنان در حریم قدس کبریایی نزد او گرد آیند، چشم او به دیدارشان روشن شود و وعده‌ی خود را در حقشان وفا کند. هلا! هر کس خون خویش را در راه ما می‌دهد پس به راه افتد، که من فردا رهسپارم، ان شاء الله.»

اندازه دیه‌اش [جایزه می‌گیرد].» او نگهبانان را نیز فرا خواند و آنان را بر جستجو برای یافتن مسلم، تحریک و تهدید کرد.

تاریخ الطبری: چون صبح شد، ابن‌زیاد جلوس کرد و اجازه داد مردم بر او وارد شوند. چون محمد بن اشعث آمد. عبیدالله گفت: «مرحبا به کسی که دورویی ندارد و مورد اتهام نیست!» و او را کنار خود نشاند. پسر پیرزنی که مسلم بن عقیل را پناه داده بود [...] صبحگاهان نزد عبدالرحمان پسر محمد بن اشعث رفته بود و به وی خبر داده بود که مسلم بن عقیل، نزد مادر اوست. عبدالرحمان به نزد پدرش - که در مجلس ابن‌زیاد بود - آمد و با او در گوشه صحبت کرد. ابن‌زیاد پرسید: «چه گفت؟»

محمد بن اشعث گفت: «به من خبر داد که مسلم بن عقیل در یکی از خانه‌های ماست.» ابن‌زیاد با چوبش به پهلوی محمد زد و گفت: «برخیز و هم اینک او را بیاور.»

الفتوح: عبیدالله بن زیاد به جانشین خود، عمرو بن حُرَیث مخزومی، دستور داد که سیصد مرد دلاور را به همراه پسر اشعث بفرستد. محمد بن اشعث با این جمع حرکت کرد تا به خانه‌ای رسید که مسلم بن عقیل در آن بود.

البدایة و النهایة: سپاهیان بر مسلم، هجوم آوردند و مسلم با شمشیر، در برابر آنان ایستاد و سه مرتبه آنان را از خانه بیرون راند. لب بالا و پایین مسلم، ضربت خورد. آن‌گاه سپاهیان به سوی مسلم، سنگ پرتاب کردند و طناب‌های حصیری را آتش زدند [و به طرفش انداختند]؛ ولی باز هم نتوانستند بر او دست یابند. مسلم با شمشیر از خانه بیرون آمد و به نبرد با آنان پرداخت.

الملهوف: چون مسلم، گروهی از آنان را کشت، محمد بن اشعث بانگ بر آورد: «ای مسلم! تو در امانی.» مسلم گفت: «چه اعتمادی به امان اهل نیرنگ و فجور هست؟!» و باز یورش آورد و با آنان می‌جنگید و سروده‌های حمران بن مالک ختعمی را در روز نبرد ختعم و بنی عامر می‌خواند:

سوگند یاد کرده‌ام که جز به آزادگی، کشته نشوم،

در مسیر کربلا

در پاسخ به عبدالله بن جعفر و عمرو بن سعید^۱

عبدالله بن جعفر^۲ پس از حرکت امام علیه‌السلام از مکه طی نامه‌ای که به وسیله دو فرزندش، عون و محمد، به حضور امام ارسال داشت چنین نگاشت: «اما بعد، تو را به خدا، آنگاه که این نامه را دیدی، باز گرد که بیم دارم این سفری که در پیش داری، موجب مرگ تو و نابودی خاندانت گردد. اگر اینک نابود گردی، نور زمین خاموش می‌شود؛ زیرا تو راهنمای ره‌یافتگان و امید مؤمنانی. پس در رفتن شتاب مکن، که من در پی نامه [به سوی تو] ره‌سپارم. والسلام.»

عبدالله بن جعفر پس از ارسال این نامه بلافاصله با عمرو بن سعید که از سوی یزید بن معاویه به جای ولید حاکم معزول مدینه منصوب شده بود و دستور گرفتن بیعت از امام علیه‌السلام یا قتل آن حضرت را داشت، ملاقات کرد و از وی خواست امان‌نامه‌ای برای امام بنویسد. عمرو این امان‌نامه را نوشت و حاضر شد برای جلب اطمینان بیشتر برادرش یحیی بن سعید را مأمور رساندن امان‌نامه‌ی امام علیه‌السلام نماید. پس عبدالله با یحیی به سوی قافله‌ی امام علیه‌السلام که راهی کوفه بود به راه افتاد و خود را به او رساند و امان‌نامه را به او تسلیم کرد.

آن حضرت درخواست آنان را نپذیرفت و در پاسخ امان‌نامه‌ی عمرو بن سعید این نامه را نگاشت: «أَمَّا بَعْدَ فَإِنَّ لِمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَعَمَلٍ صَالِحًا وَقَالَ أَنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ. وَقَدْ دَعَوْتُ إِلَى الْإِيمَانِ وَالْبِرِّ وَالصَّلَاةِ، فَخَيْرُ الْأَمَانِ أَمَانُ اللَّهِ وَكَنْ يُؤْمِنُ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ لَمْ يَخَفْهُ فِي الدُّنْيَا. فَسَأَلَ اللَّهُ مَخَافَةَ فِي الدُّنْيَا تُوجِبُ لَنَا أَمَانَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَانْ تَوَيْتَ بِالْكِتَابِ صَلَاتِي وَبِرِّي فَجَزَيْتَ خَيْرًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ وَالسَّلَامُ» «اما بعد، به راستی که

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۱۱، شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۳۵۵
۲ عبدالله بن جعفر فرزند جعفر بن ابی‌طالب و پسرعموی امام حسین (ع) و همسر حضرت زینب (س) بود.

به خاطر گنهکار و حاضر به خاطر غایب، بترسانند. یاران مسلم بن عقیل، از اطراف او پراکنده شدند و شب هنگام، جز سی مرد، کسی همراهش نبود. مسلم، وقتی اوضاع را چنین دید، [از داخل مسجد کوفه] به سمت درهای کنده [که به خانه‌های قبیله کنده باز می‌شدند]، حرکت کرد؛ ولی باقیمانده‌ی همراهانش نیز پراکنده شدند و خودش تنها ماند و در کوجه‌های کوفه به این طرف و آن طرف می‌رفت، در حالی که کسی همراه او نبود.

تاریخ الطبری - نقل به مضمون: مسلم، که دیگر در کوفه جایی را نداشت، بر در خانه‌ای نشست. زنی که در آن خانه ساکن بود، متوجه حضور وی شد و از کار او پرسید. مسلم، در نهایت خود را معرفی کرد، و از آن زن خواست که وی را پناه دهد. آن زن پذیرفت، ولی پسر آن زن، که با پسر محمد بن اشعث آشنایی داشت، روز بعد گزارش محل اختفای مسلم را به گوش محمد بن اشعث رساند، و ابن اشعث این موضوع را با ابن زیاد در میان گذاشت.

اسارت مسلم بن عقیل^۱

الأخبار الطوال: ابن زیاد، وقتی دیگر سر و صداهای مردم را نشنید، گمان کرد جمعیت، وارد مسجد شده‌اند. گفت: «بنگرید و ببینید در مسجد کسی را می‌یابید.» مسجد، کنار قصر بود. آنها مسجد را جستجو کردند؛ ولی کسی را نیافتند. پس طناب‌های حصیری [مسجد] را آتش زدند و آنها را به طرف صحن مسجد، پرتاب کردند تا فضا روشن شود. آن‌گاه جستجو کردند؛ ولی کسی را نیافتند. ابن زیاد گفت: «مردم، پراکنده شده‌اند و مسلم را رها کرده‌اند و بازگشته‌اند.» سپس به همراه گروهی بیرون آمد و وارد مسجد شد و شمع‌ها و قندیل‌ها روشن شدند.

البدایة و النهایة: عبیدالله بن زیاد به همراه فرماندهان و بزرگان، به هنگام نماز عشا از قصر بیرون آمد و نماز عشا را با مردم در مسجد جامع اقامه کرد. آن‌گاه برای مردم، خطبه خواند و مسلم بن عقیل را از آنان خواست و بر جستجو برای یافتن مسلم تأکید کرد و گفت: «هر کس مسلم را نزد خود بیاید و خبر ندهد، خونش هدر خواهد بود و هر کس او را بیاورد، به

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۲۸۰، ص ۲۸۳، ص ۲۸۴، ص ۲۸۶، ص ۲۸۷

راه مخالفت با خدا و رسول او نپیموده است آن کس که به سوی خدای عزوجل بخواند و عمل صالح انجام دهد و سخن او این باشد که همانا من از تسلیم شدگانم. و تو به امان و نیکی و پیوند فراخوانده‌ای؛ همانا بهترین امان‌ها امان خدا است و کسی که در دنیا خوف خدا نداشته باشد در روز قیامت از جانب او امانی نخواهد داشت. پس، از خداوند خوفی در دنیا را خواستاریم که امان او را در روز قیامت برای ما موجب شود. و اگر منظور تو از این نامه ایجاد پیوند با من و نیکوکاری نسبت به من بوده، در دنیا و آخرت جزای خیر بینی. والسلام.»

عبدالله چون از انصراف حسین بن علی علیه السلام ناامید شد به دو فرزندش گفت که با امام بمانند و خود با یحیی بن سعید به مکه بازگشت.

با قَرَزْدَقِ

بعضی مورخین نقل کرده‌اند که چون حسین بن علی علیه السلام از مکه به سوی عراق روانه شد، در خارج از شهر با فرزدق، شاعر معروف عرب، برخورد کرد. ماجرای این ملاقات از زبان فرزدق این گونه روایت شده است:

”من در سال شصت با مادرم عازم مکه برای انجام مراسم حج بودم. به هنگامی که وارد محدوده‌ی حرم شدم در حالی که افسار شتر مادرم را به دست گرفته بودم و می‌کشیدم، به قافله‌ی حسین بن علی علیه السلام که از مکه به سوی عراق در حرکت بود برخوردم و به حضورش رفتم. پس از سلام و تعارفات گفتم: «یا بن رسول الله! پدر و مادرم به فدای تو، چه چیز باعث خروج تو از مکه با این عجله، قبل از انجام مراسم حج، شده است؟» امام فرمود: «لَوْ لَمْ أَعْجَلْ لَأُحِذْتُ» «اگر شتاب نمی‌کردم دستگیر می‌شدم.» آنگاه امام از من پرسید: «تو کیستی؟» گفتم: «مردی از ملت عرب» و به خدا سوگند امام در شناسایی من به همین اندازه بسنده کرد و در این مورد چیز دیگری نپرسید. سپس پرسید که نظر مردم [عراق] نسبت به اوضاع چگونه است. گفتم: «خبر را از خیره‌اش می‌خواهی؛ دل‌های مردم با

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۱۵

الأخبار الطوال: عبیدالله بن زیاد به بزرگان کوفه که نزد او بودند، گفت: «هر یک از شما در یک جهت از برج‌های قصر بروید و از بالای قصر، به مردم رو کنید و آنان را [از مخالفت با من و یزید] بیم دهید.» کثیر بن شهاب، محمد بن اشعث، قَعْقَاع بن شَور، شَبَث بن ربیع، حَجَّار بن أَبَجْر و شمر بن ذی الجوشن، هر یک [از جانبی] بالای سر مردم ایستادند و فریاد زدند که: «ای کوفیان! از خداوند پروا کنید و در فتنه [و بحران] شتاب مکنید و اتحاد امت را بر هم مزینید و لشکر شام را به سوی خود مکشانید، که شما [پیش از این، آمدن] آنان را چشیده و صولت آنها را تجربه کرده‌اید!»

الکامل فی التاریخ: ابن زیاد، کثیر بن شهاب حارثی را خواست و به وی دستور داد به همراه فرمانبرانش از قبیله مَذْحِج حرکت کند و [در کوفه] بگردد و مردم را از اطراف پسر عقیل، پراکنده سازد و آنان را بترساند. او به محمد بن اشعث نیز دستور داد به همراه فرمانبرانش از قبیله کنده و حَضْرَمُوت بیرون رود و پرچم امان را برای کسانی که به سمت او می‌آیند، برافرازد و همین دستور را به قَعْقَاع بن شَور ذُهَلِی، شَبَث بن رَبِیعی تمیمی، حَجَّار بن أَبَجْر عَجَلِی و شمر بن ذی الجوشن ضِبَایی داد و سایر سران را به خاطر اُنس گرفتن با آنان و نیز به خاطر کمی همراهان و نیروهایش، نزد خود نگه داشت. پس آن گروه، برای پراکنده ساختن مردم، بیرون رفتند. عبیدالله به بزرگان و سرانی که نزد او بودند، دستور داد از بالای قصر، برای مردم سخن گویند و به فرمانبران، وعده نیکی دهند و اهل سرکشی را بترسانند و آنان چنین کردند.

أنساب الأشراف: ابن زیاد، محمد بن اشعث بن قیس و کثیر بن شهاب حارثی و گروهی دیگر از سران را فرستاد تا مردم را از مسلم بن عقیل و حسین بن علی علیه السلام جدا کنند و آنان را از یزید بن معاویه و لشکر شام و قطع بخشش‌های حکومتی و کیفر شدن بی‌گناه

مسلم می‌دانست که ابن زیاد بعد از دستگیری هانی به سراغ او خواهد آمد. به این ترتیب، به نظر می‌رسد که وی، با وجود اطلاع از نبود یاری از سوی مردم کوفه، چون راه دیگری پیش روی خود نمی‌دید حرکت خود به سوی دارالحکومه را آغاز کرد. برای تحلیل بیشتر ر.ک. به نهضت امام حسین (ع) و قیام کربلا، صص ۱۶۳-۱۵۷.

شورش کنند. از این رو، از قصر (دارالحکومه) بیرون آمد و بر منبر رفت و به همراه او بزرگان کوفه، نگهبانان و خدمتکارانش بودند. او حمد و ثنای خدا را به جا آورد و آن‌گاه گفت: «اما بعد، ای مردم - به اطاعت خداوند و پیشوایان تنگ‌زیند و از اختلاف و تفرقه بپرهیزید تا مبادا نابود و خوار گردید و کشته شوید یا مورد ستم و محرومیت قرار گیرید. برادرت کسی است که با تو یک‌رنگ باشد، و آن که [پیش از تنبیه] ترساند، معذور است.»

او خواست از منبر پایین بیاید که دیده‌بانان از سمت بازار خرما فروشان، دوان دوان، داخل مسجد شدند و می‌گفتند: پسر عقیل آمد! پسر عقیل آمد!

عبیدالله به سرعت به قصر رفت و درها را بست.

تاریخ الطبری (به نقل از عباس جدلی): ما با ابن عقیل [به سوی دارالحکومه] حرکت کردیم، در حالی که چهار هزار نفر بودیم، [ولی] وقتی به قصر رسیدیم تنها سیصد تن با ما باقی‌مانده بودند.^۱

۱ در گزارش‌های مربوط به تعداد افراد قیام کرده همراه مسلم، نشانه‌هایی از غلو مشاهده می‌شود. بعضی گزارش‌ها عده‌ی افراد که به قصر رسیده‌اند را همان چهار هزار نفر دانسته‌اند که شامگاه پراکنده شده‌اند. اما در صورتی که مسلم چهار هزار نیروی گوش به فرمان داشت، ابن زیاد، که بنا به همان گزارش‌ها تنها سی یا چهل نفر در قصر داشت، هرگز قادر به مقاومت نبود. درواقع، حتی باید به همین گزارش طبری که تعداد اولیه را چهار هزار نفر و تعداد باقی‌مانده را سیصد تن اعلام کرده هم به دیده‌ی تردید نگریست. به نظر می‌رسد تعداد افرادی که این گزارش‌ها آمده، نه بر اساس یقین، که بر اساس حدسیات و تخمین تعداد یاران مسلم با توجه به ادعاهای مطرح شده از جانب کوفیان، و همین‌طور گزارش‌های مبالغه‌آمیز خود کوفیان از افرادی که حاضر به یاری مسلم هستند، شکل گرفته باشد. احتمالاً تعداد همراه شدگان با مسلم هنگام حرکت به سوی دارالحکومه از همان ابتدا هم زیاد نبوده، و همان عده هم به سرعت پراکنده شده‌اند.

در واقع، بسیاری از مردم کوفه و بزرگان اقوام، پیش از شروع حرکت مسلم بن عقیل، خود را باخته بودند و مسلم در زمان دستگیری هانی یاران چندانی نداشت. ابن‌زیاد از همان ابتدا با اطمینان در جمع‌ها حاضر می‌شد و سخنرانی می‌کرد و مردم را تهدید می‌نمود. این تهدیدها در بسیاری از بزرگان کوفه اثر کرد، و در نتیجه عده‌ای به ابن زیاد پیوستند و عده‌ای گوشه‌نشینی اختیار کردند. رضایت ساده‌ی قبیله‌ی مذحج به دستگیری هانی بر اساس گفته‌ی شریح، و پراکنده شدن سریع ایشان نیز نشانه‌ای از تسلیم مردم به سیاست تطمیع و تهدید ابن زیاد است.

تو و شمشیرهایشان بر علیه توست، و مقدرات در دست خداست و خدا هر چه خواهد می‌کند.» امام در پاسخ من چنین فرمود: «صَدَقْتَ لِلَّهِ الْأَمْرُ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنِ أَنْ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نَحِبُّ وَنَرُضِي فَنَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى نِعْمَائِهِ وَهُوَ الْمُسْتَعَانُ عَلَى آدَاءِ الشُّكْرِ وَأَنْ حَالَ الْقَضَاءُ دُونَ الرَّجَاءِ فَلَمْ يَتَعَدَّ مَنْ كَانَ الْحَقُّ بَيْنَهُ وَالتَّقْوَى سَرِيْرَتَهُ» «راست گفתי! همه‌ی امور در دست خداست و او هر روز در کاری است. اگر قضا بدان‌گونه که دوست داریم و می‌پسندیم نازل شود، خدا را بر نعمت‌هایش سپاس می‌گوییم و هم اوست مددکار در ادای شکر، و اگر قضا بر خلاف انتظار فرود آید، آن کس که نیتش حق و در نهادش تقوی است ستم نکرده است.»

چون سخن امام بدینجا رسید، گفتیم: «آری، خدا تو را به خواسته‌ات برساند و از زیان‌ها باز دارد.» آنگاه مسائلی درباره‌ی حج و غیر آن سؤال کردم. امام پس از پاسخ دادن به این سؤاها مرکب خود را حرکت داد و خداحافظی کرد و از همدیگر جدا شدیم.^۲

دومین نامه به مردم کوفه^۱

آنگاه که حسین بن علی علیه‌السلام در مسیر خود به سوی کوفه به منزلی به نام «حاجز»^۲ وارد گردید، نامه‌ای خطاب به مردم کوفه و در پاسخ به نامه‌ای از مسلم بن عقیل نگاشت و به وسیله قیس بن مسهر صیداوی^۳ به سوی آنان فرستاد. قسمتی از این نامه چنین است: «أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ وَرَدَ عَلَيَّ كِتَابُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ يُخْبِرُنِي بِاجْتِمَاعِكُمْ عَلَيَّ نَصْرًا وَالطَّلَبِ بِحَقِّنَا فَسَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يُحْسِنَ لَنَا الصُّنْعَ وَيُيَسِّبَكُمْ عَلَيَّ ذَلِكَ أَعْظَمَ الْأَجْرِ وَقَدْ شَخَّصْتُ إِلَيْكُمْ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِنِمَانٍ مَضِيْنٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْكُمْ رَسُولِي فَأَنْكَمِشُوا فِي أَمْرِكُمْ فَإِنِّي قَادِمٌ فِي أَيَّامِي هَذِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ» «اما بعد، نامه‌ی مسلم بن عقیل به من رسید که مرا از اجتماع شما بر یاری ما و طلب حق ما خبر می‌داد. از خدا خواستم که کار ما را نیک گرداند و شما را بر

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۲۰، شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۳۶۰

۲ یا «حاجز»

۳ عده‌ای این فرستاده را عبدالله بن یقطر دانسته‌اند.

این [کار] بالاترین پاداش دهد. من روز سه‌شنبه هشتم ذی‌حجه از مکه به سوی شما حرکت کرده‌ام. چون فرستاده‌ی من به کوفه رسید در [سر و سامان دادن به] کار خود هر چه بیشتر شتاب کنید که من همین روزها بر شما وارد می‌شوم، ان شاء الله.»

گفته شده که مسلم بن عقیل، حدود یک ماه پیش از آنکه به شهادت برسد برای حسین علیه‌السلام نامه‌ای نوشته بود و او را از همراهی مردم کوفه خبر داده بود. قیس بن مسهر با نامه حسین علیه‌السلام به سوی کوفه آمد تا به قادیسیه رسید. در این محل حُصَین بن نُمَیر، او را دستگیر کرد و نزد عبیدالله بن زیاد فرستاد. عبیدالله به او گفت: «بالای قصر برو و آن دروغگو، زاده‌ی دروغگو را نفرین کن». وی، بالا رفت و گفت: «ای مردم! به زودی حسین بن علی، بهترین آفریده خدا، فرزند فاطمه دختر پیامبر خدا، [به اینجا] می‌رسد. من، فرستاده‌ی او به سوی شمایم و در منزلگاه حاجز، از او جدا شدم. دعوت او را اجابت گوید.» و سپس عبیدالله و پدرش را نفرین کرد و برای علی بن ابی‌طالب آمرزش خواست. عبیدالله، دستور داد او را از فراز قصر به زیر افکندند و به شهادت رساندند.

در منزل زُروُد، دیدار با زُهَیر بن قَین^۲

چون حسین بن علی علیه‌السلام به زُروُد رسید، خیمه‌ای برافراشته دید و در مورد صاحب آن سؤال کرد. گفتند که خیمه از آن زُهَیر بن قَین^۳ است. او به حج رفته بود و اکنون از مکه به کوفه می‌رفت. حسین علیه‌السلام شخصی را نزد او فرستاد تا او را به گفتگو دعوت نماید. عده‌ای از همراهان زهیر این ماجرا را چنین روایت کرده‌اند:

ما همراه زهیر بن قین بودیم و چون از مکه بیرون آمدیم با حسین هم‌مسیر شدیم، و چیزی برای ما ناخوشایندتر از آن نبود که در همان جایی که او منزل می‌کند منزل گزینیم، تا آن

۱ در بعضی منابع نام وی «حُصَین بن تَمیم» ذکر شده است.

۲ الارشاد، ج ۲، ص ۷۳

۳ زهیر بن قین، از شخصیت‌های مهم کوفه و زبانزد در شرافت و شجاعت بود و نیز گفته شده که از طرفداران و خون‌خواهان عثمان بوده است.

محمد بن اشعث گفت: «ما به هر چه امیر بپسندد خوشنودیم، چه به سود ما باشد و چه بر زیان ما، چون امیر بزرگ و مهتر ما است!»

از آن سو، عمرو بن حجاج زبیری شنید که هانی کشته شده پس با قبیله‌ی مَذحج آمده و قصر ابن‌زیاد را محاصره کرد، و گروه بسیاری با او بودند، آنگاه فریاد زد: «من عمرو بن حجاجم و اینان سواران قبیله‌ی مَذحج هستند، ما که از پیروی خلیفه دست برداشته، و از گروه مسلمانان جدا نشده‌ایم [پس چرا باید بزرگ ما هانی کشته شود]؟» و اینان شنیده بودند که هانی کشته شده است.

پس به عبیدالله بن زیاد گفتند: «این قبیله‌ی مَذحج است که بر در قصر ریخته‌اند!» ابن‌زیاد به شریح قاضی گفت: «به نزد بزرگشان [هانی] برو و او را ببین، سپس بیرون رو و اینان را آگاه کن که او زنده است و کشته نشده.» شریح به اتاق هانی آمده او را دید. چون هانی شریح را دید گفت: «ای خدا! ای مسلمانان! قبیله‌ی من هلاک شدند! کجایند دینداران! کجایند مردم شهر؟» و خون به ریشش می‌ریخت، که صدای فریاد و غوغا از بیرون قصر شنید، پس گفت: «من گمان دارم اینها فریاد قبیله‌ی مَذحج و پیروان مسلمان من است، همانا اگر ده تن پیش من آیند مرا رها خواهند ساخت!»

شریح که این سخن را شنید به نزد قبیله‌ی مَذحج آمده گفت: «همین که امیر آمدن شما و سخنانتان را دربار‌ی بزرگتان شنید، به من دستور داد بر او درآیم، پس من پیش او رفتم و او را بدیدم، و به من دستور داد شما را ببینم و به اطلاع شما برسانم که او زنده است، و اینکه به شما گفته‌اند او کشته شده، دروغ است.» عمرو بن حجاج و همراهانش گفتند: «اکنون که کشته نشده، خدای را سپاسگزاریم» و پراکنده شدند.

حرکت مسلم بن عقیل به سوی دارالحکومه^۱

تاریخ الطبری: عبیدالله چون هانی را کتک زد و زندانی نمود، ترسید که مردم به خاطر او

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۲۶۸، ص ۲۷۲، ص ۲۷۳، ص ۲۷۴، ص ۲۷۶، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۶۹

زیاد آوردند. عبیدالله، او را به خاطر پناه دادن به مسلم بن عقیل، سرزنش کرد و به وی گفت: «مردم، متحد و هم‌سخن‌اند. چرا در جهت تفرقه و جدایی آنان، به مردی که برای تفرقه‌افکنی آمده، کمک می‌کنی؟»

هانی به خاطر پناه دادن به مسلم، عذرخواهی کرد و گفت: «خداوند، کارهای امیر را سامان بخشد! او بدون اطلاع و آمادگی من، وارد خانه‌ام شد و از من خواست که به او پناه دهم. از این جهت، دینی بر گردنم احساس کردم.»

عبیدالله گفت: «پس او را نزد من بیاور تا تلافی اشتباهاتت گردد.» هانی، امتناع ورزید. عبیدالله گفت: «به خدا سوگند، اگر او را نیاوری، گردنت را خواهم زد.»

هانی گفت: «به خدا سوگند، اگر گردنم را بزنی، شمشیرها بر گرد خانه‌ات بسیار می‌شوند.» عبیدالله دستور داد او را نزدیک آوردند و او را با چوبی یا عصایی کج که همراه داشت، چنان زد که بینی‌اش شکست و پیشانی‌اش شکاف برداشت. آن‌گاه دستور داد او را در یکی از اتاق‌های قصر، زندانی کنند.

الارشاد: عبیدالله به هانی گفت: «آیا تو پس از نابودی خارجیان، خارجی شده‌ای؟ خون تو بر ما حلال است! او را به بند بکشید.» پس او را بر زمین کشانده به اتاقی افکندند و در آن را بستند. ابن زیاد گفت: «پاسبانانی بر او بگمارید»، این کار را کردند.

حسان بن اسماء برخاسته گفت: «بهانه‌ی خارجی‌گری را درباره‌ی هانی به یکسو نه، به ما دستور دادی او را به نزد تو آوریم و چون آوردیمش، بینی و روی او را شکستی و خونش را بر ریشش روان کردی، و می‌خواهی او را بکشی؟!»

عبیدالله گفت: «تو اینجا هستی؟» پس دستور داد او بزنند و در گوشه‌ای از مجلس بنشانند.

۱ در گزارش ارشاد آمده که ابن‌زیاد جاسوس خود را با هانی روبرو کرد و هانی متوجه شد که ابن‌زیاد از حضور مسلم در خانه‌ی او اطلاع یافته است.

۲ در گزارش ارشاد آمده که هانی به تسلیم مسلم راضی نشد و عذر خود را این‌گونه بیان کرد که او به خانه‌ی من پناهنده شده است.

که در محلی ناگزیر با او هم‌منزل شدیم. پس حسین در یک‌سو فرود آمد و ما در سوی دیگر.

نشسته بودیم و غذا می‌خوردیم که مردی از جانب حسین آمد و سلام کرد و گفت: «ای زهیر بن قین، اباعبدالله الحسین مرا به سوی تو فرستاده تا نزد او بروی.» هر که با ما نشسته بود آنچه در دست داشت انداخت و خاموش نشستیم، [و هیچ حرکتی نمی‌کردیم] گویی که پرنده‌ای بر سر ماست.

همسر زهیر به او گفت: «سبحان‌الله! آیا پسر رسول خدا به سوی تو می‌فرستد و تو نزد او نمی‌روی که سخنش را بشنوی و بازگردی؟» پس زهیر برخاست و به سوی حسین علیه‌السلام رفت و چیزی نگذشت که با چهره‌ای درخشان بازگشت. دستور داد خیمه‌اش را برکنند و با اسباب و وسایل سفرش به نزد خیمه‌های حسین علیه‌السلام منتقل کنند. سپس به همسرش گفت: «تو را طلاق دادم. به خویشان خود ملحق شو، زیرا دوست ندارم به سبب من چیزی جز خیر به تو برسد.» آن‌گاه به همراهان خود گفت: «هر کس از شما که می‌خواهد مرا پیروی کند و با من بیاید، وگرنه این آخرین دیدار ماست ...»^۱

در منزل ثعلبیه، خبر شهادت مسلم بن عقیل^۲

قافله حسین بن‌علی علیه‌السلام پس از گذشتن از منازل خزیمیه و زُرو، به منزل ثعلبیه وارد گردید. ابن‌سلیم که از مردم کوفه است می‌گوید: من و همراهم پس از انجام مراسم حج، همت خود را به کار بستیم که هرچه زودتر به کاروان حسین بن‌علی علیه‌السلام برسیم و سرانجام کار او را بدانیم. در منزل زُرو به قافله‌ی آن حضرت رسیدیم. در همین محل به مسافری به نام بکیر که از کوفه می‌آمد برخوردیم و خبر شهر خود را از وی جویا شدیم. او

۱ در بعضی منابع گفته شده است که همسر زهیر هنگام وداع با او گریست و گفت: «خداوند یار و یاور تو باشد و خیر را برای تو فراهم آورد، از تو می‌خواهم که در قیامت مرا در نزد جدّ حسین یاد کنی.» (ر.ک. اللهوف، ص ۴۵ و مشیرالاحزان، ص ۴۶)

۲ سخنان حسین بن‌علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۳۲، شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۳۶۶

گفت: «به خدا سوگند من از کوفه خارج نشدم مگر اینکه مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را به قتل رسانده بودند و با چشم خود دیدم که بدن‌های آن دو شهید را در بازار کوفه بر زمین می‌کشاندند.»

پس از آگاهی از این خبر ما به قافله حسین بن علی علیه السلام پیوستیم و به هنگام غروب به منزل ثعلبیه وارد شدیم. در این منزل با امام علیه السلام ملاقات کردیم و خبر شهادت مسلم و هانی را به اطلاع وی رساندیم. امام با شنیدن این خبر گفت: «أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» و اشک بر صورتش جاری گردید. همراهان امام علیه السلام و بنی‌هاشم نیز گریستند. گفتیم: «شما را به خدا! خودت و خاندانت را حفظ کن و از همین جا برگرد که در کوفه بار و پیرو نداری. ما نگرانیم که کوفیان بر ضد تو باشند.» فرزندان عقیل گفتند: «نه، به خدا سوگند که ما از پای نمی‌نشینیم مگر اینکه انتقام خون مسلم را از کشندگان وی بگیریم یا همانند برادر خود به شهادت برسیم.» امام علیه السلام به ما نگریست و فرمود: «لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ بَعْدَ هَؤُلَاءِ» «پس از اینها دیگر در زندگی خیر و سودی نیست.» ما دانستیم که آن حضرت بر ادامه‌ی راه مصمم است، پس گفتیم: «خدا آنچه خیر است نصیب شما کند.» فرمود: «خدا شما را رحمت کند.»

بنا به روایتی، پس از این گفتگو بعضی یاران حسین علیه السلام به وی گفتند: «به خدا سوگند، تو مانند مسلم بن عقیل نیستی. اگر به کوفه وارد شوی مردم به سوی تو می‌شتابند.» امام علیه السلام سخنی نگفت و در انتظار ماند و بامداد به جوانان فرمود تا آب فراوان بردارند و آنگاه به راه افتادند.

در منزل ثعلبیه، پاسخ به یک سؤال^۱

در منزل ثعلبیه شخصی نزد حسین بن علی علیه السلام آمد و از آن حضرت درباره‌ی این آیه سؤال نمود: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمْهَمِهِمْ» «در آن روز [= قیامت] که هر قوم و ملتی را با امام و پیشوایشان فرا می‌خوانیم.» [سوره‌ی اسراء، ۷۱]

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۳۵

تسلط ابن زیاد بر کوفه^۱

تاریخ الطبری: ابن زیاد بر سران قبیله‌ها و مردم بسیار سخت گرفت و گفت: «نام افراد غریبه و کسانی که امیرمؤمنان به دنبال آنان است و پیروان خوارج و افراد تفرقه‌افکن را که عقیده به مخالفت و جدایی دارند، برایم بنویسید. هر کس نام این افراد را بنویسد، چیزی بر عهده‌اش نیست؛ ولی اگر ننویسد، باید تضمین کند که در میان افراد قبیله‌ی او، کسی با ما مخالفت نمی‌ورزد و بر ضد حکومت سرکشی نخواهد کرد و هر که گزارش یا تعهدی چنین ندهد، حکومت، نسبت به او تعهدی نخواهد داشت و مال و خونش برای ما حلال است. هر سردسته قبیله که در محدوده او، یکی از کسانی یافت شود که مورد پیگرد امیرمؤمنان است و او را به ما معرفی نکرده باشد، بر در خانه‌اش به چارمیخ کشیده می‌شود و حق نقابت وی، مُلغاً می‌گردد و به جنگلی در عُمان، تبعید می‌شود.»

تاریخ الطبری: مسلم پس از آمدن عبیدالله بن زیاد، از خانه‌ی مختار به خانه‌ی هانی بن عروه‌ی مرادی^۲ نقل مکان کرد.

شناسایی محل مسلم و دستگیری هانی^۳

ابن زیاد، جاسوسی را به کشف مکان مسلم مأمور کرد. آن جاسوس توانست یاران مسلم را با دادن پیمان‌های محکم و [ادعای] کمک مالی [به نهضت] فریب دهد و خود را به مسلم برساند. سپس چند روز پیش او رفت و آمد کرد و اخبار را به ابن زیاد رساند.

أنساب الأشراف: ابن زیاد، محمد بن اشعث کندی و اسماء بن خارجة بن حصین قزازی را نزد هانی بن عروه فرستاد و آن دو با وی ملایمت کردند، تا این که او را [به فریب] نزد ابن

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۲۵۴، ص ۲۵۵

۲ هانی بن عروه، از یاران پیامبر (ص) و امام علی (ع) بود و در همه‌ی جنگ‌های امام علی (ع) وی را همراهی کرد. او بزرگ قبیله بود و احترام فراوان داشت، و افراد بسیاری از قبیله‌اش ادعای طرفداری و حمایت از او را داشتند.

۳ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۲۶۵، ص ۲۶۷/الارشاد، ج ۲، ص ۴۹

مقتل الحسين(ع) خوارزمی: یزید نوشت: «از بنده‌ی خدا یزید، امیر مؤمنان، به عبید الله بن زیاد. درود بر تو! اما بعد، هر ستوده‌ای، روزی نکوهیده می‌شود و هر نکوهیده‌ای، روزی ستوده. گذشته‌ها گذشته و تو رشد کرده‌ای و به منصب‌هایی ارتقا یافته‌ای، چنان که شاعری قدیمی گفت:

بالا رفتی تا از ابرها بالاتر شدی،

اکنون جایی جز نشیمنگاه خورشید نداری.

از میان همی زمان‌ها این زمان، و از میان همه شهرها شهر تو، به حسین دچار شده و از میان همه کارگزاران، تو به او دچار گشته‌ای و در این آزمون، یا آزاده خواهی بود و یا بنده‌ای که مانند بردگان، بندگی می‌کند.

طرفدارانم از کوفیان، به من خبر داده‌اند که مسلم بن عقیل در کوفه نیرو جمع می‌کند و می‌خواهد میان مسلمانان، اختلاف بیفکند و جمع بسیاری از شیعیان ابو تراب (علی)، دور او گرد آمده‌اند. هر وقت نامه‌ام به دستت رسید و آن را خواندی، حرکت کن تا به کوفه وارد شوی و مرا از آن ناحیه خاطر جمع کنی؛ که آن جا را به تو سپرده و ضمیمه حکمرانیات کرده‌ام.^۱ آن‌گاه مانند مردی خشمگین که به دنبال کسی می‌گردد که او را به خشم آورده است، در جستجوی مسلم بن عقیل باش و وقتی بر او دست یافتی، از او بیعت بگیر و اگر بیعت نکرد او را بکش و بدان که در اجرای آنچه به تو فرمان دادم، هیچ عذری پذیرفته نیست. شتاب، شتاب! سرعت، سرعت! والسلام!».

آن‌گاه نامه را به مسلم بن عمرو باهلی سپرد و دستور داد که به سرعت، آن را به عبید الله برساند. چون نامه به عبید الله رسید و آن را خواند، دستور داد وسایل سفر برای رفتن به کوفه فراهم شود و خود نیز آماده حرکت شد.

۱ عبیدالله در آن زمان امیر بصره بود.

امام در پاسخ فرمود: «امام دَعَا إِلَى هُدًى فَاجَابُوا إِلَيْهِ وَامَامٌ دَعَا إِلَى ضَلَالَةٍ فَاجَابُوا إِلَيْهَا هُوَلَاءِ فِي الْجَنَّةِ وَهُوَلَاءِ فِي النَّارِ وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» «پیشوایی به سوی هدایت فراخواند، پس [گروهی] او را در رفتن بدان سو اجابت نمودند و پیشوایی به سوی گمراهی فراخواند، پس [گروهی دیگر] او را در این راه اجابت گفتند. آنان در بهشتند و اینان در دوزخ، و این است گفته‌ی خدای تعالی که: دسته‌ای در بهشتند و دسته‌ای در آتش [سوره‌ی شوری، ۷].»

در منزل زُبَّالَه^۱

قافله‌ی امام علیه‌السلام وارد منزل «زُبَّالَه» گردید و در همین منزل بود که نامه‌ای از کوفه رسید که از شهادت مسلم، هانی و عبدالله بن یَقْطَر^۲ خبر می‌داد. امام همه‌ی کسانی که با او همراه شده بودند را فراهم آورد و چنین فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. أَمَا بَعْدُ فَأِنَّهُ قَدْ آتَانَا خَيْرٌ فَطِيعٌ قَتَلَ مُسْلِمَ بْنِ عَقِيلٍ وَهَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ يَقْطَرٍ وَقَدْ خَذَلْتَنَا شِيعَتُنَا فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ الْإِنْصَافَ فَلْيُنْصِرْ لَيْسَ عَلَيْهِ مِنْ ذِمَامٍ.» «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اما بعد، خیر دردناک کشته شدن مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر [در نامه‌ای] به ما رسیده است. شیعیان ما، ما را بی‌یاور گذاشته‌اند. پس هر کس از شما که می‌خواهد باز گردد چنین کند، که ما حقی بر او نداریم.»

پس از این سخن، بسیاری از کسانی که در بین راه با امام علیه‌السلام همراه شده بودند پراکنده شدند.^۳

۱ سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۴۴، شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۳۷۰
۲ عبدالله بن یقطر را عده‌ای پیک مسلم به سوی امام(ع) دانسته‌اند که در بین راه دستگیر شد و به شهادت رسید. عده‌ای نیز او (و نه قیس بن مسهر) را پیک امام(ع) به سوی مسلم دانسته‌اند و ماجرای که پیش از این در مورد شهادت قیس بن مسهر گفته شد را در مورد او نقل کرده‌اند (ر.ک. به صفحه ۲۹).
۳ در/ارشاد چنین آمده است: امام علیه‌السلام این کار را از آن رو کرد که می‌دانست بادیه‌نشینان به این پندار از پی او آمده‌اند که او به سوی شهری می‌رود که مردمش به اطاعت وی استوارند و نخواست با وی بیایند و ندانند کجا می‌روند. (به نقل از شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۳۷۱)

کاروان امام علیه‌السلام پس از پشت سر گذاشتن منازل مختلف وارد منزلی به نام «شَراف» گردید. سحرگاه، امام علیه‌السلام به جوانان فرمود که آب فراوان بردارند و سپس به راه افتادند. اوّل روز را با شتاب راه پیمودند تا روز به نیمه رسید. در این هنگام یکی از کاروانیان گفت: «اللّه اکبر!» حسین علیه‌السلام فرمود: «اللّه اکبر! برای چه تکبیر گفتی؟» گفت: «نخلستان دیدم.» دو مرد اسدی گفتند: «هیچ گاه در این جا حتّی یک نخل ندیده‌ایم.» حسین علیه‌السلام از آن دو پرسید: «پس به نظر شما چه دیده است؟» پاسخ دادند: «به نظر ما گردن اسبان و سر نیزه‌ها را دیده است.» فرمود: «به خدا، نظر من نیز همین است.»

سپس حسین علیه‌السلام سؤال کرد: «آیا پناهگاهی هست که به سوی آن برویم و آن را پشت سر خود قرار دهیم تا با این قوم، از یک سمت روبرو شویم؟» آن دو گفتند: «آری، ذوحُسم نزدیک توست. از سمت چپ، به سوی آن می‌پیچی. اگر زودتر از این قوم به آنجا برسی، چنان می‌شود که می‌خواهی.» پس کاروان با شتاب مسیر خود را به سوی ذوحُسم تغییر داد. سپاه‌یانی که می‌آمدند نیز وقتی تغییر مسیر کاروان را دیدند، راه خود را کج کردند. کاروان حسین علیه‌السلام توانست زودتر به ذوحسم برسد. چون فرود آمدند، سپاه‌یانی که حدود یک هزار سوار بودند به فرماندهی حرّ بن یزید، در گرمای نیم‌روز، از راه رسیدند. حسین علیه‌السلام به یارانش فرمود: «به این جماعت آب بدهید و سیرایشان کنید. اسبان را نیز سیراب کنید.» گروهی از جوانان برخاستند و به آنان آب دادند تا سیراب شدند.

از یکی از سپاهیان حرّ نقل شده است که: با حرّ بن یزید بودم و با آخرین دسته از یاران وی از راه رسیدیم. چون حسین علیه‌السلام دید که من و اسبم تشنه‌ایم، [نزدیک آمد و] گفت: «أَنْخِ الرَّأوِيَةَ» [راویه را بخوابان. من سخنش را نفهمیدم، چون راویه نزد [قبیله‌ی] ما، معنای مَشک می‌داد. آن‌گاه فرمود: «يَابِنَ أَخ، أَنْخِ الْجَمَلَ» «برادرزاده! شتر را بخوابان.» و

وضعیت را جز ستمگری [به زور] اصلاح نمی‌کند. این رویه‌ای که تو با دشمنت در پیش گرفته‌ای، شیوه ناتوان‌هاست!» نعمان گفت: «اگر من جزو ناتوان‌ها، ولی در مسیر اطاعت خدا باشم، برایم دوست‌داشتنی‌تر است از این که جزو عزیزها، ولی در مسیر نافرمانی خدا باشم.» آن‌گاه از منبر فرود آمد.

تاریخ الطبری: عبد الله بن مسلم [از مجلس نعمان] بیرون آمد و برای یزید بن معاویه چنین نامه‌ای نوشت: «أما بعد، مسلم بن عقیل، وارد کوفه شده است و پیروان حسین بن علی، با او بیعت کرده‌اند. اگر کوفه را می‌خواهی، مردی نیرومند به کوفه بفرست که بتواند دستورات تو را اجرا کند و با دشمنت، مانند تو رفتار کند. به راستی که نعمان بن بشیر، مردی ناتوان است و یا خود را به ناتوانی می‌زند.» او نخستین کسی بود که برای یزید نامه نوشت. سپس عماره بن عُقبه و عمر بن سعد بن ابی وقاص، نیز چنین کردند.

انتصاب عبیدالله بن زیاد به حکومت کوفه^۱

تاریخ الطبری: چون نامه‌های بسیاری در فاصله دو روز به دست یزید رسید، وی سرجون، غلام معاویه، را خواست و از او پرسید: «نظر تو چیست؟ به درستی که حسین، قصد کوفه کرده و مسلم بن عقیل در کوفه برایش بیعت می‌گیرد. از ناتوانی نعمان و سخنان نابجای او نیز گزارش‌هایی به من رسیده است.» آن‌گاه نامه‌ها را برایش خواند [و گفت: «رأی تو چیست؟ چه کسی را بر کوفه بگمارم؟» البتّه یزید، همیشه عبیدالله بن زیاد را سرزنش می‌کرد.

سرجون گفت: «اگر معاویه اینک زنده شود، آیا به نظر او تنّ می‌دهی؟» یزید گفت: «آری.» سرجون، فرمان معاویه در باره حکومت عبیدالله بر کوفه را بیرون آورد و گفت: «این، نظر معاویه است. او از دنیا رفت و دستور داده بود که این فرمان نوشته شود.» یزید، این رأی را پذیرفت و کوفه را به عبیدالله واگذار کرد و حکم زمامداری آن شهر را برایش فرستاد.

نامه‌ی حسین بن علی علیه‌السلام را برایشان می‌خواند و آنان می‌گریستند. مردم با او بیعت کردند و این بیعت، ادامه یافت تا [شمار بیعت کنندگان] به هجده هزار^۱ نفر رسید. آن‌گاه مسلم - که خدا رحمتش کند - برای حسین علیه‌السلام نامه نوشت و به ایشان خبر داد که هجده هزار نفر بیعت کرده‌اند و از او خواست به کوفه بیاید. رفت و آمد شیعیان به نزد مسلم، ادامه داشت تا این که محل اقامتش شناسایی شد و خبر به نعمان بن بشیر رسید. او والی کوفه از جانب معاویه بود و یزید هم او را ابقا کرده بود.

سخنرانی نعمان بن بشیر برای مردم کوفه^۲

تاریخ الطبری: نعمان بن بشیر، نزد مردم آمد و بر منبر رفت. حمد خدا کرد و او را سپاس گزارد و گفت: «اما بعد، - بندگان خدا - از خدا پروا کنید و در تفرقه و فتنه و آشوب، شتاب مکنید؛ چرا که در فتنه و تفرقه است که مردان هلاک می‌شوند و خون‌ها ریخته می‌شود و اموال به غارت می‌رود.» نعمان مردی بردبار، اهل عبادت و آرامش طلب بود. آن‌گاه گفت: «من با کسی که با من نجنکد، نمی‌جنگم و بر کسی که به من هجوم نیاورده، هجوم نمی‌برم و به شما دشنام نمی‌دهم، متعرض کسی نمی‌شوم، و به صرف اتهام و گمان، کسی را نمی‌گیرم؛ لیکن اگر شما از نیات خود، پرده برداشتید و بیعت خود را شکستید و با پیشوای خود به مخالفت برخاستید، سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، با همین شمشیر، تا در دست من است، با شما خواهم جنگید، گرچه از میان شما، کسی یاری‌ام نکند؛ لیکن امیدوارم در میان شما، آن که حق را می‌شناسد، بیشتر باشد از کسی که باطل، او را گمراه کرده است.»

آن‌گاه عبد الله بن مسلم، پسر سعید حضرمی و هم پیمان بنی امیه، برخاست و گفت: «این

۱ هر چند این تعداد در بسیاری از منابع کهن آمده، اما بعید به نظر می‌رسد که افرادی که مسلم از بیعت ایشان مطمئن بوده به این تعداد رسیده باشند. احتمالاً این تعداد تخمینی است و با توجه به استقبال ظاهری افراد و ادعاهای ایشان حاصل شده است. برای تحلیل بیشتر، ر.ک. به نهضت امام حسین(ع) و قیام کربلا، صص ۱۳۹-۱۳۳.

۲ شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، صص ۲۴۵ و ۲۴۷

من، شتر را خوابانیدم. پس [مشک آبی به من داد و] گفت: «بنوش.» چون آغاز به نوشیدن نمودم، آب از مشک به رویم می‌ریخت. حسین علیه‌السلام فرمود: «اخْنِثِ السَّقَاءَ» «لب مشک را برگردان» و من ندانستم چه کنم. حسین علیه‌السلام آمد و دهانه‌ی مشک را کج کرد و من آب نوشیدم و سپس اسبم را هم آب دادم.

سخنرانی امام(ع) برای سپاهیان حر^۱

وقت نماز ظهر فرا رسید. حسین علیه‌السلام به حجاج بن مسروق جُفَی فرمود که اذان بگویند و او اذان گفت. چون وقت برای نماز رسید، حسین علیه‌السلام با ردا و عباء و نعلین، بیرون آمد. خدا را ستایش کرد و او را سپاس گزارد و آن‌گاه فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهَا مَعْدِرَةٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِلَيْكُمْ؛ إِنِّي لَمْ آتِكُمْ حَتَّى أَتَنِّي كُتُبُكُمْ، وَقَدِمْتُ عَلَى رُسُلِكُمْ؛ أَنْ أَقْدِمَ عَلَيْنَا، فَإِنَّهُ لَيْسَ لَنَا إِمَامٌ، لَعَلَّ اللَّهَ يَجْمَعُنَا بِكَ عَلَى الْهُدَى. فَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى ذَلِكَ فَقَدْ جِئْتُمْ، فَإِنْ تَعَطَوْنِي مَا أَطْمَئِنُّ إِلَيْهِ مِنْ عُهْدِكُمْ وَمَوَاتِقِكُمْ أَقْدَمَ مِصْرُكُمْ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَكُنْتُمْ لِمَقْدَمِي كَارِهِينَ أَنْصَرَفْتُ عَنْكُمْ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أَقْبَلْتُ مِنْهُ إِلَيْكُمْ» «ای مردم! این، عذری است در پیشگاه خداوند عز و جل و شما. من پیش شما نیامدم، مگر پس از آنکه نامه‌های شما به من رسید و فرستادگانتان آمدند که: به سوی ما بیا که پیشوایی نداریم، امید است که خدا به وسیله‌ی تو ما را بر هدایت فراهم آورد. اگر بر این قرارید، آمده‌ام و اگر عهد و پیمانی می‌سپارید که بدان اطمینان یابم، به شهر شما می‌آیم، اما اگر چنین نکنید و آمدن مرا خوش نمی‌دارید، از پیش شما باز می‌گردم و به همان جا می‌روم که از آن، به سوی شما آمده‌ام.» آنان در مقابل وی، خاموش ماندند و به مؤذن خویش گفتند که: اقامه بگو. او نیز اقامه‌ی نماز را گفت. حسین علیه‌السلام به حر فرمود: «أَتُرِيدُونَ أَنْ تُصَلِّيَ بِأَصْحَابِك؟» «آیا می‌خواهی با یاران خویش نماز بگزاری؟» گفت: «نه، تو نماز می‌گزاری و ما نیز به تو اقتدا می‌کنیم.» پس حسین علیه‌السلام با آنان نماز خواند. آن‌گاه به درون [خیمه] رفت و یارانش به گرد او جمع آمدند. حر نیز به جای خویش رفت و وارد خیمه‌ای شد که برایش برپا کرده بودند.

۱ شهادت‌نامه امام حسین(ع)، صص ۳۷۷

جمعی از یارانش، دور او جمع شدند و بقیه سپاه نیز رفتند و از نو، صف بستند و هر کدام، عنان مرکب خویش را گرفته و در سایه آن نشسته بود.

سخنرانی امام(ع) بعد از نماز عصر و گفتگو با حرّ^۱

وقتی عصر شد، حسین علیه السلام به یارانش فرمود: «برای حرکت، آماده باشید.» پس از آن، بیرون آمد و مؤذن خویش را خواند و او ندای نماز داد و اقامه گفت. سپس حسین علیه السلام پیش آمد و با یارانش و سپاهیان حرّ نماز گزارد. آنگاه رو به جماعت کرد و خدا را ستایش نمود و او را سپاس گزارد و سپس گفت: «أَمَّا بَعْدُ، أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنَّكُمْ إِن تَتَّقُوا وَتَعْرِفُوا الْحَقَّ لَأَهْلِهِ يَكُنْ أَرْضَى لَلَّهِ، وَنَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ أَوْلَى بِوِلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ عَلَيْكُمْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُدَّعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ، وَالسَّائِرِينَ فِيكُمْ بِالْجَوْرِ وَالْعُدْوَانِ، وَإِنْ أَنْتُمْ كَرِهْتُمُونَا، وَجَهَلْتُمْ حَقَّنَا، وَكَانَ رَأْيُكُمْ غَيْرَ مَا أَتَنَى كُتُبُكُمْ وَقَدِمْتَ بِهِ عَلَيَّ رُسُلُكُمْ، انصَرَفْتُ عَنْكُمْ» «اما بعد، ای مردم! اگر پروا پیشه کنید و حق را از آن صاحبانش بدانید بیشتر مایه رضای خدا خواهد بود. ما اهل بیت، به ولایت این امر سزاوارتر از اینان هستیم که مدعی چیزی‌اند که از آن ایشان نیست و در میان شما به ستم و تجاوز عمل می‌کنند. و اگر ما را خوش ندارید و حق ما را نمی‌شناسید و رأی شما جز آن است که در نامه‌هایتان به من رسیده و فرستادگانتان به نزد من آورده‌اند، از نزد شما باز می‌گردم.»

حرّ بن یزید گفت: «به خدا ما نمی‌دانیم این نامه‌ها که می‌گویی چیست!» حسین علیه السلام فرمود: «ای عقبه بن سمعان! دو خورجینی را که نامه‌های آنها در آن است بیاور.» عقبه، دو خورجین پر از نامه آورد و پیش روی آنها ریخت. حرّ گفت: «ما جزو این گروهی که به تو نامه نوشته‌اند نیستیم. به ما دستور داده‌اند که وقتی به تو رسیدیم، از تو جدا نشویم تا تو را نزد عبیدالله بن زیاد ببریم.» حسین علیه السلام فرمود: «الْمَوْتُ أَدْنَى إِلَيْكَ مِنْ ذَلِكَ» «مرگ، از این کار به تو نزدیک‌تر است.» آنگاه به یاران خویش فرمود: «برخیزید و سوار شوید.»

۱ شهادت‌نامه امام حسین(ع)، ص ۳۷۸

پیوست ۱: مسلم بن عقیل در کوفه^۱

وارد شدن مسلم به کوفه و بیعت مردم با او^۲

تاریخ الطبری: مسلم آمد تا وارد کوفه شد و در خانه مختار بن ابی عبید فرود آمد. شیعیان به رفت و آمد با مسلم پرداختند. چون گروهی از کوفیان در آن جا اجتماع کردند، مسلم، نامه حسین علیه السلام را برایشان خواند و آنان به شدت گریستند. آن‌گاه عابس بن ابی شیبب شاکری برخاست و حمد خدا کرد و او را سپاس گزارد و گفت: «اما بعد، من از طرف مردم، سخن نمی‌گویم و نمی‌دانم در درون آنها چه می‌گذرد و تو را در باره آنان نمی‌فرییم. به خدا سوگند، از آنچه خودم را برای آن آماده کرده‌ام، سخن می‌گویم. به خدا سوگند، هر گاه مرا فرا بخوانید، شما را اجابت می‌کنم و به همراه شما با دشمنانتان می‌جنگم و با شمشیرم از شما دفاع می‌کنم تا خدا را ملاقات کنم و از این کار، چیزی جز رضای خدا نمی‌خواهم.»

سپس حبیب بن مظاهر فقعسی برخاست و گفت: «خدا تو را رحمت کند! با جملاتی کوتاه، آنچه در دل داشتی، گفتی.» سپس گفت: «سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، من نیز مانند عابس هستم.» سپس حنفی، مانند همین سخنان را بر زبان راند. حجاج بن علی گفت: «به محمد بن بشر گفتیم: تو هم سخنی داری؟» گفت: «دوست دارم خداوند، اصحابم را با پیروزی، عزیز گرداند ولی دوست ندارم کشته شوم و خوش نمی‌دارم که دروغ بگویم.»

شیعیان به نزد مسلم رفت و آمد داشتند، تا این که محل اقامت او شناسایی شد و خبر به نعمان بن بشیر رسید.

الإرشاد: مسلم بن عقیل آمد تا وارد کوفه شد و در منزل مختار بن ابی عبید، سُکنی گزید. شیعیان به رفت و آمد نزد او رو آوردند. هر گاه گروهی از شیعیان نزد او اجتماع می‌کردند،

۱ این بخش شامل مجموعه‌ای از گزارش‌ها، از منابع مختلف، است. در ابتدای هر گزارش نام منبع آن آمده است.

۲ شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۲۳۸

و آله هستیم. آن کس که به رسالت انتخاب نمودی و امین و حیش قرار دادی. پس در کار ما برای ما گشایش و راه بیرون شدنی [از تنگنا] قرار ده، به رحمت ای مهربان‌ترین مهربانان.»

پس یاران وی سوار شدند و منتظر ماندند تا زنان نیز سوار شدند. آنگاه حسین علیه‌السلام به یاران خود فرمود: «برمی‌گردیم!» چون خواستند که برگردند، سپاهیان حرّ مانع شدند. حسین علیه‌السلام به حرّ گفت: «تَكَلَّتْكَ أُمُّكَ! ما تُرِيدُ؟» «مادر به ماتمت بنشیند! چه می‌خواهی؟» حرّ گفت: «به خدا، اگر کسی از عرب جز تو این سخن را به من گفته بود و در این وضع بود که تو هستی، هر که بود، از آرزو کردن عزاداری مادرش دریغ نمی‌کردم. اما به خدا، از مادر تو نمی‌توان سخن گفت مگر به نیکوترین شکل.» حسین علیه‌السلام فرمود: «پس چه می‌خواهی؟» گفت: «به خدا، می‌خواهم تو را نزد عبیدالله بن زیاد ببرم.» حسین علیه‌السلام فرمود: «در این صورت، به خدا که با تو نمی‌آیم.» حرّ گفت: «در این صورت، به خدا که تو را و نمی‌گذارم.»

چون سخن در میان آن دو بسیار شد، حرّ گفت: «به من دستور جنگ با تو را نداده‌اند. فقط دستور داده‌اند که از تو جدا نشوم تا تو را به کوفه برسانم. اگر ایبا داری، راهی را در پیش بگیر که تو را به کوفه نرساند و به سوی مدینه هم نبرد، که میان من و تو انصاف باشد، تا من برای ابن زیاد نامه بنویسم و تو نیز اگر می‌خواهی به یزید نامه بنویسی، بنویسی، یا اگر می‌خواهی به ابن زیاد بنویسی، بنویسی. شاید خدا تا آن وقت کاری پیش آورد که مرا از ابتلا به کار [جنگ با] تو معاف دارد.» به این ترتیب کاروان حسین علیه‌السلام با همراهی سپاهیان حر در مسیری، جز راه کوفه و مدینه، روانه شد.

روایت شده است که چون دو گروه حرکت کردند، حر به حسین علیه‌السلام گفت: «یا حسین، اِنِّی اُذْکِرُکَ اللّٰهَ فِی نَفْسِکَ فَاِنِّی اَشْهَدُ لَکَ لَنْ قَاتَلْتُ لَنْقَتَلَنَّ» «ای حسین، خدا را در مورد جانت به یاد می‌آورم، پس گواهی می‌دهم که اگر بجنگی کشته خواهی شد.» امام علیه‌السلام پاسخ داد: «اَفَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِی؟ وَ هَلْ یَعْدُو بِکُمْ الْخَطْبُ اَنْ تَقْتُلُوْنِی؟ وَ سَأَقُولُ مَا قَالَ اَخُو الْاَوْسِ لَابْنِ عَمَّهٖ وَ هُوَ یُرِیدُ نَصْرَةَ رَسُوْلِ اللّٰهِ:

سَأَمْضِی وَمَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَی الْفَتَى اِذَا مَا نَوَى حَقًّا وَجَاهِدًا مُسْلِمًا
وَ وَاَسَى الرَّجَالَ الصَّالِحِیْنَ بِنَفْسِهِ وَ فَارَقَ مُتَبَوِّرًا وَ خَالَفَ مُجْرِمًا

فَإِنْ عَشْتُ لَمْ أَدْمَمْ وَإِنْ مِتُّ لَمْ أَلَمْ كَفَى لَكَ ذَلًّا أَنْ تَعِيشَ وَتُرْغَمَا»

«آیا مرا با مرگ می ترسانی؟ و آیا بیش از کشتن من از شما کاری ساخته است؟ من همان می گویم که که برادر اوسی آنگاه که می خواست به یاری پیامبر خدا بشتابد به پسرعمویش [که مخالف شرکت در جنگ بود] گفت:

من به این راه می روم و مرگ بر جوانمرد ننگ نیست، آنگاه که آهنگ حق کند و بجنگد در حالی که مسلمان باشد؛

در راه مردان صالح جان خویش فدا کند، و از هر ناشایستی جدا شده و با هر تبهکاری مخالفت کند.

اگر زنده بمانم سرزنشی بر من نیست و اگر جان باختم ملامتی نمی شوم، اما تو را خواری همین بس که زنده بمانی به ننگ.»

در منزل بیضه^۱

کاروان امام علیه السلام و سپاهیان حر در مسیری به راه افتادند تا به منزلی به نام بیضه رسیدند. امام علیه السلام در این منزل برای یاران خویش و سپاهیان خُر سخترانی کرد. او نخست حمد و سپاس خدا را به جا آورد و سپس فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحَرَامِ اللَّهِ نَاكِتًا عَهْدَهُ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ . أَلَا وَ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزَمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَ تَرَكَوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ وَ أَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَ عَظَّلُوا الْخُدُودَ وَ اسْتَأْثَرُوا بِالْفِتْنَةِ وَ أَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ وَ حَرَمُوا حَلَالَهُ وَ أَنَا أَحَقُّ مَنْ غَيَّرَ . وَ قَدْ أَتَيْتَنِي كُتُبُكُمْ وَ قَدِمْتُمْ عَلَى رَسُولِكُمْ بِيَعْتِكُمْ أَنْكُمْ لَا تَسْلَمُونِي وَ لَا تَخَذِلُونِي فَإِنْ أَتَمَّمْتُمْ عَلَى بِيَعْتِكُمْ تُصَيِّبُوا رُشْدَكُمْ فَإِنَّا الْحَسِينُ بْنُ عَلِيٍّ وَ ابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ نَفْسِي مَعَ أَنْفُسِكُمْ

۱ «ترغما» را چنین معنی کرده اند: زبون و خوار شوی و نتوانی از حق خود دفاع کنی، بینی ات را به خاک بمالند.

۲ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۶۱

تن جدا کند؛ اما لرزه بر اندامش افتاد و نتوانست این کار را انجام دهد. شمر به او گفت: «خدا بازوانت را بشکند! چرا می لرزی؟» سپس خود شمر پیاده شد و سر امام علیه السلام را قطع کرد و آن را به خولی بن یزید داد و گفت: «آن را برای امیر عمر بن سعد ببر.»

آخرین مناجات حسین بن علی (ع)^۱

گفته شده که آخرین دعای حسین بن علی علیه السلام، هنگامی که او را در میان گرفتند و مغلوب شد، این بود: «اللَّهُمَّ [أَنْتَ] مُتَعَالَى الْمَكَانِ، عَظِيمُ الْجَبَرُوتِ، شَدِيدُ الْمِحَالِ، غَنِيٌّ عَنِ الْخَلَائِقِ، عَرِيضُ الْكِبْرِيَاءِ، قَادِرٌ عَلَى مَا تَشَاءُ، قَرِيبُ الرَّحْمَةِ، صَادِقُ الْوَعْدِ، سَابِعُ النِّعْمَةِ، حَسَنُ الْبَلَاءِ، قَرِيبٌ إِذَا دُعِيَتْ، مُحِيطٌ بِمَا خَلَقْتَ، قَابِلُ التَّوْبَةِ لِمَنْ تَابَ إِلَيْكَ، قَادِرٌ عَلَى مَا أَرَدْتَ، وَمُدْرِكٌ مَا طَلَبْتَ، وَشَكُورٌ إِذَا شُكِرْتَ، وَذَكُورٌ إِذَا ذُكِرْتَ، أَدْعُوكَ مُحْتَاجًا، وَأَرْغَبُ إِلَيْكَ فَقِيرًا، وَأَفْرَعُ إِلَيْكَ خَائِفًا، وَأَبْكِي إِلَيْكَ مَكْرُوبًا، وَأَسْتَعِينُ بِكَ ضَعِيفًا، وَأَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ كَافِيًا؛ أَحْكَمُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا، فَإِنَّهُمْ غَرَّبُونَا وَخَدَعُونَا وَخَذَلُونَا، وَغَدَرُوا بِنَا وَقَتَلُونَا، وَنَحْنُ عَتْرَةُ نَبِيِّكَ، وَوَلَدُ حَبِيبِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الَّذِي اصْطَفَيْتَهُ بِالرَّسَالَةِ، وَاتَّمَمْتَهُ عَلَى وَحْيِكَ، فَاجْعَلْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا فَرْجًا وَمَخْرَجًا، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» «خداوند! تو والا مکان، سترگ اقتدار، سخت کیفر و بی نیاز از آفریده هایی؛ بزرگی ات فراگیر است و به آنچه بخواهی توانایی؛ رحمت نزدیک و وعده ات صادق است؛ فرو ریزنده ی نعمت، نیکو آزمون، و چون خوانده شوی نزدیکی؛ بر آنچه آفریده ای احاطه داری؛ توبه ای آن کس را که به سويت توبه کند پذیری؛ بر آنچه اراده کنی توانایی؛ آنچه را که بخواهی درخواهی یافت؛ کسی را که شکر گزار تو باشد شکرگزار؛ یاد کننده ات را یادکننده ای. من تو را خوانم که نیازمندم، و به سوی تو روی آرم که در مانده ام. از تو فریاد خواهیم که ترسانم، و در برابرت می گریم که غمگینم، از تو مدد می طلبم که ناتوانم، و بر تو توکل می کنم که بسنده ای. در میان ما و قوم ما داوری کن که آنان ما را فریفتند و نیرنگ زدند و ما را وا نهادند و به ما خیانت کردند و به قتلمان رسانیدند، و ما خاندان پیامبر تو و فرزندان حبیب تو محمد صلی الله علیه

۱ شهادت نامه ی امام حسین (ع)، ص ۴۹۹

کرد و شمشیر، آن را از آرنج، قطع کرد و فقط به پوست آویزان ماند. عبدالله، مادرش را صدا زد. حسین علیه السلام او را گرفت و به سینه اش چسباند و گفت: «یا بن اخی، اصبر علی ما نزل بک، واحتسب فی ذلک الخیر، فإن الله یلحقک بآبائک الصالحین؛ برسول الله صلی الله علیه و آله وعلی بن ابی طالب، وحمزة و جعفر، والحسن بن علی صلی الله علیهم اجمعین» «ای فرزند برادرم! بر آنچه به تو رسیده، شکیبایی کن و آن را خیر به شمار آور، که خداوند، تو را به پدران شایسته‌ها ملحق می‌کند؛ به پیامبر خدا، علی بن ابی طالب، حمزه، جعفر و حسن بن علی، که خداوند بر همه آنان درود فرستد.»

گفته شده است که حرمله بن کاهل تیری به عبدالله بن حسن(ع) زد و وی را به شهادت رساند.

امام علیه السلام در میدان شهادت^۱

سرانجام همه‌ی یاران امام علیه السلام به شهادت رسیدند، و آن حضرت به تنهایی، در حالی که از زخم‌های بسیار برداشته بود، شمشیر می‌زد و سپاهیان را می‌راند. پیادگان بر او یورش می‌بردند و او نیز به آن‌ها یورش می‌برد و آن‌ها را از چپ و راست می‌تاراند.

آنگاه حسین علیه السلام را تیرباران کردند. امام علیه السلام از جنگیدن باز ماند و آنان در برابرش صف کشیدند.

سپاهیان عمر سعد از این ابا داشتند که به امام علیه السلام نزدیک شوند. گویی که هر گروهی می‌خواست گروه دیگر کار را تمام کند. شمر بن ذی الجوشن، سواران و پیادگانش را ندا داد و گفت: «وای بر شما! مادرانتان به عزایتان بشینند! چه چیزی را از او انتظار می‌کشید؟» پس، از هر سو به حسین علیه السلام حمله شد. هر کس ضربه‌ای به وی می‌زد، تا آنکه امام علیه السلام به زمین افتاد.

خولی بن یزید اصبحی، بی‌درنگ، از اسب پیاده شد تا سر حسین بن علی علیه السلام را از

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۶۲۱، ۶۲۶، ۶۳۷

وأهلی مع أهلکم ولکم فی أسوة وان لم تفعلوا ونقضتم عهدکم وخلفتم بیعتی من اغناقکم ماهی لکم بنکر لقد فعلتموها بأبی و اخی و ابن عمی مسلم فالمرور من اغتر بکم فخطکم اخطاءتم ونصیبکم ضیعتم ومن نکث فانما ینکث علی نفسه و سیغنی الله عنکم والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته» «ای مردم! همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که فرمانراوایی ستمگر را ببیند که حرام‌های خدا را حلال می‌شمرد، پیمان خدا را می‌شکند، با سنت رسول خدا مخالفت می‌کند و در میان بندگان خدا بر اساس گناه و تجاوز رفتار می‌کند، آنگاه نه در عمل بر او بشورد و نه با گفتار، بر خداست که [در روز جزا] او را به همان جایگاهی در آورد که آن ستمگر را در می‌آورد.

بدانید، اینان به پیروی شیطان چسبیده‌اند و اطاعت رحمان را ترک گفته‌اند. تباهی‌ها را آشکار ساخته، حدود [خداوندی] را تعطیل کرده، ثروت‌ها را به خویش اختصاص داده و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام ساخته‌اند، و من از هر کس دیگر سزاوارترم که [بر ایشان] بشورم.

نامه‌های شما به من رسید و فرستادگانتان در آمدند که: مرا تسلیم نمی‌کنید و از یاری‌ام باز نمی‌مانید. اگر بر بیعت خود بمانید به رشد [و هدایت‌یافتگی] خود می‌رسید. اینک من حسین، پسر علی و پسر فاطمه دخت رسول خدایم، خود با شمایم و کسانم با کسان شمایند و برای شما در من اسوه‌ای [و الگویی] است.

و اگر چنین نکرید و پیمان شکستید و دست از بیعت خود برداشتید، به جانم سوگند که این رفتار از شما ناشناخته نیست، که قبلاً با پدر و برادر و پسرعمویم مسلم نیز چنین کردید. فریب‌خورده کسی است که فریب شما را بخورد. شما سعادت خود نشناختید و نصیب خود را ضایع کردید، و هر کس پیمان شکنند همانا به زیان خود پیمان شکسته [سوره فتح، ۱۰]، و به زودی خدا [مرا] از شما بی‌نیاز خواهد ساخت. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.»

کاروان امام علیه‌السلام به منزل بنی‌مُقاتِل رسید و آنجا فرود آمد. حسین علیه‌السلام خیمه‌ای برافراشته دید و پرسید: «این خیمه از آن کیست؟» گفتند: «عبیدالله بن حرّ جعفی». امام علیه‌السلام نخست فرستاده‌ای را نزد او روانه کرد. فرستاده نزد عبیدالله آمد و گفت: «این حسین فرزند علی است و از تو می‌خواهد تا نزد او روی.» عبیدالله بن حرّ پاسخ داد: «به خدا سوگند من از کوفه خارج نشدم مگر به خاطر دیدن فراوانی کسانی که برای جنگ با او بیرون می‌شدند و واگذاشتن شیعیانش او را و [اینکه] دانستم او کشته می‌شود و من نمی‌توانم یاری‌اش کنم. پس، دوست ندارم که او مرا ببیند یا من او را ببینم.» فرستاده‌ی امام علیه‌السلام نزد وی بازگشت و سخن ابن‌حر را نقل کرد.

امام علیه‌السلام خود برخاست و به خیمه‌ی عبیدالله آمد و او را به یاری خویش خواند. عبیدالله گفت: «به خدا سوگند من می‌دانم که هر کس تو را همراهی کند در آخرت سعادت‌مند خواهد بود ولی گمان نمی‌کنم یاری من به حال تو سودی داشته باشد، و در کوفه کسی را ندیدم که مصمم به یاری و پشتیبانی شما باشد. پس به خدا سوگندت می‌دهم که مرا به این کار نکشانی که من از مرگ سخت‌گریزانم ولی اسب خود، مُلَحِقَه، را به تو می‌دهم، اسبی که با آن دشمنی را تعقیب نکرده‌ام جز اینکه به او رسیده‌ام و هیچ دشمنی مرا تعقیب نکرده است مگر اینکه از چنگال او نجات یافته‌ام.»

امام علیه‌السلام در پاسخ وی چنین فرمود: «أَمَّا إِذَا رَغِبْتَ بِنَفْسِكَ عَنَّا فَلَا حَاجَةَ لَنَا فِي فَرَسِكَ» «اکنون که خود را از ما دریغ داشتی، ما را حاجتی به اسب تو نیست.»

۱ الاخبار الطوال، ص ۲۵۰

۲ عبیدالله بن حر از دلاوران کوفه بود. در زمان خلافت امام علی(ع) به شام رفت و به نام خون‌خواهی عثمان در جنگ صفین در سپاه معاویه قرار گرفت. اما پس از شهادت امام علی(ع) از معاویه کناره گرفت و در کوفه سکنی گزید. گزارش‌هایی از غارتگری اموال مردم توسط وی، بعد از مرگ یزید در منابع تاریخی نقل شده است.

حائل شوید و آب را در اختیارش نگذارید.»

در آن سو، عده‌ای از دشمنان که عباس علیه‌السلام را از حسین علیه‌السلام جدا کرده بودند، از هر طرف بر او حمله بردند و عباس با ایشان جنگید تا به شهادت رسید.

شرکت کنندگان در قتل او، زید بن ورقاء و حکیم بن طفیل بودند که پس از آنکه زخم‌هایش افزون شد و دیگر نتوانست حرکت کند، او را به شهادت رساندند.

در شهادت عبدالله بن حسن(ع)^۱

گروهی از پیادگان سپاه عمر بن سعد، به فرماندهی شمر بن ذی‌الجوشن، پیشروی کردند و به سوی خیمه‌ای که خانواده حسین علیه‌السلام در آن بود، رفتند و میان او و خیمه‌هایش، مانع شدند. حسین علیه‌السلام رو به آنان گفت: «وَيْلَكُمْ! إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ، وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ يَوْمَ الْمَعَادِ، فَكُونُوا فِي أَمْرِ دُنْيَاكُمْ أحراراً ذَوِي أَحْسَابٍ، اَمْتَعُوا رَحْلِي وَأَهْلِي مِنْ طُعَامِكُمْ وَجُهَالِكُمْ» «وای بر شما! اگر دین ندارید و از روز معاد نمی‌هراسید، دست‌کم در دنیایتان آزاده و بزرگ‌منش باشید. خیمه و خانواده‌ام را از دستبرد اراذل و اوباشستان دور بدارید.» شمر گفت: «این [حق] برای تو هست، ای پسر فاطمه!»، پس به سمت حسین علیه‌السلام آمدند.

حسین علیه‌السلام به آنها حمله می‌برد و آنها را از هم می‌شکافت، تا آنکه آنها به طور کامل، گرد او را گرفتند. در این هنگام عبدالله بن حسن(ع)، که پسر بچه‌ای بود، به سوی او آمد. زینب علیها‌السلام او را گرفت تا نگاه دارد، حسین علیه‌السلام نیز به خواهرش گفت: «او را نگاه دار!» اما عبدالله تسلیم نشد و به سوی حسین علیه‌السلام دوید و در کنارش ایستاد.

یکی از دشمنان با شمشیر به سوی حسین علیه‌السلام حمله کرد. عبدالله گفت: «ای مادر خبیث! آیا عمویم را می‌کشی؟» آن مرد، شمشیرش را بر او زد. عبدالله، دستش را سپر

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۶۳۴، ۶۰۴، تاریخ طبری، ص ۴۶۸

در اواخر نبرد، حسین علیه‌السلام نزدیک خیمه‌ها آمد و نشست. فرزندش عبدالله بن حسین را - که خردسال بود - [برای خداحفاظی] نزد وی آوردند. امام علیه‌السلام، او را در آغوش گرفت که ناگاه تیری که مردی از بنی اسد به سوی حسین علیه‌السلام افکنده بود به کودک اصابت نمود. دست حسین علیه‌السلام از خون کودک پر شد. آن حضرت خون را به زمین ریخت و چنین دعا کرد: «رَبِّ إِنْ تَكُنْ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ مِنَ السَّمَاءِ، فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ، وَأَنْتَقِمَ لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» «پروردگارا! اگر یاری آسمانی را از ما دریغ داشتی، آن را برای چیزی بهتر قرار ده و انتقام ما را از این مردم ستمکار بگیر.» سپس آن کودک را آورد و کنار کشتگان خاندانش قرار داد.

شهادت حضرت ابوالفضل (ع)^۲

چون بسیاری از یاران حسین بن علی علیه‌السلام به شهادت رسیدند، عباس بن علی علیه‌السلام، به برادرانش عبدالله، جعفر و عثمان، فرزندان علی علیه‌السلام که مادر همگی آنها ام‌البنین عامری بود، گفت: «قدم پیش نهید، جانم به فدایتان، و از آقایتان حمایت کنید تا به پای او جان دهید.»

آنان همگی به میدان نبرد شتافتند و از حسین بن علی علیه‌السلام دفاع کردند تا به شهادت رسیدند. پس عباس خود به یاری حسین بن علی علیه‌السلام شتافت و هر کجا حسین علیه‌السلام می‌رفت با او بود و همراه وی می‌جنگید.

گفته شده که در حین نبرد، تشنگی بر حسین بن علی علیه‌السلام شدت گرفت و او تصمیم گرفت خود را به فرات برساند، سپاهیان ابن‌سعد از راه رسیدند و راه را بر امام علیه‌السلام بستند و یکی از آنان، که مردی از بنی‌دارم بود فریاد زد: «وای بر شما! میان او و فرات

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۵۷۱. در مورد نام این کودک و کیفیت شهادت وی اختلاف نظرهایی وجود دارد. برای اطلاعات بیشتر به صفحه ۵۶۷ همین منبع رجوع کنید.

۲ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۵۸۴ و ۵۸۵

در پاسخ عمرو بن قیس و پسر عمویش^۱

در همان منزل بنی‌مقاتل عمرو بن قیس مشرقی به همراه پسر عمویش به حضور حسین علیه‌السلام آمد. جریان این ملاقات از زبان عمرو بن قیس این‌گونه نقل شده است:

من و پسرعمویم در [منزلگاه] بنی‌مقاتل بر حسین علیه‌السلام وارد شدیم و بر او سلام کردیم. پسرعمویم به وی گفت: «ای ابا عبدالله! آنچه می‌بینم، خضاب است، یا محاسنتان به چنین رنگ است؟» فرمود: «خضاب است. پیری در بنی‌هاشم زودرس است.» آن‌گاه به ما رو کرد و پرسید: «برای یاری من آمده‌اید؟»

گفتم: «من مردی سالمند، بدهکار و عیالوارم و در دستم امانت‌های مردم است و نمی‌دانم [اگر با شما بیایم] چه می‌شود و دوست ندارم که امانت‌ها از دست بروند.» پسرعمویم نیز همین سخن را گفت. امام علیه‌السلام به ما فرمود: «فَانظُرُوا فَلَا تَسْمَعُوا لِي وَاعِيَةً وَلَا تَرِيًّا لِي سَوَادًا، فَإِنَّهُ مَنْ سَمِعَ وَاعَيْتَنَا أَوْ رَأَى سَوَادَنَا فَلَمْ يُجِبْنَا وَلَمْ يُغْنِنَا، كَانَ حَقًّا عَلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَكْبَهُ عَلَيَّ مَنخَرِيهِ فِي النَّارِ» «پس بروید تا فریاد [دادخواهی] ما را نشنوید و سیاهی [کاروان] ما را نبینید؛ چرا که هر کسی فریاد ما را بشنود و سیاهی ما را ببیند و ما را پاسخ نگوید و به یاری ما نشتابد، خداوند به طور قطع او را به رو در آتش جهنم افکند.»^۲

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۳۸۸

۲ در تاریخ طبری از شخص دیگری به نام ضحاک بن عبدالله شرقی نام برده شده است و گفتگوهایی مشابه گفتگوهای نقل شده از عمرو بن قیس به وی منتسب شده است. برخی محققین بر این عقیده‌اند که عمرو بن قیس مشرقی و ضحاک بن عبدالله شرقی در واقع یک شخصیت هستند. طبق متن تاریخ طبری، ضحاک بن عبدالله از پسرعمویش جدا شد و به امام (ع) پیوست، اما شرط کرد که فقط تا وقتی با امام (ع) بماند که به حال وی مفید باشد. ضحاک با شروع جنگ در روز عاشورا در صف یاران امام (ع) به دفاع از وی پرداخت، اما وقتی که حس کرد شهادت امام (ع) قطعی و نزدیک است، از امام (ع) اجازه رفتن گرفت و بر اسب خود سوار شد و گریخت. (سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۴۶)

کاروان امام علیه السلام در اواخر شب از منزل بنی مقاتل حرکت کرد. در هنگام حرکت ناگهان صدای امام به گوش رسید که می گفت: «أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». او این سخن را دو یا سه بار تکرار کرد. پسرش، علی اکبر علیه السلام، بر اسب خویش نزدیک آمد و گفت: «أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، پدر جان، جانم به فدایت، برای چه خدا را حمد نمودی و استرجاع گفستی؟» امام علیه السلام پاسخ داد: «يَا بُنَيَّ! إِنِّي خَفَقْتُ بِرَأْسِي خَفَقَةً، فَعَنَّ لِي فَارِسٌ عَلَى فَرَسٍ، فَقَالَ: الْقَوْمُ يَسِيرُونَ وَالْمَنَابِتُ تَسْرَى إِلَيْهِمْ، فَعَلِمْتُ أَنَّهَا أَنْفُسُنَا نُعَيْتْ إِلَيْنَا» «پسرم، مرا خواب ربود، و سواری را بر اسبی دیدم که گفت: این قوم می روند و مرگ به سوی ایشان همی رود. پس دانستم که از مرگمان به ما خیر می دهند.»

علی اکبر علیه السلام گفت: «يَا أَبَتِ، لَا أَرَاكَ اللَّهُ سَوْءًا، أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ؟» «پدر جان، خدا برایت بد نیاورد، مگر ما برحق نیستیم؟»

امام علیه السلام پاسخ داد: «بَلَىٰ وَ أَلَّذَىٰ إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ» «چرا، سوگند به آن که بازگشت بندگان به سوی اوست.»

علی اکبر گفت: «يَا أَبَتِ، إِذَا لَا بُدَّ لِي أَنْ تَمُوتَ مُحِقِّينَ» «پدر جان، پس باکی نیست که بمیریم در حالی که بر حقیق.» امام علیه السلام گفت: «جَزَاكَ اللَّهُ مِنْ وُلْدٍ خَيْرَ مَا جَزَىٰ وَلَدًا عَنْ وَاَلِدِهِ» «خدا، نیکوترین پاداشی را که به خاطر پدری به فرزندی داده، به تو بدهد.»

۱ شهادت نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۳۸۹

بنا به نقلی، دو نفر از قبیله‌ی «همدان» به نام «سیف بن حارث» و «مالک بن عبد» که با هم پسرعمو و از یک مادر بودند در روزهایی که هنوز رفت و آمد در میان کربلا و کوفه ممکن بود خودشان را به کربلا رسانند و به لشکریان حسین بن علی علیه السلام پیوستند. آن دو عموزاده در روز عاشورا در حالی که اشک می ریختند نزد آن حضرت آمدند. چون حسین بن علی علیه السلام گریه‌ی آنها را دید فرمود: «أَيُّ ابْنِي أَخَوِي مَا يَبْكِيكُمَا؟ فَوَاللَّهِ أُنْسِي لَأَرْجُو أَنْ تَكُونَا بَعْدَ سَاعَةٍ قَرِيرَ الْعَيْنَيْنِ» «فرزندان برادر! چه چیز شما را به گریه درآورده؟ که به خدا سوگند امیدوارم ساعتی دیگر چشم روشن [و شادمان] شوید.»

گفتند: «خدا ما را فدای تو کناد! ما بر خود گریه نمی کنیم، بلکه گریه‌ی ما بر توست که می بینیم دشمن تو را در میان گرفته و ما نمی توانیم به چیزی بیش از جان خود پاست بداریم.»

امام علیه السلام در پاسخ ایشان فرمود: «جَزَاكُمَا اللَّهُ يَا ابْنِي أَخَوِي عَنْ وُجْدِكُمَا مِنْ ذَلِكَ وَمَوَاسَاتِكُمَا إِتَائِي أَحْسَنَ جَزَاءِ الْمُتَّقِينَ» «فرزندان برادر! خدا در برابر این عاطفه و یاری شما بهترین پاداش پارسایان را عطایتان کند.»

پس آن دو جوان رو به میدان گذاشتند در حالی که گویی در رفتن بر یکدیگر سبقت می گیرند. در همین حال رو به سوی خیمه ها کردند و اینچنین با صدای بلند وداع نمودند: «السلام علیک یا بن رسول الله» و امام فرمود: «وَعَلَيْكُمَا السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» آنگاه به همراه هم وارد کارزار شدند و در مبارزه از یکدیگر حمایت می نمودند تا آنکه هر دو به شهادت رسیدند.

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۳۰۰

من از [روزی] مثل روز دسته‌ها [ی مخالف خدا] بر شما می‌ترسم؛ [از سرنوشتی] نظیر سرنوشت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که پس از آنها [آمدند]، و خدا بر بندگان [خود] ستم نمی‌خواهد. و ای قوم من، من بر شما از روزی که مردم یکدیگر را [به یاری هم] ندا درمی‌دهند بیم دارم؛ روزی که پشت‌کنان [به عنف] بازمی‌گردید برای شما در برابر خدا هیچ حمایتگری نیست و هر که را خدا گمراه کند او را راهبری نیست.^۱ [سوره ی غافر، ۳۲-۳۰].

ای قوم من، حسین را نکشید که خدا شما را به عذابی [سخت] هلاک می‌کند و هر که دروغ بندد نومید می‌گردد [سوره ی طه، ۶۱].»

حسین بن علی علیه السلام خطاب به وی چنین فرمود: «رَحِمَكَ اللَّهُ أَنَّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا الْعَذَابَ حِينَ رَدُّوا عَلَيْكَ مَا دَعَوْتَهُمْ إِلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ وَ نَهَضُوا إِلَيْكَ لِيَسْتَبِيحُوكَ وَأَصْحَابَكَ فَكَيْفَ بِهِمْ الْآنَ وَقَدْ قَتَلُوا إِخْوَانَكَ الصَّالِحِينَ» «رحمت خدا بر تو باد. در آن زمان که ایشان را به حق فراخواندی و نپذیرفتند و برخاستند تا خون تو و یارانت را بریزند مستوجب عذاب خدا شدند، پس چگونه است اکنون که برادران صالح تو را نیز کشته‌اند!»

حفظه پاسخ گفت: «صَدَقْتَ جُعِلَتْ فِدَاكَ. أَفَلَا نَرُوحُ إِلَى رَبِّنَا وَنَلْحَقُ بِإِخْوَانِنَا؟» «راست گفتی، جانم به فدایت! پس آیا به سوی پروردگار خود نرویم و به برادرانمان ملحق نگردیم؟»

امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود: «رُحٌ إِلَى خَيْرٍ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا وَ إِلَى مُلْكٍ لَا يَبْلَى» «رهسپار شو به سوی بهتر از دنیا و هر چه در آن است، و به سوی ملکی که زایل نشود.»

پس حفظه به رسم خدا حافظی گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَيَّ أَهْلَ بَيْتِكَ وَ عَرَفَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ فِي جَنَّتِهِ» «سلام بر تو ای ابا عبدالله، خداوند بر تو و اهل بیتت رحمت فرستد و در بهشت میان ما آشنایی آورد.» امام علیه السلام پاسخ داد: «آمین! آمین!» حفظه به سوی دشمن شتافت و جانانه جنگید تا به شهادت رسید.

۱ این آیات بیانگر سخنان مؤمن آل فرعون در مقابل فرعون و یاران اوست.

در کربلا

هنگام ورود به کربلا^۱

قافله امام علیه السلام و سپاهیان حرّ به حرکت خود ادامه دادند تا در حدود نینوا به کربلا رسیدند. ناگاه سواری کمان بر دوش از جانب کوفه نمایان شد. هر دو گروه به انتظار او ایستادند. چون نزدیک شد به حرّ و سپاهش سلام کرد و بر امام علیه السلام و یارانش سلام نکرد. نامه‌ای از عیدالله بن زیاد به حرّ داد که در آن چنین آمده بود: «فَجَعَجِعَ بِالْحُسَيْنِ حِينَ يُبْلَغُكَ كِتَابِي وَ يَقْدُمُ عَلَيْكَ رَسُولِي وَ لَا تَنْزِلُهُ إِلَّا بِالْعَرَاءِ فِي غَيْرِ حِصْنٍ وَ عَلَيَّ غَيْرِ مَاءٍ فَقَدْ أَمَرْتُ رَسُولِي أَنْ يَلْزَمَكَ وَ لَا يُفَارِقَكَ حَتَّى يَأْتِيَنِي بِإِنْفَاذِكَ أَمْرِي وَ السَّلَامُ» «اما بعد، چون نامه‌ام به تو رسید و فرستاده‌ام نزد تو آمد، بر حسین سخت گیر و او را جز در دشتی بی‌آب و گیاه فرود نیاور. به فرستاده‌ی خود دستور داده‌ام از تو جدا نشود تا خبر انجام فرمانم را بیاورد. والسلام.»

حر چون نامه را خواند، به امام (ع) علیه السلام نزدیک شد و گفت: «این نامه‌ای عیدالله بن زیاد است که فرمانم داده در همین جا که نامه‌اش رسیده بر شما سخت گیرم و به فرستاده‌ی خود دستور داده از من جدا نشود تا فرمانش را اجرا کنم.»

یزید بن مهاجر کندی، که در سپاه امام علیه السلام بود، به فرستاده‌ی ابن زیاد نگریست و او را شناخت و گفت: «مادرت به عزایت نشیند، این چه کاری است که برای آن آمده‌ای؟»

گفت: «از امام و پیشوای خود پیروی نمودم و به بیعتم وفا کردم.»

ابن مهاجر پاسخ داد: «بَلْ عَصَيْتَ رَبِّكَ وَ أَطَعْتَ إِمَامَكَ فِي هَلَاكِ نَفْسِكَ وَ كَسَبْتَ الْعَارَ وَ النَّارَ وَ بَسَّ الْإِمَامُ إِمَامُكَ. قَالَ اللَّهُ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْغُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ فَأَمَامُكَ مِنْهُمْ» «بلکه پروردگار خود را نافرمانی کردی و از پیشوایت در هلاکت خود پیروی نمودی و ننگ و آتش به دست آوردی. چه بد پیشوایی است پیشوای

۱ الارشاد، ج ۲، ص ۸۴

تو. خداوند فرمود، و گرامی است گوینده: و آنان را پیشوایانی که به سوی آتش می‌خوانند گردانیدیم، و روز رستاخیز یاری نخواهند شد [سوره‌ی قصص، ۴۱]. پیشوای تو از ایشان است.»

حرّاروان امام علیه‌السلام را در دشتی بی آب و آبادانی فرود آورد. امام علیه‌السلام گفت: «بگذار در آبادی‌های نینوا و غاضریّه یا شقیّه فرود آییم.» حر گفت: «به خدا سوگند نمی‌توانم، این مرد آمده تا مراقب من باشد.»

زهیر بن قین به امام علیه‌السلام گفت: «ای پسر رسول خدا، به خدا که من آینده را سخت‌تر از حال می‌بینم. هم‌اینک جنگ با اینان آسان‌تر است از جنگ با کسانی که پس از این‌گردد خواهند آمد؛ به جانم سوگند که سپاهیان [بسیار] خواهند آمد که با آنان برابری نتوانیم کرد.» امام علیه‌السلام فرمود: «مَا كُنْتُ لِأَبْدَأَهُمْ بِالْقِتَالِ» «من آغازگر جنگ نخواهم بود.» سپس فرود آمد.

فردای آن روز، در سوم محرم سال ۶۱ هجری، عمر بن سعد بن ابی‌وقاص با چهار هزار سوار از راه رسید و در کربلا اردو زد.

خطبه‌ی امام پس از ورود به کربلا^۱

حسین بن علی علیه‌السلام پس از توقیفی کوتاه، در میان یاران و فرزندان و افراد خاندان خویش این خطبه را ایراد نمود:

«أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ نَزَلَ بِنَا مِنْ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ وَ أَنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ أَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا وَ لَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صِبَايَةٌ كُصْبَايَةِ الْإِنَاءِ وَ خَسِيسُ عَيْشِ كَالْمَرْعَى الْوَيْبِلِ إِلَّا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا، النَّاسُ عِبِيدُ الدُّنْيَا وَ الَّذِينَ لَعِقُوا عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۹۵

۲ درباره‌ی محل این سخنرانی اختلاف است. در بعضی گزارش‌ها این محل دُوخَسَم یا عَذِيب هَجَانَات دانسته شده است، ر.ک. به شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۳۸۲

همان‌گونه که شهادت دیگر یارانش را دیده، شهادت تو را نیز ببیند و پاداش شکیبایی بر آن را ببرد، و من نیز پاداش شکیبایی بر تو را ببرم. اگر در این لحظه، کس دیگری از تو نزدیک‌تر داشتم، خوش داشتم که او را پیش بیندازم تا برای کسب رضای خدا بر شهادت او شکیبایی کنم که امروز، برایمان سزاوار است با هر چه می‌توانیم، کسب پاداش کنیم؛ که پس از امروز، دیگر عملی نیست و تنها حساب است.»

آنگاه شوذب آمد و بر حسین علیه‌السلام سلام داد و روانه میدان شد و جنگید تا به شهادت رسید.

پس از آن، عابس نزد امام علیه‌السلام آمد و گفت: «یا ابا عبدالله! به خدا سوگند که در روی زمین، هیچ کس، چه دور و چه نزدیک، نزد من عزیزتر و محبوب‌تر از تو نیست. اگر می‌توانستم با چیزی عزیزتر از جان و خونم، ستم و کشته شدن را از تو دور کنم، چنین می‌کردم. درود بر تو، یا ابا عبدالله! خداوند را گواه می‌گیرم که بر مسیر هدایت از جانب تو و از جانب پدرت هستم.» پس به میدان رزم شتافت.

گفته شده که چون سپاهیان عمر سعد، عابس را دیدند، او را شناختند و به خاطر شهرت او به دلاوری هیچ‌کس حاضر به مبارزه‌ی تن به تن با وی نشد. تعداد زیادی از سپاهیان عمر سعد به سوی او سنگ پرتاب کردند و سپس او را احاطه کردند و به شهادت رساندند.

خطاب به حنظله شبامی^۱

یکی دیگر از یاران و اصحاب حسین بن علی علیه‌السلام به نام حنظله‌ی شبامی در دفاع از امام پیش روی او ایستاد و خطاب به دشمن فریاد زد: «يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ. مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَنَمُودٍ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ. وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ. يَوْمَ تُؤَلُّونَ مَذْبَرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ يَا قَوْمِ لَا تَقْتُلُوا حُسَيْنًا فَيُسْحِتْكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ وَ قَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى» «ای قوم من،

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۹۸، تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۳۷

کردی، اگر نصیحتشان فایده‌ای داشته باشد.»

با شروع جنگ، زهیر و حرّ بن یزید با کمک هم به نبرد شتافتند. هر گاه یکی از آن‌ها به محاصره می‌افتاد، دیگری نجاتش می‌داد تا اینکه حر به شهادت رسید. در هنگام نماز ظهر، زهیر از جمله مدافعان نمازگزاران بود.

نقل شده که زهیر بن قین پس از یک حمله و جنگ شدید، به خیمه‌ها و به حضور امام برگشت و در حالی که دستش را روی شانه‌ی امام گذاشت و برای دومین بار اذن جهاد می‌خواست، این دو بیت شعر را خواند: «جانم به فدای تو که هدایت یافتی و هدایت کردی؛ امروز روزی است که جد تو پیامبر را ملاقات می‌کنم، و حسن و علی مرتضی را و جعفر طیار، آن جوانمرد سلاح به تن را ملاقات می‌کنم، و اسدالله حمزه، آن شهید زنده را ملاقات می‌کنم.»

امام علیه‌السلام در پاسخ وی فرمود: «وَأَنَا أَلْقَاهُمْ عَلَى اثْرِكَ» «من نیز در پی تو به دیدار آنان خواهم آمد.» زهیر به میدان نبرد بازگشت و جنگید تا به شهادت رسید.

شهادت عابِس بن ابی‌شَبِیب و شَوْذَب^۱

عابِس بن ابی‌شَبِیب شاکری^۲، همراه با شَوْذَب، هم‌پیمان قبیله‌اش، از سپاهیان امام علیه‌السلام بودند. پس از آغاز نبرد، عابِس به شَوْذَب گفت: «قصد داری چه کنی؟»

شَوْذَب پاسخ داد: «چه کنم؟! همراه تو در دفاع از فرزند فاطمه، دختر رسول خدا، می‌جنگم تا کشته شوم.»

عابِس گفت: «همین گونه هم به تو گمان می‌رفت؛ امّا نه! پیش روی اباعبدالله برو، تا

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، صص ۵۳۶-۵۳۵، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۳

۲ عابِس، یکی از دلاورترین و کوشاترین یاران امام حسین(ع) بوده است. وی، نخستین کسی است که وقتی مسلم، نامه‌ی امام(ع) را برای جمعی از شیعیان کوفه قرائت کرد، از جا برخاست و در حمایت از او سخن گفت (ر.ک. به ص ۸۱). عابِس، نامه‌ی مسلم را به سوی امام(ع) برد و از آن پس ملازم وی بود تا در کربلا به شهادت رسید.

مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ»

«اما بعد، برای ما آن پیش آمده که می‌بینید. همانا دنیا دگرگون شده و زشتی آن آشکار گردیده و نیکی آن پشت کرده و از آن باقی نمانده جز اندکی، همانند اندکی [آب] که ته ظرفی باقی بماند، و زندگی‌ای پر از خواری در چراگاهی پرسنگلاخ. آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل باز داشته نمی‌شود؟ [در این هنگام] شایسته است که مؤمن به دیدار پروردگار رغبت کند. همانا من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستم‌پیشگان را جز سختی و رنج نمی‌بینم. مردم بندگان دنیا بیند، و دین، بازیچه‌ای بر سر زبان آن‌هاست؛ تا زمانی که زندگی‌شان بچرخد، حول دین می‌گردند، اما چون به بلاها آزموده شوند دینداران اندکند.»

نامه‌ای به محمد حنفیه^۱

روایت شده که حسین بن علی علیه‌السلام پس از ورود به کربلا خطاب به محمد حنفیه و افراد بنی‌هاشم که با امام علیه‌السلام همسفر نشده بودند، چنین نوشت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ وَ مِنْ قَبْلِهِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ. أَمَّا بَعْدُ، فَكَأَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ وَ كَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ. وَالسَّلَامُ.» «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. از حسین بن علی به محمد بن علی و افراد بنی‌هاشم که نزد اویند، اما بعد، گویی دنیا هرگز نبوده است و گویی آخرت هرگز زوال نداشته است. والسلام.»

در پاسخ نامه‌ی ابن زیاد^۲

حرّ با نامه‌ای ورود حسین علیه‌السلام به کربلا را به ابن‌زیاد اطلاع داد و او این نامه را خطاب به امام نوشت: «اما بعد، من از ورود شما به سرزمین کربلا مطلع شدم و امیرمؤمنان یزید بن معاویه به من دستور داده که سر به بالین راحت نگذارم و شکم از غذا سیر ننمایم تا تو را به قتل برسانم یا اینکه به فرمان من و به حکومت وی گردن نهی. والسلام.»

۱ سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۹۹

۲ سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۰۱

امام علیه‌السلام چون نامه ابن‌زیاد را خواند، آن را بر زمین انداخت و چنین فرمود: «لَا أَفْلَحَ قَوْمٌ اشْتَرَوْا مَرْضَاتِ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ» «رستگار نشوند مردمی که خشنودی مخلوق را به بهای کسب غضب خالق خریدند.»

نامه‌رسان درخواست پاسخ نامه را نمود. امام علیه‌السلام در جواب او فرمود: «مَأَلُهُ عِنْدِي جَوَابٌ لِأَنَّهُ حَقَّتْ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ» «برای او در نزد من پاسخی نیست، همانا او مستحق عذاب خداوند گردید.» چون نامه‌رسان نزد ابن‌زیاد برگشت و عکس‌العمل امام را در مورد نامه‌اش به اطلاع وی رسانید، ابن‌زیاد شدیداً خشمناک شد.

گفتار امام در عصر تاسوعا^۱

عصر پنجشنبه نهم محرم لشکر عمرسعد تحرکاتی انجام داد و آماده برای حمله شد.

امام علیه‌السلام به برادرش ابوالفضل علیه‌السلام فرمود: «إِرْكَبْ بِنَفْسِي أَنْتَ يَا أَحْسَى حَتَّى تَلْقَاهُمْ فَتَقُولَ لَهُمْ مَا لَكُمْ؟ وَمَا بَدَأَ لَكُمْ؟ وَتَسْأَلُهُمْ عَمَّا جَاءَ بِهِمْ؟» «برادرم، جانم به فدایت! سوار شو و با آنان دیدار کن و بپرس که در چه حالند؟ و چه شده است و برای چه [به حرکت در] آمده‌اند؟» ابوالفضل علیه‌السلام با حدود بیست تن، از جمله زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر، به سوی دشمن حرکت نمود و از انگیزه‌ی جنب و جوششان پرسید. لشکریان عمرسعد گفتند: «اینک از سوی امیر حکم تازه‌ای رسیده است که شما باید بیعت کنید و گرنه همین الان وارد جنگ خواهیم گردید.» ابوالفضل علیه‌السلام به سوی امام برگشت و آنچه گفته بودند را به امام رساند.^۲

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۰۶

۲ گفته شده که در همین فاصله گفتگویی بین یاران امام و سپاهیان عمر سعد صورت گرفت. حبیب بن مظاهر به آنان گفت: «بدانید که - به خدا سوگند -، فردای قیامت و نزد خدا، چه بد مردمی هستند که بر او در می‌آیند، در حالی که فرزندان پیامبرش صلی الله علیه و آله را، و خاندان و اهل بیت او، و نیز عابدان این سرزمین و سحرخیزان کوشا و فراوان یادکنندگان خدا را کشته‌اند!» عَزْرَةَ بن قیس به او گفت: «تا می‌توانی، خویشتن را پاک بشمار او از خودت تعریف کن!» زُهَیْر به او گفت: «ای عَزْرَه! خداوند او را پاکیزه نموده و هدایت کرده است. از خدا پروا کن - ای عَزْرَه - که من، خیرخواه تو هستم! تو را به خدا سوگند می‌دهم - ای عَزْرَه - که مبادا در کشتن

می‌کشیدند، دست و پایتان را می‌بریدند، به سختی شکنجه‌تان می‌دادند و بر ساقه‌های درخت خرما به دارتان می‌کشیدند. ایشان خوبان شما و قاریان قرآن را می‌کشتند؛ همچون حجر بن عدی و یارانش و هانی بن عروه و مانند او را.»

سپاهیان عمر سعد، زهیر را دشنام دادند و عیب‌دانه‌ها را ستایش کردند و گفتند: «از اینجا نمی‌رویم تا اینکه رفیقت و همراهانش را بکشیم، یا اینکه تسلیم شوند و آنان را نزد ابن‌زیاد بفرستیم.»

زهیر گفت: «ای بندگان خدا، فرزندان فاطمه، که رضوان خدا بر او باد، به دوستی و یاری، از فرزند سمیه سزاوارترند. اگر به آنان کمک نمی‌کنید، شما را به خدا مبادا آنان را بکشید. او را با پسر عمویش یزید واگذارید. به جانم سوگند، بدون کشتن حسین نیز، یزید از فرمانبرداری شما خشنود خواهد بود.»

در این هنگام، شمر تیری به سوی او افکند و گفت: «ساکت شو، خدا صدایت را خاموش کند. با پُر حرفی‌ات ما را خسته کردی.»

زهیر گفت: «ای پسر کسی که ایستاده ادرار می‌کند! با تو حرف نمی‌زنم. تو حیوانی بیش نیستی. به خدا سوگند، گمان نمی‌کنم دو آیه از قرآن را درست بدانی! تو را بشارت می‌دهم به خواری و رسوایی در روز قیامت و عذاب دردناک.»

شمر گفت: «تا ساعتی دیگر، خداوند تو و رفیقت را خواهد کُشت.»

زهیر پاسخ داد: «مرا از مرگ می‌ترسانی؟! به خدا سوگند، مردن در کنار او از زندگی جاودانه با شما نزد من محبوب تر است!» آن گاه رو از او برگردانید و خطاب به دیگران با صدای بلند گفت: «بندگان خدا، این نادان خشن و امثال او، شما را درباره دینتان فریب ندهند. به خدا سوگند، شفاعت محمد صلی الله علیه و سلم به کسانی که فرزندان و اهل بیت او و یاوران و مدافعان آنها را کشته‌اند، نمی‌رسد!»

در این هنگام، کسی زهیر را صدا زد و گفت: ابا عبدالله علیه‌السلام می‌فرماید: «برگرد. به جانم سوگند، چنان که مؤمن آل فرعون مردمش را نصیحت کرد، تو نیز اینها را نصیحت

حر بن یزید، از نخستین کسانی بود که به مبارزه شتافت، و پس از نبرد سخت، به زمین افتاد. او را در حالی که هنوز رمقی در تن داشت از صحنه نبرد بیرون آوردند.

حسین بن علی علیه السلام، بر بالین او حاضر شد و در حالی که غبار از چهره اش می زدود، گفت: «أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّكَ أُمُّكَ، حُرٌّ فِي الدُّنْيَا وَ حُرٌّ فِي الْآخِرَةِ» «تو حرّ [= آزاده] هستی، همانگونه که مادرت تو را چنین نام نهاد؛ در دنیا آزاده ای و در آخرت آزاده.»^۱

خطاب به زهیر بن قین^۲

روز عاشورا زهیر بن قین بعد از خطبه ی حسین بن علی علیه السلام، خطاب به سپاهیان عمر سعد چنین گفت: «ای مردم کوفه، شما را از عذاب الهی بيم می دهم. بر مسلمان واجب است که خیر خواه برادر مسلمانش باشد. ما تا این هنگام که جنگی بین ما در گرفته است، برادریم، دارای یک آیین و مذهبیم و شما سزاوار نصیحت هستید. با وقوع جنگ، بیوند ما گسسته خواهد شد و دو امت جداگانه خواهیم بود. اینک پروردگار متعال ما و شما را به وسیله فرزندان پیامبرش محمد می آزماید، تا ببیند با آنها چگونه رفتار می کنیم و ما شما را به یاری آنها و رها کردن عبيدالله بن زیاد بیدادگر دعوت می کنیم. زیرا شما در تمام دوران حکومت این دو نفر [عبيدالله و پدرش] جز بدی از آنان چیزی ندیده اید: چشم هاتان را میل

۱ در بعضی منابع این سخن امام(ع)، به هنگام خروج حر از لشکر عمر سعد و پیوستن به امام و در گفتگوی ابتدایی بین امام(ع) و حر نقل شده است.

همچنین در بعضی منابع، گفته شده که امام(ع) هنگام شهادت حر این شعر را سرود:

لِنَعْمَ الْحُرُّ حُرُّ بَنِي رِيحٍ وَ نَعْمَ الْحُرُّ مُخْتَلَفَ الرِّمَاحِ
وَ نَعْمَ الْحُرُّ إِذْ نَادَى حُسَيْنًا فَيَجَادُ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصَّبَاحِ

«بهترین آزاده، حرّ ریاحی است؛ و چه آزاده ای، که [تن او] جایگاه آمد و شد نیزه هاست! و چه خوب آزاده ای که چون حسین ندا داد، در نخستین ساعات صبح [بی درنگ] جان خود را فدا کرد.»

اما منابع معتبر انتساب این شعر به امام را تأیید نمی کنند و احتمالاً این شعر سروده ی شاعری دیگر است. بعضی منابع این شعر را از زبان یکی از اصحاب امام(ع) در روز عاشورا نقل کرده اند.

۲ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۲۳، سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۹۶

امام علیه السلام چنین فرمود: «ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُوَخَّرَهُمْ إِلَى غُدْوَةٍ وَتَدْفَعَهُمْ عَنَّا الْعَشِيَّةَ نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ وَنَدْعُوهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي أَحِبُّ الصَّلَاةَ وَتِلَاوَةَ كِتَابِهِ وَكَثْرَةَ الدُّعَاءِ وَالْإِسْتِغْفَارِ.» «نزد آنان بازگرد و اگر توانستی جنگ را به فردا بيفکن، و آنان را امشب از ما باز دار، که امید است در این شب برای پروردگاران نماز بگزاریم و او را بخوانیم و از وی آمرزش بطلبیم، که خدا می داند که من به راستی نماز و تلاوت کتاب او و دعا و آمرزش خواهی فراوان را دوست دارم.»

ابوالفضل علیه السلام برگشت و تقاضای یک شب مهلت نمود. عمر سعد چون در قبول این پیشنهاد مردد بود پس موضوع را با فرماندهان لشکر مطرح کرد و نظر آنان را جویا شد. یکی از فرماندهان به نام عمرو بن حجاج گفت: «سبحان الله! اگر اینها از ترک و دیلم بودند و چنین مهلتی را از تو درخواست می کردند شایسته بود که به آنان جواب مثبت می دادی، حال آنکه اینها فرزندان پیامبر(ص) هستند.»

قیس بن اشعث یکی دیگر از فرماندهان گفت: «به عقیده من هم باید به این درخواست حسین جواب مثبت داد، زیرا این درخواست وی نه برای عقب نشینی آنها از جبهه و نه برای تجدید نظر است، بلکه به خدا سوگند فردا اینها پیش از تو جنگ را شروع خواهند نمود.» عمر سعد گفت: «اگر چنین است پس چرا شب را به آنان مهلت بدهیم؟»

سرانجام پس از گفتگوی بسیار، عمر سعد به ابوالفضل علیه السلام گفت: «ما امشب را به شما مهلت می دهیم، اگر تسلیم شدید و به فرمان امیر گردن نهادید شما را به نزد او می بریم، اما

جان های پاک، از یاوران گمراهی باشی!»

او گفت: «ای زهیر! تو نزد ما از پیروان این خاندان، به شمار نمی رفتی. تو عثمانی بودی!» زهیر گفت: «آیا تو از این جایگاه من، به این راه نمی بری که از آنها هستم؟! بدانید که - به خدا سوگند - من هیچ گاه نامه ای به او ننوشته ام و پیکی روانه نساختم و به او وعده یاری ندادم؛ اما راه، ما را با هم گرد آورد و هنگامی که او را دیدم، به [واسطه ی] او، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به یاد آوردم و جایگاهش در نزد وی راه، و آنچه را از دشمنش و گروه شما به او رسیده، دانستم. پس اندیشیدم که یاری اش کنم و در گروه او باشم و جانم را فدایش کنم تا حق خدا و پیامبرش را که شما تباہ کرده اید، پاس بدارم.» (شهادت نامه ی امام حسین(ع)، ص ۴۳۲)

اگر امتناع کردید ما شما را به حال خود باقی نخواهیم گذاشت و جنگ است که سرنوشت شما را تعیین خواهد نمود.»

سخنان حسین بن علی (ع) در شب عاشورا^۱

از امام سجاد علیه السلام نقل شده است که حسین بن علی علیه السلام نزدیک غروب یاران خویش را گرد آورد و با آنان چنین سخن گفت: «أُنْتِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَأَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنُّبُوَّةِ وَعَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَفَقَّهْتَنَا فِي الدِّينِ وَجَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْتَدَةً، فَاجْعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي وَلَا أَهْلَ بَيْتِ أَبٍ وَلَا أَوْصَالَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا. أَلَا وَ أَنِّي لِأَطْنُ يَوْمًا لَنَا مِنْ هَوْلَاءِ، أَلَا وَ أَنِّي قَدْ أَذْنْتُ لَكُمْ فَانْطَلِقُوا جَمِيعًا فِي حِلِّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ، هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا» «خداوند را ثنا می‌گویم به بهترین ثنا، و او را در راحتی و سختی می‌ستایم. خداوند! تو را ستایش می‌کنم بر اینکه ما را به نبوت [محمد(ص)] کرامت بخشیدی و به ما قرآن آموختی و در دینمان نیک فهمی عطا نمودی و برای ما گوش‌ها و چشم‌ها و دل‌هایی آفریدی، پس ما را از جمله‌ی شکرگزاران قرار ده. اما بعد، من اصحابی باوفاتر و نیک‌تر از اصحاب خود و خاندانی نیکوتر و پیوندجوتر از خاندان خود سراغ ندارم. خدا شما را پاداش نیک دهد. بدانید، که گمان دارم که این آخرین روز ما در برابر ایشان خواهد بود. همانا من شما را اذن [رفتن] دادم، پس همگی با آسودگی رهسپار شوید، که از جانب من بیعتی بر شما نیست. این شب است که شما را پوشانده، آن را مرکب خود گیرید [و بروید].» و به روایتی این جملات را نیز اضافه نمود: «ثُمَّ لِيَأْخُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِبِدِّ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِكُمْ وَمَدَائِنِكُمْ حَتَّى يُفْرَجَ اللَّهُ، فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَطْلُبُونِي، وَلَوْ قَدْ أَصَابُونِي لَهَوَا عَنْ طَلَبِ غَيْرِي» «هر کدام از شما [یاران]، دست مردی از خاندانم را بگیرد و در دشت‌ها و شهرهایتان پراکنده شوید تا خداوند گشایشی دهد که این مردم در پی من هستند و اگر به من دست بیابند، در پی دیگران نمی‌روند.»

۱ /الارشاد، ج ۲، ص ۹۳، شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۴۳۸ و ص ۴۴۲

اینجا می‌کشاند، آنچه با تو کردم را انجام نمی‌دادم. و اکنون، از آنچه کرده‌ام، به سوی خدای تعالی توبه می‌برم، آیا برای من توبه‌ای [را ممکن] می‌بینی؟» حسین علیه السلام پاسخ داد: «نعم، يتوب الله عليك فانزل» «آری. خداوند، توبه‌ات را می‌پذیرد، فرود آی.»

حر گفت: «سواره باشم، برایت سودمندترم تا اینکه پیاده باشم. ساعتی برای تو با ایشان سواره می‌جنگم، پایان کارم [خواهی نخواهی] به فرود آمدن خواهد انجامید.» حسین علیه السلام گفت: «فاصنع یرحمک الله ما بدا لک» «خدا رحمتت کند، هر چه به نظرت می‌رسد، همان گونه عمل کن.»

پس حر آمد و رو بروی سپاهیان عمر سعد ایستاد و آغاز به سخن کرد: «ای مردم کوفه! مادران به عزایتان بنشینید و گریان شود! آیا این بنده‌ی صالح را دعوت کردید و چون آمد، تسلیمش کردید؟ ادعای جان دادن در راهش را نمودید و سپس بر او تاخته‌اید تا او را بکشید؟ او را بازداشته‌اید و اختیار را از کفش رُبوده و از همه سو محاصره‌اش کرده‌اید و از روی آوردن به این همه سرزمین‌های پهناور خدا برای در امان ماندن خود و خانواده‌اش، باز داشته‌اید؟ اینک، اسیر دست شماس و اختیار سود و زیبایی برای خود ندارد. او و خانواده و یارانش را از آب جاری فرات، محروم نموده‌اید؛ آبی که یهود و مسیحی و مجوس، از آن می‌نوشند، و خوک و سگ صحرا در آن می‌غلطند، آن‌گاه، ایشان از تشنگی، در حال جان سپردن هستند. چه بد رعایت محمد را درباره‌ی فرزندانش کردید! خداوند، در روز تشنگی بزرگ (قیامت) سیرایتان نکند!»

پیادگان لشکر، به او حمله بردند و به او تیراندازی کردند. حر بازگشت و پیش روی امام علیه السلام، آماده‌ی نبرد، ایستاد.^۱

که در برخی امور، از آنان، اطاعت کنم تا آنان، مرا بیرون رفته از اطاعتشان نبینند؟ آنها نیز این پیشنهادهای حسین را می‌پذیرند [و کار به خوشی خاتمه می‌یابد].» (شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۵۲۱)

۱ در کتاب‌های تاریخی، جز حر بن یزید از افراد دیگری هم به عنوان کسانی که در روز عاشورا به امام علیه السلام پیوستند یاد شده است، مثلاً سعد بن حارث و ابوالحتوف برادر وی، که گفته شده است که پیشتر بر عقیده‌ی خوارج بودند.

تو [عبیدالله] نپذیرفت.»

پس حر کمی از لشکر فاصله گرفت، و مردی از قبیله‌ی او به نام قُرّة بن قیس نیز همراهش بود. حر به قرّة گفت: «ای قرّة، آیا امروز اسب خود را آب داده‌ای؟» قرّة گفت: «نه.» حر گفت: «نمی‌خواهی آبش دهی؟»

از قرّة نقل شده است که: «به خدا من گمان کردم می‌خواهد از جنگ کناره بگیرد و خوش ندارد که من او را در آن حال ببینم. به او گفتم: اسبم را آب نداده‌ام و اکنون می‌روم تا آبش دهم. پس از آنجایی که بودم دور شدم. و به خدا اگر بدانچه می‌خواست انجام دهد مرا نیز آگاه کرده بود، من نیز با او به نزد حسین می‌رفتم.»

حر اندک اندک از سپاه فاصله می‌گرفت و به اصحاب حسین علیه‌السلام نزدیک می‌شد. یکی از سپاهیان عمر سعد، به نام مهاجر بن اوس او را خطاب قرار داد و گفت: «ای پسر یزید! می‌خواهی چه کنی؟ آیا می‌خواهی حمله کنی؟» حر پاسخی نداد، و لرزه اندامش را گرفته بود.

مهاجر گفت: «کار تو مشکوک است! به خدا سوگند، هرگز در هیچ جنگی، آنچه اکنون از تو می‌بینم، ندیده بودم. اگر از من می‌پرسیدند که شجاع‌ترین مرد کوفه کیست، از تو نمی‌گذشتم. پس این چیست که از تو می‌بینم؟!»

حر پاسخ داد: «همانا که من، به خدا سوگند، خود را میان بهشت و دوزخ مخیر می‌بینم و - به خدا سوگند -، هیچ چیز را بر بهشت بر نمی‌گزینم، حتی اگر تکه تکه یا سوزانده شوم.» پس اسب خود را به تاخت درآورد و به سوی حسین علیه‌السلام شتافت.

چون حر نزد حسین علیه‌السلام رسید، گفت: «جانم به فدایت، ای پسر رسول خدا! من، همان کسی هستم که تو را از برگشتن، باز داشتم و چشم از تو برنگرفتم و همراهت آمدم تا تو را مجبور به فرود آمدن در این جا کردم. گمان نمی‌کردم که این گروه، پیشنهاد تو را نپذیرند و کار تو را به این جا برسانند! به خدا سوگند، اگر گمان می‌کردم که کار تو را به

۱ بنا به یک روایت، حر چنین سخنانی را نیز در اینجا می‌گوید: «به خود می‌گفتم: چه اشکالی دارد

پس از این سخن امام علیه‌السلام، اصحاب به او پاسخ دادند. برادران، پسران و برادرزادگان وی و دو پسر عبدالله بن جعفر گفتند: «چرا چنین کنیم؟ برای اینکه پس از تو بمانیم؟! خدا نکند که هرگز چنین روزی را ببینیم!» عباس بن علی علیه‌السلام، آغازگر این سخن بود و سپس، بقیه‌ی آنها، همین سخن و مانند آن را بر زبان آوردند.

حسین علیه‌السلام فرمود: «ای فرزندان عقیل! کشته شدن مُسلم، برای شما کافی است. بروید که من به شما اجازه دادم.» آنها پاسخ دادند: «سبحان‌الله، مردم چه خواهند گفت؟ می‌گویند که ما بزرگ و سرور خود را و بهترین آموزادگان خود را رها کردیم و همراه آنان، نه تیری انداختیم، و نه نیزه‌ای پُراندیم و نه شمشیری زدیم، و نمی‌دانیم که چه کردند! به خدا سوگند، چنین نمی‌کنیم؛ بلکه جان و مال و کسان خود را فدای تو می‌کنیم و همراه تو می‌جنگیم تا به سرانجام تو برسیم. خداوند، زندگی پس از تو را زشت گرداند!»

سپس، مسلم بن عوسجه اسدی برخاست و به حسین علیه‌السلام گفت: «آیا ما تو را تنها بگذاریم، در حالی که هنوز از عهده‌ی ادای حق تو در برابر خدا، بر نیامده‌ایم؟! بدان که - به خدا سوگند - با تو هستم تا آنجا که نیزه‌ام را در سینه‌هایشان بشکنم! تا هر زمان که قبضه شمشیرم را به دست دارم، با آنان می‌جنگم و از تو، جدا نمی‌شوم؛ و اگر دیگر سلاحی نداشته باشم تا با آنان بجنگم، در دفاع از تو، به سوی آنان، سنگ پرتاب می‌کنم تا همراه تو بمیرم.»

سپس سعید بن عبدالله حنفی گفت: «به خدا سوگند، تو را تنها نمی‌گذاریم تا خدا بداند که ما در غیاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، تو را پاس داشتیم. به خدا سوگند، اگر می‌دانستم که کشته می‌شوم و سپس زنده می‌شوم، آنگاه زنده زنده سوزانده می‌شوم و خاکسترم را بر باد می‌دهند و این کار را هفتاد مرتبه با من می‌کنند، باز هم از تو جدا نمی‌شدم تا کشته شدن پیش روی تو را ببینم! پس اکنون چرا این کار را نکنم که تنها یک بار کشته شدن است و آن هم با کرامتی جاویدان در پی آن؟!»

و زُهَیر بن قَین گفت: «به خدا سوگند، دوست داشتم که کشته شوم و سپس زنده شوم و باز

کشته شوم و تا هزار مرتبه مرا بکشند، اما خداوند با کشته شدن من، کشته شدن را از تو و از جان این جوانان خاندانت، دور بدارد!»

سایر یاران حسین علیه السلام نیز سخنانی از همین دست بر زبان آوردند و گفتند: «به خدا سوگند، از تو جدا نمی شویم؛ جان هایمان فدای تو باد! ما از تو با دل و جان و دست و سر محافظت می کنیم و چون کشته شویم به عهد خویش وفا کرده ایم و آنچه وظیفه مان بوده است را انجام داده ایم.»

پس، حسین علیه السلام از خدا پاداش نیک برای ایشان طلب کرد و به خیمه ی خویش بازگشت.

قرائت امام (ع) در شب عاشورا^۱

در شب عاشورا، عده ای از اصحاب امام علیه السلام به عبادت مشغول بودند و عده ای نیز خود را برای نبرد فردا مهیا می کردند. نقل شده است که عده ای از سپاهیان عمر سعد، حین گشت زنی به خیمه های امام علیه السلام نزدیک شدند و یکی از آنها صدای حسین بن علی علیه السلام را شنید که این آیه را تلاوت می نمود: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ. مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ» «و البته نباید کسانی که کافر شده اند تصور کنند اینکه به ایشان مهلت می دهیم برای آنان نیکوست؛ ما فقط به ایشان مهلت می دهیم تا بر گناه [خود] بیفزایند، و [آنگاه] عذابی خفت آور خواهند داشت. خدا بر آن نیست که مؤمنان را به این [حالی] که شما بر آن هستید، واگذارد، مگر آنکه پلید را از پاک جدا کند.» [سوره ی آل عمران، ۱۷۸-۱۷۷]

آن مرد با شنیدن این آیه گفت: «به خدا سوگند، این افراد نیک، ما هستیم که خدا ما را از شما جدا کرده است!»

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۲۳

در پاسخ فرمود: «آنی لم اغرر اخاک وما اضللتہ ولكن هداہ اللہ واضلک» «من برادر تو را فریب ندادم و گمراه نکردم، بلکه خدا او را هدایت کرد و تو را بیراه گذارد.» علی بن قرظه گفت: «خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم!» و به آن حضرت حمله نمود. نافع بن هلال سر راه او قرار گرفت و نیزه ای به او زد و او به زمین افتاد. دوستان علی بن قرظه او را نجات دادند و به سوی لشکر کوفه بازگرداندند و معالجه اش نمودند.

به هنگام شهادت حبیب بن مظاهر^۱

همچنان که پیشتر گفته شد، آنگاه که امام علیه السلام برای ادای نماز ظهر درخواست توقف جنگ را نمود، حُصَيْن بن تمیم با فریاد گفت: «این نماز پذیرفته نیست!» حبیب بن مظاهر به حصین پاسخ داد: «زَعَمْتُ أَنهَا لَا تُقْبَلُ مِنْ آلِ الرَّسُولِ وَتُقْبَلُ مِنْكَ يَا حِمَارٌ؟» «گمان می کنی نماز خاندان پیامبر پذیرفته نیست و نماز تو پذیرفته است، ای حمار؟!» حصین با شنیدن این جمله به حبیب حمله نمود و یاران وی نیز به یاریش آمدند و چند تن هم به یاری حبیب شتافتند. حبیب با اینکه سالخورده بود به خوبی جنگید و تعدادی از دشمنان را به هلاکت رسانید تا آنکه از پا درآمد و دشمن سر از تنش جدا نمود.

امام در کنار پیکر بی سر او فرمود: «عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ نَفْسِي وَحَمَاةَ أَصْحَابِي» «[وجود و جان] خود و یاران حمایتگر را برای رضای خدا می دهم و به او تقدیم می کنم.»

با حر بن یزید ریاحی^۲

درست پیش از شروع جنگ، حر بن یزید نزد عمر بن سعد رفت و گفت: «ای عمر، آیا تو با این مرد وارد جنگ می شوی؟» عمر گفت: «آری، به خدا سوگند؛ جنگی که ساده ترین حادثه آن افتادن سرها و قطع شدن دستها باشد.» حر گفت: «آیا شما به آنچه حسین پیشنهاد کرد راضی نبودید؟» عمر پاسخ داد: «اگر کار به دست من بود می پذیرفتم، ولی امیر

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۹۰

۲ الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۲، شهادت نامه ی امام حسین (ع)، ص ۵۱۹

عمرو بن قرظله یکی دیگر از یاران امام علیه‌السلام بود که بعد از نبرد جانانه، در حالی که به سختی زخمی شده بود بر خاک افتاد. حسین بن علی علیه‌السلام خود را به بالین او رساند. عمرو خطاب به امام علیه‌السلام گفت: «أَوَيْتُ يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ؟» «آیا وفا کردم، ای پسر رسول خدا؟» امام علیه‌السلام در پاسخ او فرمود: «نَعَمْ أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ فَأَقْرَأْ رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي السَّلَامَ وَاعْلِمُهُ أَنِّي فِي الْأَثَرِ» «آری، تو پیشاپیش من در بهشت هستی. سلام مرا به رسول خدا برسان و او را مطلع کن که من نیز در پی تو می‌آیم.»

عمرو پسر «قرظله بن کعب» است. قرظله از صحابه‌ی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآز راویان حدیث و از یاران امیرمؤمنان علیه‌السلام بوده است. او در جنگ صفین یکی از پرچم‌داران لشکر امام علی علیه‌السلام بود و از طرف امیرمؤمنان علیه‌السلام به عنوان حاکم فارس منصوب شد. وی در سال ۵۱ هجری درگذشت و از او چند فرزند به جا ماند که در میان آنها عمرو و علی از شهرت برخوردارند؛ عمرو به خاطر ایثار و فداکاریش در دفاع از حسین علیه‌السلام و علی به جهت دشمن و کین‌توزی‌اش با امام.

عمرو همزمان با حسین بن علی علیه‌السلام به کربلا وارد گردید و مأموریت مذاکره با عمر بن سعد به وی محول شد. او و مسئولیتش را، تا ورود شمر به کربلا و قطع مراد و گفتگو، به نحو احسن انجام داد. او از اولین کسانی بود که در روز عاشورا از حسین بن علی علیه‌السلام اجازه‌ی جهاد گرفت و در مقابل صفوف دشمن رجز خواند.

اما از آن سو علی بن قرظله، به همراه عمرسعد و با لشکریان کوفه برای جنگ با حسین بن علی علیه‌السلام وارد کربلا گردید. وی در روز عاشورا چون از شهادت برادرش مطلع گردید از میان صفوف بیرون آمده و امام علیه‌السلام را این چنین مورد خطاب قرار داد: «یا حسین یا کذاب و ابن کذاب اغررت اخی و اضللته فقتلته» «حسین! ای دروغگو و پسر دروغگو! برادر مرا فریب دادی و گمراه کردی و او را به قتل رساندی!» امام علیه‌السلام

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۵۴۲، سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۸۶

یکی از یاران امام علیه‌السلام، به نام بریر بن خضیر پیش آمد و گفت: «ای فاسق! خدا تو را در صف ناپاکان قرار داده است، به سوی ما بازگرد و از این گناه بزرگ خود توبه بکن؛ که به خدا سوگند ما بیم آن افراد پاک.»

آن مرد از روی استهزا گفت: «وَ أَنَا عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ» «و من بر این امر از گواهانم»، آنگاه به سوی اردوگاه لشکر ابن سعد برگشت.

دعای امام در صبح عاشورا^۱

در سحرگاه عاشورا حسین بن علی علیه‌السلام نماز صبح را به جای آورد و آنگاه اصحاب خود را مورد خطاب قرار داد و پس از حمد خداوند فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَذِنَ فِي قَتْلِكُمْ وَ قَتْلِي فِي هَذَا الْيَوْمِ فَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ وَالْقِتَالِ» «همانا خدای تعالی به کشته شدن شما و کشته شدن من در این روز اذن داد، پس بر شما باد شکیبایی و نبرد.»

آن حضرت پس از این بیان صفوف لشکر خویش را که بنا به روایت مشهور هفتاد و دو تن بودند منظم نمود. جناح راست سپاه را به زهیر بن قین و جناح چپ را به حبیب بن مظاهر و پرچم را به برادرش عباس بن علی علیه‌السلام سپرد و خود و افراد خاندانش در قلب سپاه قرار گرفتند.

در این هنگام عمر بن سعد نیز به آرایش صفوف لشکر خویش مشغول بود. امام علیه‌السلام دست‌ها را به سوی آسمان بلند کرد چنین دعا نمود: «اللَّهُمَّ أَنْتَ تَقْتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ وَرَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ وَأَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِي ثِقَةٌ وَعُدَّةٌ. كَمْ مِنْهُمْ يَضَعُفُ فِيهِ الْفَوَادُ وَتَقِلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ وَ يَخْذُلُ فِيهِ الصَّدِيقُ وَ يَشْمَتُ فِيهِ الْعَدُوُّ أَنْزَلْتَهُ بَكَ وَشَكَوْتَهُ إِلَيْكَ رَغْبَةً مِنْنِي إِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ فَكَشَفْتَهُ وَفَرَجْتَهُ فَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ وَ مُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ» «خداوند! در هر اندوهی تکیه‌گاه منی، و در هر سختی امید منی، در هر حادثه‌ی ناگواری که بر من آید پشت و پناه و ذخیره‌ی منی. چه بسا غمی که در آن دل ناتوان و چاره نایاب می‌شد، و دوست

۱ سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۲۸ و ۲۳۱

وامی گذاشت و دشمن زبان به شمات می‌گشود، و من آن را نزد تو آوردم و شکوه به درگاه تو کردم، تا از جز تو گسسته و تنها به تو روی آورده باشم، و تو آن را رفع کردی و [در کارم] گشایش دادی. پس تو ولی هر نعمت و منتهای هر خواسته‌ای.»

اولین سخنرانی امام(ع) در روز عاشورا^۱

امام علیه‌السلام پس از تنظیم صفوف لشکر خویش سوار بر اسب گردید و از خیمه‌ها قدری فاصله گرفت و با صدای بلند و رسا خطاب به لشکر افراد عمر سعد چنین فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ اسْمِعُوا قَوْلِي وَلَا تَعْجَلُوا حَتَّىٰ أَعْظِمَكُم بِمَا هُوَ حَقٌّ لَكُمْ عَلَيَّ وَحَتَّىٰ أَعْتَدَرَ إِلَيْكُمْ مِنْ مَقْدَمِي عَلَيْكُمْ فَإِنَّ قَبْلَتَكُمْ عُدْرِي وَصَدَقْتُمْ قَوْلِي وَأَعْطَيْتُمُونِي النَّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ كُنْتُمْ بِذَلِكَ أَسْعَدَ وَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ عَلَيَّ سَبِيلٌ وَإِنْ لَمْ تَقْبَلُوا مِنِّي الْعُدْرَ وَلَمْ تُعْطُوا النَّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ فَاجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غَمَةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ، إِنَّ وِلْيَتِي اللَّهُ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ.» «هان ای مردم! به سختم گوش فرا دهید و در پیکارم شتاب نکنید تا حق اندرز شما را که بر من است ادا کنم و عذر آمدن خود را بیان کنم. اگر عذرم را پذیرفتید و گفتارم را تصدیق کردید و با من از راه انصاف در آمدید، برای شما نیکوتر است و شما را بر من راهی نیست. و اگر عذرم را نپذیرفتید و با من از در انصاف در نیامدید، پس [در] کارتان با شریکان خود همدستان شوید، سپس در کارتان برده‌پوشی نکنید، آنگاه کار مرا یکسره کنید و مهلتم ندهید [سوره‌ی یونس، ۷۱]، بی‌تردید سرور من آن خدایی است که قرآن را فرو فرستاده و همو شایستگان را سرپرستی می‌کند [سوره‌ی اعراف، ۱۹۶].»

چون سخن امام علیه‌السلام بدینجا رسید، صدای گریه‌ی بعضی از زنان و دختران که سخنان آن حضرت را می‌شنیدند بلند شد. امام علیه‌السلام سخن خویش را قطع کرد و به عباس علیه‌السلام گفت که آنها را به سکوت و آرامش دعوت کند.

آنگاه بنا به روایتی، امام از نو شروع به سخن کرد و پس از حمد و سپاس خداوند خطبه‌ی

۱ سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۳۳

علیه‌السلام بوده و در همه‌ی جنگها آن حضرت را همراهی کرده است. او پس از شهادت آن بزرگوار نیز جزو صحابه و یاران امام مجتبی علیه‌السلام بود و پس از انتقال آن حضرت به مدینه، در کوفه ماندگار گردید. ابوثمامه از افرادی بود که پس از مرگ معاویه به حسین بن علی علیه‌السلام نامه نوشت و از وی دعوت نمود که به عراق و به سوی کوفه حرکت نماید. مسلم بن عقیل پس از ورود به کوفه مسئولیت جمع‌آوری اموال و اجناس از شیعیان و خرید سلاح را بر عهده‌ی ابوثمامه گذاشت. پس از شهادت مسلم بن عقیل، ابوثمامه متواری و مخفی شد و تلاش فراوان این‌زباید در پیدا کردن وی به جایی نرسید تا اینکه به همراه نافع بن هلال برای یاری رساندن به حسین بن علی علیه‌السلام حرکت نمود و بدو ملحق شد.

خطاب به سعید بن عبدالله حنفی^۱

سعید بن عبدالله حنفی از جمله کسانی بود که از نمازگزاران در مقابل حملات دشمن دفاع می‌کرد. بعد از نماز ظهر، جنگ بالا گرفت و سپاهیان دشمن به حسین علیه‌السلام نزدیک شدند. سعید در این موقعیت از امام علیه‌السلام دفاع می‌کرد و خود را سپر تیرهایی می‌نمود که به جانب امام می‌آمد. او آن‌قدر در برابر تیرهایی که از چپ و راست می‌آمدند ایستاد تا از پای درآمد.

گفته شده که چون سعید بن عبدالله به زمین افتاد، این‌گونه دعا نمود: «اللَّهُمَّ لَا يُعْجِزُكَ شَيْءٌ تُرِيدُهُ، فَأَبْلِغْ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نُصْرَتِي وَدَفْعِي عَنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَارْزُقْنِي مُرَافَقَتَهُ فِي دَارِ الْخُلُودِ» «خدایا! چیزی تو را از آنچه بخواهی باز نمی‌دارد. پس یاری و دفاع مرا از حسین علیه‌السلام، به محمد صلی الله علیه و آله برسان و همراه شدن با او در سرای جاودان را روزی من بگردان.»

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۵۳۲

حضرت گفت: «ای اباعبدالله! جانم به فدایت! می بینم که اینان، به تو نزدیک شده اند. نه، به خدا سوگند، کشته نمی شوی تا من، به خواست خدا، پیش از تو کشته شوم! دوست دارم که پروردگارم را در حالی ملاقات کنم که این نمازی را که وقتش فرا رسیده، بخوانم.»

امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود: «ذَكَرْتَ الصَّلَاةَ جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ الذَّاكِرِينَ. نَعَمْ هَذَا أَوَّلُ وَقْتِهَا» «از نماز یاد کردی، خدا تو را از نمازگزاران ذکرگو قرار دهد. آری، این اول وقت آن است.» سپس گفت: «سَلُّوهُمْ أَنْ يَكْفُؤُوا عَلَنَا حَتَّى نُصَلِّيَ» «از آنان بخواهید دست از جنگ بردارند تا نماز بگزاریم.»

چون به لشکر کوفه پیشنهاد توقف جنگ برای خواندن نماز داده شد، حُصَيْن بن تَمِيم، یکی از سران آنان، گفت: «آن [نماز] پذیرفته نیست» و بدین ترتیب جنگ ادامه یافت. ابوثمامه به جنگ ادامه داد، و سپس برای نماز بازگشت. امام علیه السلام با او و عده‌ای دیگر نماز را به صورت نماز خوف^۱ خواند.

ابوثمامه پس از ادای فریضه‌ی ظهر نزد امام علیه السلام آمد و گفت: «ابا عبدالله، جانم به فدایت، عزم دارم که به یاران [شهید] تو پیوندم و خوش ندارم که باقی بمانم و تو را در میان خانواده‌ات تنها ببینم که کشته می شوی.» امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود: «تَقَدَّمَ فَاِنَّا لَاحِقُونَ بِكَ عَنْ سَاعَةٍ» «قدم پیش بگذار، که ما نیز به زودی به تو خواهیم پیوست.» پس ابوثمامه به سوی سپاه دشمن حرکت کرد و جنگید تا به دست پسرعمویش قیس بن عبدالله صائدی به شهادت نایل گردید.

ابوثمامه از شجاعان عرب و از افراد سرشناس شیعه و از اصحاب و یاران امیرمؤمنان

۱ در بیشتر نقل‌ها آمده که امام علیه السلام نماز ظهر عاشورا را با جماعت و به شکل نماز خوف خوانده‌اند. نماز خوف، مانند نماز مسافر شکسته است. بنا به مشهور، در صورتی که نماز به جماعت برگزار شود، عده‌ای از مجاهدان رکعت اول را با امام می‌خوانند، و امام پس از اتمام این رکعت صبر می‌کند تا این گروه رکعت دوم را به سرعت و فرادا بخوانند و جای خود را با گروه دیگری عوض کنند. گروه دوم رکعت اول خود را با رکعت دوم امام به جا می‌آورند. (شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۴۹۶)

دیگری ایراد نمود:

«عِبَادَ اللَّهِ اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مِنَ الدُّنْيَا عَلَى حَذَرٍ فَإِنَّ الدُّنْيَا لَوْ بَقِيَتْ عَلَى أَحَدٍ أَوْ بَقِيَ عَلَيْهَا أَحَدٌ لَكَانَتْ الْإِنْبِيَاءَ أَحَقَّ بِالْبَقَاءِ وَأَوْلَى بِالرِّضَاءِ وَأَرْضَى بِالْقَضَاءِ غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ الدُّنْيَا لِلْفَنَاءِ فَجَدِيدُهَا بَالٌ وَنَعِيمُهَا مُضْمَلٌ وَسُرُورُهَا مُكْفَهَرٌ وَالْمَنْزِلُ تَلَعَةٌ وَالدَّارُ قَلْعَةٌ فَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.»

«بندگان خدا! تقوای خدا پیشه سازید و از دنیا بر حذر باشید که اگر دنیا برای کسی می ماند و یا کسی در دنیا می ماند، پیامبران برای بقا سزاوارتر و جلب خشنودی آن‌ها بهتر و چنین حکمی خوشایندتر بود، ولی خدای تعالی دنیا را برای فنا شدن آفرید. پس تازه‌ی آن کهنه و نعمت‌های آن نابود و شادمانی آن مضمحل می‌شود، منزلی پرخطر و سرایی موقت است؛ پس توشه بگیرید و همانا بهترین توشه تقوی است [سوره‌ی بقره، ۱۹۷]، پس تقوای خدا پیشه سازید، باشد که رستگار شوید [سوره‌ی بقره، ۱۸۹].»

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الدُّنْيَا فَجَعَلَهَا دَارَ فَنَاءٍ وَزَوَالَ مُتَصَرِّفَةً بِأَهْلِهَا حَالًا بَعْدَ حَالٍ فَالْمَغْرُورُ مَنْ غَرَّتْهُ وَالشَّقِيُّ مَنْ فَتَنَتْهُ فَلَا تَغْرَبْنَكُمْ هَذِهِ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا تَقْطَعُ رَجَاءَ مَنْ رَكَنَ إِلَيْهَا وَتَخَيِّبُ طَمَعَ مَنْ طَمَعَ فِيهَا وَارَاكُمْ قَدْ اجْتَمَعْتُمْ عَلَى أَمْرٍ قَدْ اسْخَطْتُمُ اللَّهَ فِيهِ عَلَيْكُمْ وَاعْرَضَ بِوَجْهِ الْكَرِيمِ عَنْكُمْ وَاحْلَ بِكُمْ نِقْمَتَهُ فَنِعْمَ الرَّبُّ رَبُّنَا وَبِئْسَ الْعَبِيدُ أَنْتُمْ أَقْرَبْتُمْ بِالطَّاعَةِ وَأَمَنْتُمْ بِالرَّسُولِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ أَنْكُمْ زَحَفْتُمْ إِلَى ذُرِّيَّتِهِ وَعَتَرْتَهُ تَرِيدُونَ قَتْلَهُمْ لَقَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْكُمْ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاكُمْ ذِكْرَ اللَّهِ الْعَظِيمِ فَتَبَا لَكُمْ وَلِمَا تَرِيدُونَ. إِنَّا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ كَفَرُوا بَعْدَ إِيْمَانِهِمْ فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.»

مردم! خدای تعالی دنیا را خلق نمود و آن را خانه‌ی نیستی و زوال قرار داد که پیوسته اهل خود را از حالی به حالی دیگر در می‌آورد. پس فریب‌خورده کسی است که دنیا فریبش داده باشد و شوربخت و شقی کسی است که دنیا دچار فتنه‌اش کرده باشد، پس این دنیا شما را نفریبد که همانا امید آن کس که به آن تکیه کند بریده می‌شود و طمع آن کس که در آن طمع ورزد به نومیدی کشیده می‌شود. شما اینک بر کاری جمع شده‌اید که خشم خدا را برانگیخته

و روی کریمش را از شما گردانده است و غضبش را بر شما فرستاده. چه نیکو پروردگاری است پروردگار ما، و چه بد بنده‌هایی هستیید شما! به طاعت خدا گردن نهاده‌اید و به رسول [او]، محمد صلی الله علیه و آله ایمان آوردید و سپس برای کشتن فرزندان و اهل بیتش هجوم کردید! شیطان بر شما چیره شده و یاد خدای عظیم را از یادتان برده، پس هلاکت [و نیستی] باد بر شما و بر آنچه می‌خواهید! ما از خداییم و به سوی او بازگردنده‌ایم. [خداوند!]] اینان قومی اند که بعد از ایمانشان کافر شدند [سوره‌ی آل عمران، ۸۶]، پس دور باد [رحمت خدا از] گروه ستمگران [سوره‌ی هود، ۴۴].»

امام علیه‌السلام آنگاه فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ اُنْسِبُونِي مَنْ أَنَا ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَيَّ أَنْفُسَكُمْ وَعَاتِبُواهَا وَأَنْظُرُوا هَلْ يَحِلُّ لَكُمْ قَتْلِي وَأَنْتِهَائِكُمْ حُرْمَتِي؟ أَلَسْتُ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ وَأَبْنِ وَابْنِ عَمِّهِ وَأَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ وَالْمُصَدِّقِ لِرَسُولِهِ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ؟ أَوْلَيْسَ حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَمَّ أَبِي؟ أَوْلَيْسَ جَعْفَرُ الطَّيَّارِ عَمِّي؟ أَوْلَمْ يَبْلُغْكُمْ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ لِي وَلَاخِي هَذَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟ فَإِنَّ صِدْقَتُمُونِي بِمَا أَقُولُ وَهُوَ الْحَقُّ وَاللَّهِ مَا تَعَمَّدْتُ الْكُذْبَ مُنْذُ عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ يَمُقَّتُ عَلَيْهِ أَهْلَهُ وَيَضْرِبُهُ مِنْ اخْتَلَقَهُ وَإِنْ كَذَّبْتُمُونِي فَإِنَّ فِيكُمْ مَنْ إِنْ سَأَلْتُمُوهُ عَنْ ذَلِكَ أَخْبَرَكُمْ سَلُّوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ وَابَا سَعِيدِ الْخُدْرِي وَسَهْلَ بْنَ سَعْدِ السَّاعِدِي وَزَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ وَأَنْسَسَ بْنَ مَالِكٍ يُخْبِرُوكُمْ أَنَّهُمْ سَمِعُوا هَذِهِ الْمَقَالَةَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ لِي وَلَاخِي أَمَا فِي هَذَا حَاجِرٌ لَكُمْ عَنْ سَفْكِ دَمِي»

«مردم! نسب مرا بگوئید و بگوئید من چه کسم؟ سپس به [وجدان] خویش رجوع نمایید و خود را ملامت کنید و ببینید آیا قتل من و درهم شکستن حرمت من بر شما جایز است؟ آیا من فرزند دخت پیامبر شما نیستم؟ و پسر وصی و پسرعموی او و اولین مؤمنان به خدا و تصدیق کننده‌ی رسول در آنچه از جانب پروردگاش آورده بود؟ آیا حمزه سیدالشهداء عموی پدر من نیست؟ آیا جعفر طیار عموی من نیست؟ آیا شما سخن پیامبر را در حق من و برادرم نشنیده‌اید که فرمود: این دو، سرور جوانان بهشت هستند؟ اگر مرا در گفتارم تصدیق بکنید، گفتاری که قطعاً حق است و کوچک‌ترین خلافتی در آن نیست، سوگند به خدا که

تَبْدِيلاً» «برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آنها در [همین] انتظارند و [هرگز عقیده‌ی خود را] تبدیل نکردند.»^۱ [سوره‌ی احزاب، ۲۳]

گفتاری با مسلم بن عوسجه^۲

یکی از افرادی که امام علیه‌السلام به هنگام شهادت نزد او حاضر شد مسلم بن عوسجه بود. حسین بن علی علیه‌السلام به همراه حبیب بن مظاهر به بالین او آمد، در کنارش نشست و چنین گفت: «رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ» «خدا تو را رحمت کند ای مسلم.» سپس این آیه را خواند: «برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آنها در [همین] انتظارند و [هرگز عقیده‌ی خود را] تبدیل نکردند» [سوره‌ی احزاب، ۲۳] حبیب بن مظاهر خطاب به مسلم گفت: «مسلم، کشته شدن تو بر من دشوار است، اما مژده باد تو را که به زودی به بهشت وارد شوی.» مسلم در پاسخ گفت: «خدا تو را جزای خیر دهد.» حبیب گفت: «اگر چنین نبود که پس از تو بلافاصله به میدان خواهیم رفت، دوست داشتیم که اگر وصیتی داری به انجامش رسانم.»

مسلم با صدایی ضعیف در حالی که به حسین بن علی علیه‌السلام اشاره می‌نمود به حبیب گفت: «اوصيك بهذا ان تموت دونه» «تو را به او سفارش می‌کنم، که پیش روی او بمیری!» حبیب گفت: «به خدا سوگند که بدین وصیت تو عمل خواهم کرد.» در همین گفتگو بودند که مسلم بن عوسجه جان به جان‌آفرین تسلیم کرد.

خطاب به ابوئمامه صائدی^۳

عمر بن کعب معروف به ابوئمامه صائدی چون متوجه شد که هنگام ظهر است، به آن

۱ سوره‌ی احزاب، ۲۳: از میان مؤمنان مردانی‌اند که به آنچه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند. برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آنها در [همین] انتظارند و [هرگز عقیده‌ی خود را] تبدیل نکردند.

۲ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۷۴

۳ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۸۱، شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۴۹۴

و لرزه بر اندامشان افتاده است. ولی خود حسین بن علی علیه السلام و بعضی از یاران دیگر با نزدیک شدن به شهادت رنگ رخسارشان شاداب تر می شود و آرامش و سکون بیشتری در رفتار آنان نمایان می گردد. آنان با دیدن این وضع گفتند: «انظروا لا یبالی بالموت» «بنگرید! باکی از مرگ ندارند!» آن حضرت چون این جمله را شنید، یاران خویش را این چنین مورد خطاب قرار داد: «صَبْرًا يَا بَنِي الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تُعْبَرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ أَلِي الْجَنَانِ الْوَالِيسَةِ وَالنَّعَمِ الدَّائِمَةِ فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يُنْتَقَلَ مِنْ سِجْنِ إِلَى قَصْرِ وَمَا هُوَ إِلَّا عُدَائِكُمْ إِلَّا كَمَنْ يُنْتَقَلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى سِجْنٍ وَعَذَابٍ. إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ وَالْمَوْتُ جِسْرٌ هُوَ لَاءِ إِلَى جَنَانِهِمْ وَجِسْرٌ هُوَ لَاءِ إِلَى جَحِيمِهِمْ مَا كَذِبْتُ وَلَا كَذِبْتُ» «صبر و شکیبایی، ای بزرگ زادگان! همانا مرگ جز پلی نیست که شما را از سختی و رنج به بهشت پهناور و نعمتهای جاودان آن می رساند. کدام یک از شماست که دوست نداشته باشد از زندانی به قصری منتقل شود؟ و آن [=مرگ] برای دشمنان شما همانند [وضع] کسی است که از قصری به زندان و [محل] عذاب شکنجه برده شود. پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من نقل نمود که: همانا دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است، و مرگ پلی است که این گروه را به بهشتشان و آن گروه را به دوزخشان در می آورد. آری، نه دروغ شنیده‌ام و نه دروغ می گویم.»

سخن امام (ع) هنگام شهادت یارانش^۱

حسین بن علی علیه السلام پیش از شهادت بعضی یارانش بر بالین آنان حاضر می شد و با ایشان سخن می گفت.

همچنین، بنا به نقل بعضی مورخین، هر گاه یکی از صحابه و یاران به سوی میدان حرکت می کرد با این جمله از آن حضرت خداحافظی می نمود: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ» امام در پاسخ وی نخست می فرمود: «وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَنَحْنُ خَلْفُكَ» «و درود بر تو، و ما نیز از پی تو روانیم» و سپس این آیه را می خواند: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۷۴

دروغی از روی عمد نگفتم‌ام از آن روز که پی برده‌ام که خداوند به اهل دروغ غضب کرده و ضرر دروغ را به گوینده‌ی آن برمی گرداند. و اگر مرا تکذیب می کنید، اینک در میان شما کسانی هستند که از آنها بپرسید، از جابر بن عبدالله انصاری و ابوسعید خدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک بپرسید تا شما را مطلع کنند، که همانا این سخنان را درباره‌ی من و برادرم از رسول خدا شنیده‌اند. آیا این شما را از ریختن خون من باز نمی دارد؟»

در اینجا شمر بن ذی الجوشن که یکی از فرماندهان و سران لشکر کوفه بود، سخن امام را قطع نمود و فریاد کرد که: «او خدا را بر حالی [و بی باور] می پرستد، اگر بدانند که چه می گوید.» حبیب بن مظاهر هم از سوی لشکر آن حضرت بدو پاسخ داد: «به خدا سوگند تو را می بینم که خدا را به هفتاد حال [ظاهری و بی باور] می پرستی و گواهی می دهی که راست می گویی که نمی فهمی حسین چه می گوید، که خدا بر قلب تو مهر زده است.»

آنگاه امام سخن خود را بدین گونه ادامه داد:

«فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ هَذَا الْقَوْلِ فَتَشْكُونَنِي أَيْ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ فَوَاللَّهِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّ غَيْرِي فِيكُمْ وَلَا فِي غَيْرِكُمْ وَيَحْكُمُ أَتَطْلُبُونِي بِقَتِيلٍ قَتَلْتَهُ أَوْ مَالٍ اسْتَهْلَكْتَهُ أَوْ بِقِصَاصِ جِرَاحَةٍ» «اگر در آنچه گفتم شک دارید آیا در اینکه من فرزند دختر نبی شما هستم نیز شک دارید؟ به خدا سوگند میان شرق و غرب عالم فرزند دختر پیامبری جز من، نه در شما و نه در غیر شما، نیست. تنها منم که فرزند دختر پیامبر شمایم. آیا من کسی از شما را کشته‌ام که [تقاضای] خونش را می خواهید؟ آیا مالی از شما را تباه کرده‌ام؟ آیا کسی را زخمی کرده‌ام تا قصاص جویید؟»

آنگاه امام چند تن از افراد سرشناس کوفه را که از آن حضرت دعوت کرده بودند و در میان لشکر ابن سعد حضور داشتند خطاب کرد و چنین فرمود: «ای شبت بن ربیع، ای حجار بن ابجر، ای قیس بن اشعث، ای یزید بن حارث، آیا شما نبودید که به من نوشتید: میوه‌ها رسیده و باغ‌ها سرسبز گردیده و چاه‌ها پر آب است و تو بر سپاهی آراسته در آی و به ما روی

آر؟» آنان گفتند: «ما چنین نامه‌ای به تو ننوشتیم!» امام علیه‌السلام فرمود: «سبحان الله، چرا، به خدا سوگند شما نوشتید.» سپس فرمود: «ای مردم، اینک که [آمدنم را] نمی‌خواهید، بگذارید به جای دیگر بروم.» قیس بن اشعث با صدای بلند گفت: «حسین! چرا با پسرعمویت بیعت نمی‌کنی؟ در این صورت با تو به دلخواهت رفتار خواهند کرد و کوچکترین ناراحتی متوجه تو نخواهد شد.»

امام در پاسخ وی فرمود: «لَا وَاللَّهِ أَغْطِيهِمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ وَلَا أَفْرُ مِنْهُمْ فِرَارًا أَعْبِيدَ. يَا عِبَادَ اللَّهِ، إِنِّي عُدْتُ رَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ أَعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مَتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِسُومِ الْحِسَابِ» «به خدا سوگند، نه دست دلت در دست آنان می‌گذارم و نه مانند بردگان از آنان می‌گریزم، ای بندگان خدا، من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم/اینکه مرا سنگباران کنید^۱ [سوره‌ی دخان، ۲۰]. از هر متکبری که به روز حساب عقیده ندارد، به پروردگار خود و پروردگار شما پناه برده‌ام [سوره‌ی غافر، ۲۷].»

دومین سخنرانی امام(ع) در روز عاشورا^۲

پس از آن هر دو سپاه آماده گردیدند. پرچم‌های سپاه عمر سعد برافراشته شد و صدای طبل و شیپورشان طنین افکند و از دور خیمه‌های حسین بن علی علیه‌السلام را فراگرفتند. حسین بن علی علیه‌السلام از میان لشکر خویش بیرون آمد و در برابر صفوف دشمن قرار گرفت و از آنان خواست تا سکوت کنند و به سخنان وی گوش فرا دهند ولی آنها سر و صدا و همه‌می نمودند. پس حسین علیه‌السلام فرمود: «وَيَلِكُمْ مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْصِتُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي وَإِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ فَمَنْ أَطَاعَنِي كَانَ مِنَ الْمُرْشِدِينَ وَمَنْ عَصَانِي كَانَ مِنَ الْمُهْلَكِينَ وَكُلُّكُمْ عَاصٍ لِمَا مَرَى غَيْرُ مُسْتَمِعٍ لِقَوْلِي قَدْ أَخْرَلْتُ عَطِيَّاتُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَمُلْتُمْ بِطُونُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ فَطَبِعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيَلِكُمْ أَلَا تَسْمَعُونَ؟» «وای بر

۱ این آیه بیانگر سخن موسی علیه‌السلام در مقابل فرعون و یارانش است.

۲ سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۴۵، تحف العقول، باب سخنان امام حسین(ع)، مشیرالاحزان، ص ۵۴

خطاب به یاران هنگام شروع جنگ^۱

چون عمر سعد تصمیم به شروع نبرد گرفت، از میان صفوف لشکریانش بیرون آمد و تیری به سوی خیمه‌های حسین بن علی رها کرد و خطاب به سپاهیان چنین گفت: «در نزد امیر گواهی بدهید که من اول کسی بودم که تیر انداختم.»

به دنبال او، سپاهیان تیرها را به سوی خیمه‌ها رها کردند.

در این هنگام که تیرهای دشمن همچون قطرات باران به خیمه‌ها سرازیر بود، امام علیه‌السلام به یاران خویش فرمود: «قُومُوا أَيُّهَا الْكِرَامُ إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ فَإِنَّ هَذِهِ السَّهَامُ رُسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ فَوَاللَّهِ مَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ إِلَّا الْمَوْتُ يَغْبِرُ بِهِ هَوْلَاءُ إِلَى جَنَانِهِمْ وَبِهِ هَوْلَاءُ إِلَى نِيرَانِهِمْ» «برخیزید ای بزرگ‌منشان به سوی مرگی که از آن چاره نیست، که همانا این تیرها فرستادگان این مردم به سوی شمایند. به خدا سوگند که بین شما [دو گروه] و بهشت و آتش فاصله‌ای جز مرگ نیست که شما را به بهشتان و آنان را به دوزخشان می‌رساند.»

به این ترتیب جنگ آغاز شد. یاران حسین بن علی علیه‌السلام یک یک به میدان می‌رفتند و مبارز می‌طلبیدند و پس از نبردی جانانه به شهادت می‌رسیدند. گفته شده است که در نبرد تن به تن پیروزی با یاران امام علیه‌السلام بود، زیرا که قوتشان بیشتر بود و دست از جان شسته بودند. از این رو، یکی از فرماندهان عمر بن سعد به او پیشنهاد داد که دیگر نبرد تن به تن نکنند. این چنین شد که وقتی فردی از یاران امام علیه‌السلام به میدان می‌آمد، او را تیرباران و سنگ‌باران می‌کردند و گروهی از افراد به او حمله می‌نمودند.

از امام سجاد علیه‌السلام مطلبی بدین مضمون نقل شده است: در روز عاشورا چون جنگ شدت گرفت و کار بر حسین بن علی علیه‌السلام سخت شد، بعضی از یاران آن حضرت متوجه گردیدند که تعدادی از اصحاب و یاران امام علیه‌السلام در اثر شدت جنگ و با مشاهده بدن‌های قطعه قطعه شده دوستانشان و رسیدن نوبت شهادتشان رنگشان متغیر شده

۱ سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۷۰ و ۲۲۸، شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص

مِنْ دَابَّةِ الْإِلَهِ هُوَ أَخَذُ بِنَاصِيئِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.» «آگاه باشید! به خدا سوگند پس از این [جنگ] جز به اندازه‌ای که پیاده سوار اسب شود درنگ نخواهید کرد تا چرخش آسیاب بر سر شما باز آید و گردش محور [آسیاب] آرامش را از شما بستاند. این آگاهی و عهدی است که پدرم از جدم رسول خدا به من سپرده است. پس [در] کارتان با شریکان خود همدستان شوید، سپس در کارتان پرده‌پوشی نکنید، آنگاه کار مرا یکسره کنید و مهاتم ندهید [سوره یونس، ۷۱]، در حقیقت من بر خدا، پروردگار خودم و پروردگار شما توکل کردم. هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه او مهار هستی‌اش را در دست دارد به راستی پروردگار من بر راه راست است [سوره یهود، ۵۶].»

در پاسخ عمرو بن حجاج^۱

یکی از فرماندهان لشکر کوفه به نام عمرو بن حجاج^۲ افراد تحت فرماندهی خود را به جنگ با امام تشویق و ترغیب می‌نمود و چنین می‌گفت: «قاتلوا من مرق عن الدین و فارق الجماعة» «بجنگید، بجنگید با کسی که از دین برگشته و از جماعت [مسلمانان] بیرون رفته است.»

امام علیه‌السلام چون گفتار عمرو بن حجاج را شنید فرمود: «وَيُحَكَّ يَا عَمْرُو أَعْلَى تُحَرِّضُ النَّاسَ؟ أَنْحُنُ مَرْقَاتًا مِنَ الدِّينِ وَأَنْتَ تُقِيمُ عَلَيْهِمْ؟ سَتَعْلَمُونَ إِذَا فَارَقَتْ أَرْوَاحُنَا أَجْسَادَنَا مِنْ أَوْلَى بَصَلَى النَّارِ.» «وای بر تو ای عمرو! آیا مردم را بر علیه من تحریض می‌کنی؟ آیا ما از دین بیرون شده‌ایم و تو بر آن مانده‌ای؟ پس به زودی، آنگاه که روحمان از بدن جدا شد، خواهی دانست که چه کسی به آتش سزاوارتر است.»

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۶۸

۲ عمرو بن حجاج سرکرده‌ی گروهی بود که بعد از دستگیری هانی بن عروه به مخالفت با ابن‌زیاد برخاستند، ر.ک. به ص ۸۷.

شما! چرا خاموش نمی‌شوید تا گفتارم را بشنوید؟ که همانا من شما را به راه رشد و راستی فرا می‌خوانم، هر که پیرویم کند از ره‌یافتگان است و هر که سرپیچیم کند از هلاک‌شوندگان. و شما همه از من سرپیچی می‌کنید و سخن مرا نمی‌شنوید، چرا که هدایا و پاداش‌هایی به حرام گرفته‌اید و شکم‌هایتان از حرام پر شده و خدا بر دل‌های شما مهر زده است. وای بر شما! آیا ساکت نمی‌شوید؟ آیا گوش فرا نمی‌دهید؟»

بعضی از لشکریان عمر سعد یکدیگر را ملامت نمودند که چرا سکوت نمی‌کنند و مهممی سپاه اندک اندک فرو نشست. پس امام علیه‌السلام چنین فرمود: «تَبَّأ لَكُمْ أَيُّهَا الْجَمَاعَةُ وَ تَرَحَّأَ أَفْحِينَ اسْتَصْرَحْتُمُونَا وَلِهَيْنَ مُتَحَرِّينَ فَأَصْرَحْنَاكُمْ مُؤَدِّينَ مُسْتَعِدِّينَ سَلَّمْتُمْ عَلَيْنَا سِيفًا فِي رِقَابِنَا وَحَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارَ الْفِتَنِ الَّتِي جَنَّاها عَدُوُّكُمْ وَ عَدُوْنَا فَاصْبَحْتُمْ أَلْبَاءَ عَلَى أَوْلِيَانِكُمْ وَبَدَأَ عَلَيْهِمْ لَا عُدَائِكُمْ بغيرِ عَدَلٍ أَفْشَوْهُ فِيكُمْ وَلَا أَمَلَ أَصْبَحَ لَكُمْ فِيهِمْ إِلَّا الْحَرَامَ مِنَ الدُّنْيَا أَنَالُوكُمْ وَخَسِيسَ عَيْشٍ طَمَعْتُمْ فِيهِ مِنْ حَدَثٍ كَانَ مِنَّا وَلَا رَأْيَ تَفِيلٍ لَنَا مَهْلًا لَكُمْ الْوَيْلَاتُ إِذْ كَرِهْتُمُونَا وَتَرَكَتُمُونَا فَتَجَهَّزْتُمْ وَالسَّيْفُ لَمْ يُشْهَرُ وَالْجَاشُ طَامِنٌ وَالرَّأْيُ لَمْ يُسْتَصْحَفْ وَلَكِنْ أَسْرَعْتُمْ عَلَيْنَا كَطَيْرَةِ الدَّبَاءِ وَتَدَاعَيْتُمُ الْيُنَا كَتَدَاعَى الْفِرَاشِ فَقَبْحًا لَكُمْ فَإِنَّمَا أَنْتُمْ مِنْ طَوَاغِيَةِ الْأُمَّةِ وَشِذَازِ الْأَحْزَابِ وَنَبْذَةِ الْكِتَابِ وَنَفْتَةِ الشَّيْطَانِ وَعُصْبَةِ الْإِثَامِ وَمُحَرِّفِي الْكِتَابِ وَمُطْفِئِي السُّنَنِ وَتَقْلَةَ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ وَمُبِيرِي عَتْرَةِ الْأَوْصِيَاءِ وَمُلْحَقِي الْعَهَارِ بِالنَّسَبِ وَمُوذِي الْمُؤْمِنِينَ وَصُرَاحِ أُمَّةِ الْمُسْتَهْزِئِينَ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ.» «هلاکت و اندوه باد بر شما ای جماعت! آیا در حالی که سرگشته و حیران ما را به فریادخواهی خواندید و ما شتابان و آماده به فریاد شما رسیدیم، بر ما شمشیر می‌کشید و سرهای ما را نشانه گرفته‌اید؟ و آتش فتنه‌ها را – که دشمن شما و ما فراهم آورده – بر [علیه] ما برافروخته‌اید؟ و همه با هم دشمنِ دوستان خود و یکدست بر علیه آنان شدید تا دشمنان خود را خرسند کنید؟ بدون آنکه آنان عدلی را در میان شما آشکار کرده یا آرزویی از شما برآورده باشند، به جز [مال] حرام دنیا و زندگی بی‌مقداری که در دنیا خواهانش هستید، و بدون اینکه از ما گناهی سر زده یا اندیشه‌ی

۱ در تحف‌العقول این بخش از سخنان امام (ع) با تغییراتی به عنوان نامه‌ای به مردم کوفه ذکر شده است.

وای بر شما! اگر ما را ناخوش می‌داشتید و تنها می‌گذارید پس چرا در حالی که شمشیرها در نیام و سینه‌ها آرام بود و اندیشه‌ها پا نگرفته بود فتنه‌ها فراهم کردید؟ آری، شما همچون ملخ‌ها شتابان به سوی ما شتافته‌اید و یکدیگر را همچون انبوه پشگان فراخواندید، پس زشت بادید، که شما یبید سرکشان امت و دسته‌های جدا شده از آن و دورافکنان قرآن و بارورشدگان شیطان و هواداران گناه! و [شما یبید] تحریف‌کنندگان قرآن و خاموش‌گران سنت‌ها و کشندگان اولاد انبیا و نابودکنندگان خاندان اوصیا! و سازندگان نسب برای زنازادگان و آزاردهندگان مؤمنان و صدای سران استهزاگر؛ آنان که قرآن را جزء جزء کردند!

«وَأَنْتُمْ ابْنُ حَرْبٍ وَأَشْيَاعُهُ تَعْتَمِدُونَ وَإِيَّانَا تَخْذُلُونَ أَجَلَ وَاللَّهِ الْخَذْلُ فَيْكُمْ مَعْرُوفٌ وَشَجَتْ عَلَيْهِ عُرُوفُكُمْ وَتَوَارَتْهُ أَسْوَلُكُمْ وَفُرُوعُكُمْ وَنَبَتَتْ عَلَيْهِ قُلُوبُكُمْ وَغَشِيَتْ بِهِ صُدُورُكُمْ فَكُنْتُمْ أَحْبَثَ شَجْرَةَ شَجَى لِلنَّاطِرِ وَأَكَلَةَ لِلْغَاصِبِ إِلَّا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى النَّاكِثِينَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ الْإِيمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمْ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا فَانْتُمْ وَاللَّهِ هُمْ . أَلَا إِنَّ الدَّعِيَّ بِنِ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَيْنِ بَيْنَ السَّلَةِ وَالذَّلَّةِ وَهَيْهَاتَ مَنَا الذَّلَّةُ يَا بِي اللَّهِ لَنَا ذَلِكَ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَحُجُورٌ طَابَتْ وَطَهَّرَتْ وَأَنُوفٌ حَمِيَّةٌ وَنُفُوسٌ أَيْبَةٌ مِنْ أَنْ تُؤْتَرَ طَاعَةَ النَّامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ أَلَا إِنِّي قَدْ أَعْذَرْتُ وَأَنْذَرْتُ أَلَا إِنِّي زَاحِفٌ بِهَذِهِ الْأُسْرَةِ عَلَى قَلْبِهِ الْعَدَدِ وَخِذْلَانِ النَّاصِرِ.» «شما بر پسر حرب (یزید) و پیروانش تکیه می‌کنید و ما را وامی‌نهدید. آری، به خدا سوگند وانهادن شما از دیرباز شناخته شده است و ریشه‌های شما به آن آمیخته و شاخ و برگ شما از آن ارث برده و دل‌های شما بر آن روییده و سینه‌های شما با آن پوشیده است. پس شما ناپاک‌ترین درختید، که [میوه‌ی آن] برای باغبانش لقمه‌ای گلوگیر و برای غاصب آن شیرین و گواراست. لعنت خدا بر پیمان‌شکنانی که پیمان‌ها را پس از استوار داشتن آن می‌شکنند، و شما خدا را بر پیمان خود ضامن گرفتید، و به خدا سوگند که شما از آن پیمان‌شکنانید.

آگاه باشید بی‌نسب فرزند بی‌نسب، میان دو چیز پای فشرده است: شمشیر یا ذلت. هیهات

۱ «دعی»، به معنی کسی است که در نسب مشکوک باشد، یا کسی که غیر از پدر یا قوم خود را در

که ما ذلت را بپذیریم! خداوند، آن را برای ما نمی‌پذیرد، و نیز پیامبرش و مؤمنان، و دامن‌هایی پاک و پاکیزه، و جان‌هایی غیرتمند و خوددار که اطاعت از فرومایگان را بر مرگی کریمانه مقدم نمی‌دارند. آگاه باشید که من حجت را تمام کردم و شما را انذار دادم! بدانید که من با این یاران، و با وجود کمی نفرت و نبود یاور، به سوی نبرد می‌شتابم.»

آنگاه امام علیه‌السلام این اشعار را خواند:

فَأَنْ نَهَزِمَ فَهَزَامُونَ قَدَمًا وَإِنْ نُهَزِمَ فَغَيْرُ مَهْزَمِينَا
وَمَا إِنْ طَبْنَا جُبْنَ وَلَكِنْ مَنَائِنَا وَدَوْلَةَ آخِرِنَا
فَقُلْ لِلشَّا مَتِينَ بِنَا أَفِيقُوا سَبِيلِي الشَّامِتُونَ كَمَا لَقِينَا
إِذَا مَا الْمَوْتَ رَفَعَ عَنْ أَنَاسِ بِكَلْكَلِهِ أَنَاخَ بِآخِرِنَا

«اگر دشمن را بشکنیم [و بر او پیروز شویم] از دیرباز شکست‌دهنده بوده‌ایم، و اگر [هم به ظاهر] مغلوب شویم هرگز شکست‌خورده نیستیم، که در خوی ما ترس نیست [که ما را بشکنند] بلکه این اجل و نوبت و دولت واپسین ماست [که چنین در رسیده است]. شماتت‌کنندگان ما را بگو بیدار باشید که آنان نیز مثل ما با شماتت‌کنندگان مواجه خواهند گردید، که مرگ هر وقت شتر خویش را از کنار دری بلند کرد در کنار در دیگری خواهد خواباند.»

سپس فرمود: «أَمَا وَاللَّهِ لَا تَلْبِثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرَيْمًا يُرْكَبُ الْفَرَسُ حَتَّى تَدُورَ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحَى وَتَقْلَقَ بِكُمْ قَلَقَ الْمَجُورِ عَهْدُ عَهْدِهِ إِلَيَّ أَبِي عَنْ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ . فَاجْمَعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ أَقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظَرُونَ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا

نسب خود ادعا کند. در اینجا مقصود، عبیدالله بن زیاد است. زیاد، پدر مشخصی نداشت و معاویه، بر خلاف شریعت اسلام، او را برادر خود و فرزند ابوسفیان اعلام کرد (ر.ک. پاورقی صفحه‌ی ۳). در نسب خود عبیدالله نیز تردید بوده، و به همین علت در همان زمان هم بعضی او را به مادرش منتسب می‌کردند و «ابن مرجانه» می‌خواندند.

۱ «اسرة» که در اینجا «یاران» ترجمه شده است، به معنی خانواده و عشیره فرد است، و نیز جماعتی که امری مشترک آن‌ها را گرد آورده باشد.